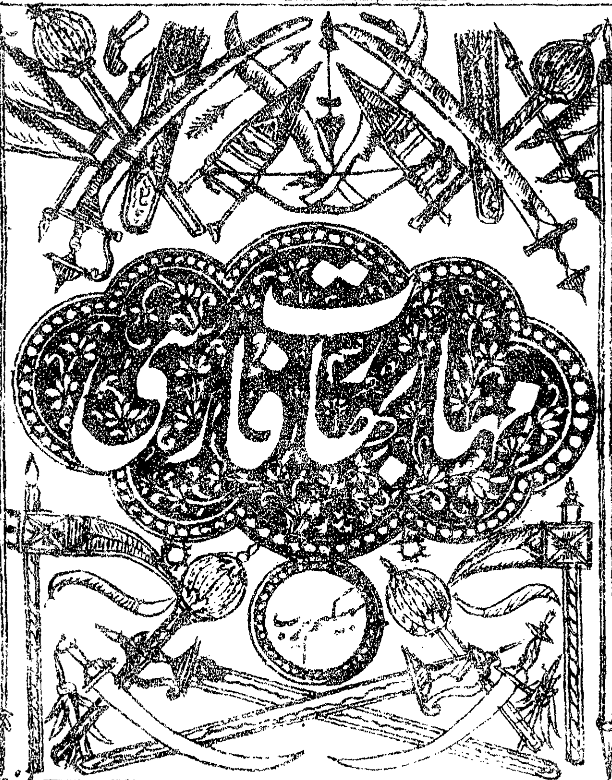
(No author listed)

Mahabharat-i Farsi

Lakhnau, [between 1880-1910]

بیان عجائب صنائع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

مجموعه حالات نوادر جهان تاریخ انتخاب واقعات باستان مخزن لطائف صدق و راستی موسوم به



که کتابیست بسیار معتبر و مستند و صحیفه ایست مقبول عزیز و معتمد مترجمه علما معروف جهان با فضل

در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بماه ... طبع منجلی شد



سری کرشن جیو سهای

آغاز فن ششم از کتاب مهابهارته
که آنرا بهیکهم پرب میگویند

راویان اخبار اهل هند چنین روایت کرده اند که چون هر دو لشکر در برابر یکدیگر قرار گرفتند کوروان را روی بجانب مغرب و پشت بجانب مشرق و پانڈوان بعکس آنها ایستاده بودند و در ولایت آن دو پادشاه عالیشان پیران و مردمان بیمار و ناتوان در منزل خود مانده بودند و دیگر هر کس که قوت رفتار داشت همه درین معرکه اکثر بجهت جنگ و بعضی بجهت تماشا حاضر شده بودند چون فوجها در برابر همدیگر قرار گرفتند بهیکهم پتامه و درونه چارج کسان بخدمت راجه جدهشتر فرستاده پیغام کردند که حالا میان لشکر ما و شما قرار بر جنگ یافته می باید که این جنگ را براستی میکرده باشیم مکر و حیله درمیان نباشد دیگر آنکه چون جنگ کنیم در آنوقت باهم تا کشتن و بستن همراه میباشیم چون دست از جنگ باز میداریم میباید که مردمان ما و شما باهم بمنازل همدیگر رفته با همدیگر صحبت داشته باشند و دیگر میباید که گریخته را از طرفین نکشند و میباید که اسپ سوار با اسپ سوار و فیل سوار با فیل سوار و ارابه سوار با ارابه سوار و پیاده با پیاده جنگ کنند چون این پیغامها را پیش راجه جدهشتر و کرشن جیو آوردند ایشان را این سخن بسیار خوش آمد و راجه جدهشتر

گفت که بهیکم تا به صاحب ماست و در دنه چارج او ستاد همه ماست حکمی که ایشان
بفرمایند مارا چه حدست که ازان کار تجاوز نمائیم درین وقت بیاس نزد دهرتراشت
آمد گفت که پسران تو پند مردم نشنیدند و حالا وقت آن شده که خان و مانها
خراب شوند و نسل کوروان برافتد اگر میل تماشای جنگ داری از خدا تعالی
میخواهم تا چشم تو روشن شود و بینا گردی دهرتراشت در جواب گفت در جمیع
مدت عمر نابینا ماندم حالا نمیخواهم که در آخر عمر پسران خود را کشته و مرده ببینم اما
مرا یک کس میباید که هر روز خبر جنگ میرسانیده باشد و دل مرا با فسانه و حکایات
مشغول دارد بیاس گفت برای ندیمی تو سنجی را گذاشته ام و تفاول کرده ام که هر چه
هر روز از وقائع آنجا بگذرد او از همین جا ببیند و با تو بگوید بعد ازین بیاس
به دهرتراشت گفت که تو مرا فرزند رشیدی سخن راست از تو دریغ نمیدارم مرا از شگونها
چنان معلوم شده که کوروان همه کشته خواهند شد و پاندوان ظفر خواهند یافت
دهرتراشت گفت که شگونها کدام است بیاس گفت که زاغ و کرگس شگره طاوس
را می بینم که یکجا شده اند و با هم نشسته مرغول میکنند و این علامت آفت که خلقی
عظیم کشته شود وقتی که آفتاب طلوع میکند می بینم که در هوا تنهای بی سر جا به
جا به و حلقه حلقه بر گرد آفتاب میگردند و با یکدیگر شمشیر میزنند و این را بزبان
هندوی گبنده میگویند و در وقتی که ده هزار کس کشته میشوند یک گبنده بنظر می آید و در
شب چهاردهم از برج میزان که ماهتاب در غایت روشنائی و صفا میباشد چنان
تیره می بینم که در شبها چو بواسطه گرد و غبار هوا تاریک مینماید و صورت دیوتها
را که در بتخانه کشیده اند بعضی در گریه و بعضی در خنده و جمعی عرق آلوده پارچهای
خود را گذاشته سرنگون بر زمین افتاده اند و از هوا بی آنکه ابر نمایان باشد آواز
صاعقه و برق و رعد می آید بجای باران گرد و غبار و خون میبارد و چنان دیدم
که گاو بجای گوساله خر کره زائیده و این بدترین شگونهاست و درختان بی موسم
بار می آرند میوه زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان پیدا میشود و همین طور از

یک زنی چهار دختر متولد شده و هر حیوانی بچهٔ غیر جنس زائیده فرزندی که از مادر بوجود
می آید بمجرد تولد نقش و سرود میگوید و رقص و بازی میکند و گل نیلوفر از درختان
بیابانی شگفته شده و در کوچه و بازار کودکان بجای چوگان بازی شمشیر بازی میکنند
و یکدیگر را میکشند و بی آنکه کسی بنوازد نقاره و طبل صدا میدهد و در غیر روز بیست و هشتم
و شب چهاردهم آفتاب و ماه می گیرد و آب دریاها بالا رویه میرود و برعکس معمول جاری
میگردد و آب چاه ها جوشیده و کف زنان تا لب چاه میرسد و برهمنان در وقت
هوم کردن هر چند روغن و شیر و شکر و صندل را اگر در آتش می اندازند بوی ناخوش
می آید و در معرکه آنجا که طوغ و پرچم برپا میکنند دود می خیزد و در وقت نواختن نفیر
و قرنا آتش سر میزند و شعله های مثل گل افشان میشود و ازین دلایل و علامات
چنان معلوم میشود که در عالم خونریزی و کشاکشی بسیار واقع شود و دهرتراشت گفت
که حالا افسوس خوردن فائده ندارد و کاری که از ازل مقدر شده تغیر پذیر نیست
آری جماعه که براستی جنگ میکنند او جزای راستی میابد و هر که بمکر و حیله و دروغ
خواهد بود او همان طور بجزا میرسد و اگرچه مردن حق ست و بهر رنگ میباید مرد
اما مرا کاشکی مرگ بشمشیر می بود چه نمیخواهم که بر بستر بمیرم که هیچ مردنی بدتر ازین نیست
و حالا که ضعیف و پیر و زار و بیچاره شده ام نمیدانم که این دولت نصیب من میشود
یا نه و دهرتراشت گفت دیگر التماس از شما دارم که بفرمایید که شگونها که دلالت بر فتح
داشته باشند کدام ست بیاس گفت اول آنست هر جماعتی که فتح میکنند خاطر
ایشان در کمال قرار و آرام میباشد و نقاره و نفیر و کرنای ایشان بنهایت آواز
بلند داشته باشد و از علم فوج و لشکر ایشان روشنی و صفای عظیم ظاهر میباشد
و باد در عقب ایشان می وزیده باشد اینها علامات فتح ست و سردار میباید که در فوج خود
ایستاده باشد اگر از خدمتگاران خود چیزی طلبد او بازپس نکند که مبادا لشکری را
گمان شود که او راه گریز می بیند تدبیر اعلی در جنگ آنست که افواج خود را بنهایت
نیک ترتیب کند هر کس را در جائی که مناسب او باشد بایستاند و جماعه را که

کر به جلوه باشند در پیش تعیین کند و مردمان کاردان که در معرکه ها بسیار بوده باشند
در عقول لشکر بازدارد و مردمان بیدل را که در جنگها نبوده باشند در جائی که از
جنگ دور باشد نگاه دارد و در زمانی که جنگ نزدیک رسد ملازمان را و سپاه ها را
بعنایات پادشاهانه امیدوار سازد و وعده های نیک بایشان مقرر نموده باشد
و چون از مهم غنیم فراغت نماید آن وعده ها را بوفا رساند تا اگر دیگر بار معرکه
رو نماید لشکر بجان کوشند و بدانند که هرچه میگوید میکند و در مقابل آن مزد خوب
می یابند و اگر کسی در جنگ یا در کاری دیگر جان نثاری کرده کشته شود بازماندهای
او را نوازش نماید تا دیگران بی دغدغه سربازی کنند و تدبیر اوسط آنست که تا
تواند تفرقه در لشکر غنیم و دشمن اندازد و مردم خصم را امیدوار سازد و ایشان را
تا تواند بخود آورد اما زود بر ایشان اعتماد نه نماید که مبادا آمدن او مکری بوده باشد
و تدبیر ادنی آنست که مردمان مملکت خود را تا تواند بلشکر خود همراه بگیرد تا سپاهی لشکر
در نظر غنیم بسیار نماید اما ایشان را در جائی بازندارد که اول حملهٔ دشمن بر ایشان باشد
و در افواج دشمن آنچه زبون تر بوده باشند اول بر آنها حمله کند تا دیگران شکسته دل
گشته منهزم شوند بیاس این سخن را بگفت و برفت و بعد از آن دهرتراشت سنجی را
طلب داشت و گفت من چشمی ندارم و حالا مرا بجهت آن جنگ که در میان خویشان
و برادران روی داده غمی پیش آمده که زیاده از آن متصور نتوان کرد از تو چشم آن دارم
که درین ایام مرا تنها نگذاری و بحکایات و روایات خاطر را مشغول میداشته باشی
پس به سنجی گفت که با من بگو که این راجها که حالا درین دو لشکر جمع شده اند از کجا
آمده اند و طول و عرض آن اقلیم که آنرا جنبودیپ میگویند چه مقدار است سنجی
گفت که دورهٔ این جنبودیپ (जंबूद्वीप) چهار لک کروه است و درین جنبودیپ شش کوه عظیم است
اول سمیر پربت و آن کوه همه از طلاست و بلندی آن کوه سه لک و سی و شش ١ सुमेरु
هزار کروه است و شصت و چهار هزار کروه در زمین فرو رفته است و آن بصورت گل ٢ सुगन्धवन
نیلوفر است و دو کوه دیگر یکی سگند معدن و دیگر مالونت و این دو کوه در مقابل هم ३ माल्यवान

واقع شده سکند معدن در مغرب ست و مالوان در مشرق و دو کوه دیگر نیل و १ नील
نکدهست نیل در جانب شمال و نکدهه در طرف جنوب و دیگر کوه هماچل ست و २ निषध
हिमाचल
کوه سوالک پربت داخل این هماچل ست و این اقلیم نه قسمت ست یکی الاورت
इलावर्त
و سمیر پربت در انجاست و دیگری بهرت کهنڈ و اکثر این ربع مسکون درین ست و
هربکهر دیگر هیم کوٹ دیگر همونت ست دیگر کیت مال ست دیگر بهدراشوست و ३ हरिवर्ष
دیگری هیرنیک ست و دیگری ایراوت و درمیان هریک ازین شش کوه چهار هزار ४ हेमकोट ५ हिमवन्त
کروه مفاصله است و زمین بهرت کهنڈ این خاصیت دارد هرکس که آنجا نیکی ६ केतमाल ७ भद्राश्व
میکند جزای نیکی میابد و گر بدی میکند جزای بدی می یابد و در هماچل کوهی ست ८ हैरण्यक ९ ऐरावत
کیلاس نام که مهادیوجیو در انجا مقام دارند و در پهلوی آن حوضی ست
कैलास
بغایت عظیم که بندسر نام دارد و راجه بهگیرت آب گنگ را از انجا از مهادیوجی گرفته
बिन्दुसर
آورده است و در هریک ازین شش کوه عجایب و غرایب بسیار ست که خداوند تعالی
آنرا میداند و درین بهرت کهنڈ چهار جگ ست ست جگ و ترتیا و دواپر و کلجگ
و شش اقلیم دیگر غیر ازین جنبودیپ ست هریک دو برابر دیگری ست اقلیم دوم
دهچه دیپ ست و آن دو برابر جنبودیپ ست و اقلیم سوم کش دیپ دو برابر دوم است ١० दधिद्वीप ११ कुशद्वीप
چهارم کرونچه دیپ دو برابر سوم ست پنجم شاک دیپ و آن نیز دو برابر چهارم ست १२ क्रौञ्चद्वीप १३ शाकद्वीप
ششم شالمل دیپ ست و در گرد همه جنبودیپ دریای تلخ و شور ست و در گرد १४ शाल्मल द्वीप
اقلیم دوم همه دریای شربت ست مثل شربت نبات و در گرد اقلیم سوم همه دریای
شراب ست و در گرد اقلیم چهارم دریای روغن ست و در گرد اقلیم پنجم دریای جغرات ست
و در گرد اقلیم ششم دریای شیر ست و در گرد اقلیم هفتم دریای آبحیات ست و برگرد آن
دریای آبحیات کوهی ست که آنرا بفارسی کوه قاف میگویند سنجی گفت که این
راجها که باین لشکر حاضر شده اند بعضی از بهرت کهنڈ آمده اند که حصه نهم از یک اقلیم
جنبودیپ ست گمان نبری که همه دنیا اینجا آمده سنجی این سخن گفته از نزد
دهرتراشت بزودی برخاسته نزد درجودهن رفت دهرتراشت بوقت رفتن

باسنجی گفت که با جودهن بگو که پدر تو میگوید که بیاس کس بزرگیست شما همه فرزندی او را
میدانید و به پدر تو گفته است که این جنگ خانوادهٔ شما را خواهد برانداخت ازین
یک نصیحت بشنو مشهور را صلاح این کار میتوان کرد بیا و ازین جنگ بگذر و با برادران
خود آشتی کن سنجی چون بلشکر رسید جنگ قائم شده بود دید که کار از دست رفته است
هیچ ازین پیغام نگفت و سنجی آنجا بود که بهیکم پتامه بیفتاد سنجی چون این حال دید
برگشته بخدمت دهرتراشت آمده گفت که بهیکم پتامه بدست سکهندی کشته شد
دهرتراشت از کمال اندوه نزدیک بود که هلاک شود آغاز گریه و نوحه و زاری کرده
از سنجی پرسید که این همه مردم نتوانستند که محافظت بهیکم پتامه که سردار و شجاع این
همه لشکر بود بکنند با من بگو که کشته شدن او چون بود سنجی گفت که بهیکم پتامه بزرگ
همه شما بود حق بجانب تست که غم او میخوری آنچه قصه جنگ و کشته شدن اوست بگویم
در هنگامی که هر دو لشکر آغاز معرکه کردند درجودهن بدوساسن گفت که میگویند که
سکهندی بهیکم را خواهد کشت تو با بهادران لشکر محافظت بهیکم میکرده باش و
مگذار که سکهندی خود را باو رساند پاندوان محافظت سکهندی بسیار میکنند چنانچه
ارجن را بمحافظت او باز داشته اند تو هم محافظت بهیکم بأقصی الغایة میکرده
باش درین اثنا آوازه طبل جنگ و صهیل اسپان از هر دو لشکر برآمد دوساسن
وسکن و شل و جیدرت بجهت محافظت بهیکم پتامه برگرد او در آمدند و بهیکم در وقت
سواری سم مرکب خود را بوسید و دست دعا برداشت و گفت خداوندا ازین
هر دو لشکر هر کدام که براستی جنگ میکرده باشد ایشان را فتح و ظفر بده بعد ازان
سوار شد و راجهائی که باطراف او بودند همه را طلبیده بایشان گفت که شرف
بهادران و شجاعان درین است که در معرکه کشته شوند و از مردن بر بستر بغایت
میگریزند و این کرکهیت عجب معرکه ایست که بهشت و نجات در ماندها نصیب هم از
راجهای بزرگ همه بتیغ کشته شده اند شما هم باید که غیرت را کار فرمایید تا جان
در بدن دارید بکوشید و با اعدا جنگ کنید تا فتح یابید یا کشته شوید که در عالم هیچ

عاری بدتر از گریختن در جنگ نیست بهیکم پتامه این نصیحت به لشکر خود گفت آمدیم بر سر
قصه پاندوان چون جدهشتر کثرت لشکر کوروان دید و استعداد ایشان را بیشتر از خود
یافت بغایت اندوهگین شد و ارجن را طلبید و باو گفت که بهیکم پتامه عجب
لشکری آراسته است این طور فوج تازه زور را شکست دادن خالی از اشکال نیست
مرا حیرت می آید که کار چگونه از پیش توان برد ارجن بجدهشتر گفت که جانب کمی و
بسیاری لشکر مبینید بلکه نظر بر کرم خداوندی دارید که بسیار شده که صف اندکی
بر صف بسیار غالب آمده اند و فتح بکرم خداوندیست تا هر جانب او باشد نسیم
ظفر از آن طرف می وزد ما چون مظلومیم و نیت خوب داریم امید آنست که مظفر و
منصور گردیم پس جدهشتر گفت چون کوروان بر سر ما رانده می آیند مناسب است
ما هم پیشتر رویم افواج را بفرما تا از جا جنبد افواج ایشان نیز در حرکت آمده درینوقت
کرشن جیو بارجن گفت که تو بیا تا چیزی تو بیاموزم که بدان چیز بر دشمن غالب خواهی آمد
بعد از آن ارجن بر عرابه سوار شد و کرشن جیو تازیانه را که اسپ بدان میرانند بدست
گرفته عرابه ارجن میراند چون هر دو صف مقابل ایستادند درجودهن بدرونه چارج
گفت که ما خیال نمیکردیم که لشکر پاندوان اینقدر خواهد بود و این چنین صفهای
آراسته داشته باشد این همه با اهتمام شاگرد و شاگردزاده تو درشٹدمن ترتیب
یافته درونه چارج گفت که لشکر شما هم بسیار است بلکه میتوان گفت که دو چندان از
لشکر پاندوان است اما فتح موقوف بر طالع است بکمی و بسیاری لشکر وابسته نیست
درین میان ارجن بکرشن جیو گفت که ارابه مرا از فوج پیشتر کن تا بنظر اجمالی لشکر
کوروان نگاه کنم و عدد سرداران و حالت بهادران ایشان را تخمین نمایم کرشن جیو
او را پیشتر برد ارجن دید که در صف مقابل خویشان و برادران و دوستداران ایستاده اند
ارجن بلرزه درآمد و سلاحهای خود پیش کرشن جیو نهاد و گفت که من تاب جنگ
با خویشان و برادران و یارای کشتن ایشان ندارم و سلطنتی که بعد از کشتن این
جماعه میسر شود بکار نمی آید و چه فایده میکند بعد از فنا و هلاک خویشان بر تقدیر یکه

زنده هم بمانیم هر وقتی که نوحه و گریه بیوه ها و یتیمان ایشان شنوم و پریشانی احوال
مردم را به بینیم عیش برما مکدر و زندگی ناخوش میشود بنابران اگر من کشته شوم تا مصیبت
ایشان نه بینیم هزار مرتبه بهتر ست از زندگانی بی ایشان درین حال که ارجن این سخن گفت
کرشن جیو دید که چشم او پرآب شده و غریو ازو برخاسته پس کرشن گفت آنچه تو میگویی
مناسب این وقت و این مقام نیست لشکریان به شنیدن این سخنان بیدل میشوند
تدبیر ملک با مهربانی و ملاحظه خون ریزی کم راست می آید اگر کسی را خدای تعالی توفیق
دهد ترک دیار و حکومت و سلطنت بکند و در بیابان بعبادت حق تعالی مشغول باشد
تا تواند موئی را هم نه آزارد مصرع که رستگاری جاوید در کم آزاریست ۞ ارجن گفت
اگر بجانب بهیکم پتامه و درونه چارج تیر باندازم این وبال برگردن که میشود چه ایشان
هر دو استاد من اند و استاد که وسیلهٔ حیات معنوی و واسطه علم صوری ست بهتر ست
از پدر که سبب حیات ظاهری ست پس باید که بغایت دل سخت و سیاه باشد که خود
را بر کشتن ایشان قرار دهد کرشن جیو گفت عجب حالتی در تو مشاهده میکنم بر ایشان
غضب الهی نازل شده است و تو بر ایشان رحم میکنی این کار بدست تو و دیگری
نیست بدست خدا تعالی ست جل جلاله و چیزی که او تقدیر کرده است تو و دیگری آنرا
نمی تبدیل تواند داد و بیفایده غم خوردن صواب ندارد و این که تو میگویی که من اینها را چون
بکشم کسی روح کسی را نمیتواند کشت بلکه این بدن را از روح خالی میکند و آن روح جوهریست
لطیف که هرگز فانی نمیشود مگر وقتی که خداوند خواهد و هر کسی را که بکشد آن روح بحال خود ست
و هر کس بدنیا آمده ست البته او را از دنیا میباید رفت و این تقدیر خداوند تعالی ست
تو چه باشی که میگویی من این جماعت را بکشم یا نکشم اگر خداوند تعالی تقدیر کاری
کرده باشد تو آنرا چون تبدیل میتوانی داد و این سخنان زیبا نه که تو درینوقت میگویی
علامت ترس و بددلی ست اگر تو حالا جنگ این مردم را بگذاری همه عالم ترا از زنان
کمتر خواهند گفت و اگر تو در جنگ این جماعت که در حق شما کمال ظلم و قطع صلهٔ رحم و
بی مروتی کرده اند کشته شوی به بهشت میروی و اگر اینها را بکشی ملک خود را متصرف میشوی

ونام نیک تو در جهان خواهد ماند حالا اصلاح دنیا و آخرت تو درین ست که تو جنگ کنی
چراکه با ظفر مال و ملک خود را و پدران خود را متصرف میشوی و نام نیک تو در جهان میماند
و اگر کشته میشوی به بهشت میروی و نام نیک تو و مردانگی تو در جهان استاده خواهد بود
ارجن گفت شما راست میگوئید اما خود بگوئید که این جهان برکس بقائی نکرده که بر ما
بکند و ما اگر این جماعت را بکشیم تا دنیا باشد نام بد خواهد ماند و تا انقراض عالم خواهند گفت که
فلان کسان بجهت ملک دو روزه خویشان را کشتند و بر ما لعنت خواهند گفت و
شاید که خدای تعالی بجهت این بی رحمی و قطع صلهٔ رحم که از ما شود بر ما غضب کند و
هم این دنیا آخر از ما خواهد رفت و هم آخرت را از دست داده باشیم کرشن جیو گفت
شما که این فکرها میکنید پس چرا ترک دنیا نکردید و بعبادت حق سبحانه و تعالی مشغول نشدید
و این همه مردم را چرا زحمت دادید و کار را باینجا رسانیدید همان روزی که کوروان
مال و ملک شما را گرفتند می بایست که ترک همه میکردید و گوشه گرفته بعبادت مشغول
میشدید و این همه بندهای خدا را آزار نمی بایست داد و این فتنه قائم نمی بایست کرد
حالا کار را باینجا رسانیدید اگر درین وقت ترک این جنگ بکنید یقین میشود که شما
چون لشکر دشمن را بسیار دیدید و دانستید که حریف ایشان نمیشوید دست از پیکار
باز داشتید تا دنیا باشد این بدنامی از خانوادهٔ شما بدر نخواهد رفت و این بددلی را
ناراین دشمن میدارد اگر شما حالا ازین جنگ دست باز دارید شاید که گوبند بر شما
غضب کند آن زمان هم دنیا را از دست میداده باشید و هم آخرت را بعد از ان
کرشن جیو گفت که گوبند برین کوروان غضب کرده ست و تقدیر کرده که ایشان
درین جنگ کشته شوند و باین که تو بددلی کنی ایشان خلاص نمیشوند اگر تو باور
نمیداری بیا در دهن من نگاه کن و دهن خود بکشاد چون ارجن در دهن
کرشن جیو نظر کرد تمام دنیا و آسمان را در آنجا دید و این دو صف جنگ را دید و دید که
همه کوروان در جنگ هر یک بطریقی کشته شده اند و بهیکهم و سلوچ و کرن و دریودهن
و دروناچارج و دوساسن وغیره را با هر کسی که درین جنگ کشته خواهند شد دید

بهمان طریق پدید گشته افتاده اند و خود را با برادران و لشکر بطریق عجب که هیچ کرده
بوده اند بنظر در آورد بندگان حضرت خاقان سلیمان مکان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه
فرمودند که این که کرشن جیو کشته شدن کوروان را در دهن خود بارجن نموده است
باین معنی خواهد بود که کرشن جیو کشته شدن کوروان را بنوعی بزبان خود بارجن تقریر
کرده باشد که دیگر او را دران هیچ شکی نمانده باشد والا بغیر ازین هیچ معنی ندارد والله اعلم
چون ارجن همه را بدید در پای کرشن جیو افتاد و عذر خواهی او کرد و گفت من بد کرده ام
که با تو مناظره کرده ام کرشن جیو گفت تا من چیزی ندانم که گوبند تقصیر کرده است
هرگز دران دخل نمیکنم اگر من این حال کوروان و غضب نارایین را بر ایشان نمیدیدم
هرگز باین معرکه حاضر نمی گشتم و شما را این همه مبالغه درین کار نمیکردم اما میدانم که هم
این را کشته میباید شد و خشنودی گوبند درین ست که این نفوس معطله را ازین زندان
خلاص میباید داد ازین جهت این همه مبالغه درین جنگ میکنم حالا سلاح بپوش و مشغول
کار شو خشنودی گوبند درین ست ارجن برخاست و سلاح در بر پوشید و کمان خود را
که گانڈیو نام داشت بر دست گرفت چون مردم لشکر دیدند که ارجن سلاح پوشید همه خوشحال
شدند و نقاره ها فرو کوفتند و ازین جانب همه لشکرها بجنبش در آمدند و میخواستند که هر دو جانب
بر یکدیگر بزنند که درین وقت راجه جدهشٹر از ارابه فرود آمده زره از بدن بدر کرده پیاده متوجه
پابوس جد بزرگوار خود بهیکهم پتامه شد برادرانش چون آن بدیدند که راجه جانب لشکر
مخالفان میرود هر چهار کس باتفاق کرشن جیو از ارابه فرود آمده همراه جدهشٹر روان
گشتند و نمیدانستند که او کجا میرود ارجن دویده پیش راه راجه جدهشٹر گرفت
و گفت که دشمنان بقصد جان ما مستعد گشته ایستاده اند و تیرها بر کمان دارند و تیرها
و شمشیرها آخته اند شما این چنین بصف ایشان بکجا میروید و آن سه برادر دیگر هم
همین سخن گفتند جدهشٹر اصلا جواب ایشان نداد و کرشن جیو بآنها گفت که شما هیچ
مگویید و متابعت برادر کلان بکنید که من میدانم که او بچه کار میرود ایشان از کرشن جیو
پرسیدند که بکجا میرود او گفت میرود که پای بهیکهم پتامه را ببوسد و درونا چارج و

کرپاچارج و شل را ببینید و از ایشان رخصت جنگ بگیرد شما هیچ مگوئید و همراه باشید
این قاعده هست کسی که جنگ میکند اول از بزرگان و اوستادان رخصت میگیرد
و پای ایشان را می بوسد چون درجودهن و برادران او جدهشتر و برادران او را
دیدند که بآن حال می آیند آغاز خوشحالی و شور و غوغا کردند و گفتند که این ها چون
لشکر ما را و پهلوانان زبردست ما را دیده اند کرشن جیو را شفیع گناهان خود گردانیده
می آیند و همه ها درجودهن را مبارکباد فتح گفتند درجودهن گفت که من نگفتم که
شما را ترسید که این جماعت تاب جنگ ما ندارند این همه آوازه شجاعت و دلاوری
ارجن و بهیم که بود حالا ملاحظه نمائید که بچه خواری به پیش من بدرخواست عفو گناهان
می آیند و بعضی گفتند که اینها پسران راجه پانڈ نیستند که با این همه زحمت کشیدیم که با ایشان
جنگ کنیم و ایشان در این وقت بدرخواست صلح می آیند و زحمت ما را ضایع کردند چون جدهشتر
بصف ایشان رسید باتفاق برادران رفته در پای بهیکهم پتامه افتاد بهیکهم پتامه
سر راجه جدهشتر را برداشت و روی او را بوسید راجه گفت که بجهت رخصت
گرفتن بملازمت شما آمدیم چون شما صاحب و ولی نعمت همه اید ما را نمیرسد که بی رخصت شما
گستاخی کرده تیغ در روی شما بکشیم بهیکهم پتامه گفت اگر تو پیش من نمی آمدی من
ترا و همه برادران ترا دعای بد میکردم چنانچه در حال شما نیکو نمیشد حالا از تو
خشنود گشتم بطلب از من هر چه میخواهی جدهشتر گفت مرا همین سرفرازی بس است
که بشرف پابوس شما مشرف شدم بهیکهم گفت که چون تو مرا خشنود ساختی
از بهگوان درخواست میکنم که ترا فتح و فیروزی دهد و باز گفت که شما میدانید که
آدمی در دنیا در طلب دنیا میباشد بجهت طمع زخارف دنیاست که من با آنکه خود
هرگز طمع بادشاهی نکردم کار من بجائی رسیده که نبیرهٔ برادر من سلطنت میکند
و من خدمت ایشان میکنم و این همه بجهت خاطر پدر خود اختیار کرده ام چون
در این مدت از جانب درجودهن بوده ام و او در خدمتگاری من خود را معاف نداشته
است لاعلاج حالا بجهت خاطر او با مثل شما فرزندان جنگ باید کرد اما چنانچه باید

شفقت دارم با شما هم دارم بلکه شما را بجهت خصال حمیده که در شما می‌بینیم از کوروان
دوست تر میدارم حالا چون به پیش من آمدید از من خیری بخواهید جدهشتر گفت چون
شما خود این عنایت میفرمائید دعا کردید که بهگوان ما را فتح دهد پس بفرمائید که در جنگ
بشما چون غالب شویم بهیکهم گفت اگرچه درین جنگ هیچکس بر من ظفر نمیتواند کرد و هر چند
اندر سهم باشد اما درین معرکه شما فتح می یابید و ما همه کشته میشویم خاطر جمع دارید جدهشتر
تعظیم او بجا آورد و گرد او گشته از جانب دست راست او به پای پیش میرفت و او را
وداع نموده پیش درونا چارج رفت و با او هم مثل مقدماتی که با بهیکهم تا پیمه گفته بود
درمیان آورد و گفت که شما بزرگ و اوستاد ما اید بی رخصت شما جنگ نمی توانم کرد
حالا هرچه بفرمائید بران عمل نمایم و امید هست که در حق ما تفاولی بکنید او گفت
من برهمنم و میدانم که حق بجانب شماست و درین جنگ بی اختیارید اما چه کنم که
نمک دیگری میخورم و با او عهد بسته ام از دست من نمی برآید که بجانب درجودهن جنگ
نکنم غیر ازین هرچه از ما میخواهید قبول دارم و تفاول ما برای شما همین ست که بروید و
بفتح و فیروزی باز خواهید گشت جدهشتر گفت که شما اوستاد همه اید و تیر اندازی و علم جنگ
که ما آموخته ایم طفیل شماست تا آنکه شما جانب کوروان اید ما چگونه فتح میابیم و بر شما
چگونه غالب میشویم درونا چارج گفت این معنی درست ست تا من زنده ام هیچکس مرا
مغلوب نمیتواند ساخت اما شما کاری بکنید که اول مرا بکشید باز راجه جدهشتر پرسید که این
آرزو چگونه توان برد و مرگ شما چطور ست و من چگونه راضی شوم اما خود بیان کنید که
طریق کشتن شما چیست درونا چارج گفت تا آنکه من در جنگ باشم و سلاح داشته باشم کسی
مرا نمیتواند کشت اما در وقتی که خبر مرگ از خویشان و برادران خود بشنوم و بی شعور شده
بر زمین افتم شاید مرا کسی میتواند کشت جدهشتر او را تعظیم کرده و رخصت از او گرفته
پیش کرپاچارج رفت او گفت آمدن تو درین وقت و دنیا را آفرین نمودن بسیار
خوب واقع شد و اگر نمی آمدید بر شما دعای بد میکردم بیایید که ما را بحل بکنید از انکه
از جانب کوروان بجانب شما بیاییم ما را معاف دارید چه بر همه نزد جمیع عقلا پاس

نمک داشتن واجب و لازم است و عهد ما بکوروان چنین رفته با آنکه میدانم که ایشان
ستمکاره اند و شما بر حق اید اما مارا بهر حال از جانب آنها جنگ باید کرد تا نمک ایشان حلال
کرده باشم بیت من که بدولت نعمت خوان دو دیده میخورم * هست حرام خوارگی
گر نکنم دعای تو * جدهشتر گفت در حق من دعای خیر بکنید کرپاچارج گفت که
مرا خود درین جنگ مردن است اما تفاول میکنم که شما را فتح روزی خواهد شد جدهشتر
اورا هم وداع کرده پیش راجه شل که خال او بود رفت شل هم اظهار خشنودی ازو
کرد و آمدن جدهشتر را بسیار مستحسن دانست و بدو گفت که حالا درمیان ما و شما
دیدار آخرین است از من چه میخواهید تا بشما بدهم جدهشتر گفت که التماس من همان است
که چنان بسازید که ارجن را بر کرن غلبه باشد و او را مقهور سازد نه آنکه قضیه بر عکس
شود و در وقت وداع در باره هم التماس من همین بود شل گفت حسب الدعای شما
تفاول کردم که بهر طوریکه اراده دارید خواهد شد این سخن گفته وداع کردند و شل ایشان را
دعای خیر کرد بعد از ان راجه جدهشتر برگشته متوجه لشکر خود شد و کرشن جیو از ایشان
جدا شده به پیش کرن رفت و کرن تعظیم سری کرشن جیو کرده سبب آمدن او پرسید
کرشن جیو گفت شنیده شد که تو سوگند خورده که تا بهیکهم پتامه زنده باشد تو جنگ
نکنی و سلاح نه بندی تا بهیکهم زنده است تو بلشکر ما بیا و اگر بهیکهم کشته شود بعد از ان باز
باین لشکر ملحق شو کرن گفت به بهیکهم پتامه بحث کرده ام نه بدرجودهن کرده ام این
محالست که من خاطر درجودهن را آزرده نمایم و ازو برگردم کرشن جیو چون این سخنان را
از کرن بشنید دیگر هیچ نگفت فی الحال بازگشت جدهشتر و برادران او منتظر آمدن
کرشن جیو بودند چون کرشن جیو بایشان رسید همه باتفاق متوجه لشکر خود شدند چون
بمیان لشکر خود و از لشکر مخالفان رسیدند راجه جدهشتر با آواز بلند فریاد کرده گفت
که یاران هرکس ما را میخواسته باشد بلشکر ما ملحق شود ججتس برادر درجودهن که از مادر
دیگر بود از برادران برگشته بخدمت راجه جدهشتر آمد و گفت که اگر شما مرا دست گرفته
چنان خواهید کرد که از اقران سرفراز شوم من بندگی شما اختیار کردم راجه جدهشتر گفت

بیا خوش آمدی من چنانچه این هر چهار برادر خود را می بینم ترا هم همچنان خواهم دید بلکه
از ایشان هم عزیزتر جچتبس چون این سخن بشنید با فوج خود از میان لشکر کوروان برآمد
بفرمود تا نقاره او را بنوازش درآوردند و گفت که من بلشکر پاندوان میروم هر کس که
مرا منع کند بیاید با من جنگ کند هیچکس مانع او نشد چون بخدمت راجه جدهشتر آمد
همه پاندوان و لشکریان خوشحال شدند و نقارهای شادیانه نواختند و راجه جدهشتر
زرهی را که خود پوشیده بود از تن خود بدر کرده باو پوشانید و خود زرهی دیگر طلبیده
پوشید و درشت دمن و دیگران چون دیدند که راجه جدهشتر و برادران باز آمدند و
جچتبس با بسیاری از لشکر مخالفان همراه ایشان ست همه بغایت خوشحال شدند چرا
که در وقتی که راجه جدهشتر بلشکر کوروان میرفت هیچکس نگفته بود که من بچه کار میروم و
بعضی را گمان شده بود که مبادا ایشان بجهت آشتی رفته باشند چون سنجی حکایت تا اینجا
بدهرتراشت گفت دهرتراشت پرسید که اول چه کس بنیاد جنگ کرد سنجی گفت که چون
پاندوان بلشکر خود بازگشتند بهیکهم پتامه از پیش روان شد و دوساسن از عقب او
با لشکرها متوجه گشت و از جانب پاندوان بهیم در برابر بهیکهم پتامه درآمد و مردمان از
دو طرف همه نفیرها و نقارها و کرنایها و پکاوج و سازها و سنجها که بود بنوازش درآوردند و مردمان
شور انداختند و اسپان و فیلان بفریاد آمدند و از آواز اینها غلغله در زمین و زمان افتاد
و نزدیک باسمان رسید و از جانب پاندوان بهیم نعره برکشید آواز او بر آواز همه مردم
غالب آمد اسپان که آواز او را شنیدند بجای آب خون انداختند و زمین بلرزه درآمد و
نزدیک بود که گوشهای لشکریان دشمن کر شوند و بهیم از همه پیشتر آمد و مردمان از وی
چنانچه کودکان از کس مهیبی بترسند ترسیدند چون بهیم متوجه لشکر دشمنان شد دریودهن
با صد برادران بگرد او آمده تیرباران کردند و دریودهن با ده برادر خود پیشتر آمده
با بهیم بجنگ درآمد و تیرباران ایشان با آواز بهادران و درخشیدن زرهها
و لمعه برق و شمشیرها و تیرها همچو باران که رعد و برق داشته باشد بنظر در می آمد
چون لشکریان پاندوان دیدند که اینقدر مردم متوجه بهیم شدند و او تنها متوجه

جنگ ایشان ست ابهمن پسر ارجن و نکل و سهدیو و دهرشت دمن و پنج پسران
درو پدی بکومک بهیم رفتند و این بهادران نامی با آن نامداران بجنگ درآمدند
بنوعی جنگ درمیان این جماعت درگرفت که هرگز کسی باین خوبی و شیرینی جنگ
ندیده بلکه نه شنیده بود و این دو جماعت شاگرد درونه چارج بودند هر دو جماعت
از دور تعظیم درونه چارج کرده هر هنری که از او آموخته بودند بکار می آوردند و تمام
لشکرهای جانبین نظاره جنگ این جماعت کرده انگشت حیرت بدندان گرفته
بودند چنانچه صاعقه برکوه افتد تیر و شمشیر این جماعت بر بدنهای همدیگر می رسید
و گرد و غبار بالا گرفته بود و بغیر از آواز کمان و ضرب شمشیر و آواز مبارزان هیچ چیز دیگر
بنظر نظارگیان در نمی آمد چون مدت مدید این هر دو جماعه آنچه کمال مردانگی بود
بجا آوردند درجودهن بلشکریان خود اشارت کرد که متوجه جنگ شوند اکثر بهادران
او نیزه بدست گرفته و شمشیرها برهنه ساخته بر سر بهیم و خویشاوندانش تاختند راجه جدهشتر
چون اینحال بدید او هم اشارت بلشکریان خود کرد ایشان هم شمشیرها کشیده بکومک
مردم خود رسیدند و جنگی عظیم درمیان این جماعت درگرفت و گرد و غبار
بالا گرفت که شعاع آفتاب از نظر غائب شد ∴ ز سم ستوران دران پهن
دشت ∴ زمین شش شد و آسمان گشت هشت ∴ و از کمال گرد و غبار دوست
را از دشمن نمی شایست فرق نمود و مردم بسیار از طرفین کشته شدند و سرها بچو
گوی درمیدان غلطان گشت و تیرها تمام شده و شمشیرها و نیزها بشکست مردم کمانها
اسپان را کشیده بر یکدیگر میزدند همچنین مدتها جنگ قائم بود درین اثنا بهیکهم پتامه
تیر و کمان خود را بدست گرفته بفرمود تا ارابه او را برانند و فریاد برآورد که ارجن
کجاست ارجن چون آواز او را شنید او هم کمان گاندیو خود را بدست گرفته و
کرشن جیو ارابه او را دوانیده در برابر بهیکهم پتامه درآمد اول بهیکهم پتامه تیر
بارجن انداخت چون تیر او بر ارجن آمد ارجن را از جا نبرد چنانچه تیر بر کوه آید ارجن
همانطور بایستاد و بعد از آن ارجن هم تیری محکم بر بهیکهم پتامه زد بهیکهم هم از تیر او

از جا نرفت و ایشان چند تیر بر یکدیگر زدند اما هیچکدام را از ان تیر گزندی نرسید
بعد از ان ساتک از جانب پاندوان بر سر کرت برما که پسر عم او بود براند و هر دو تیرهای
بسیار بر یکدیگر زدند خون از بدن ایشان همچو باران که بر کوه شنجرف بباره و آب سرخی
ازو روان گردد روان گشت و ابهمن پسر ارجن با برهدبل راجه اوده روبرو شد برهدبل
بیرق ابهمن را بانداخت و بیک تیر دیگر مهابان ابهمن را انداخت ابهمن بغضب شده
نه تیر پی در پی بر برهدبل زد و بیک تیر بیرق او را بینداخت و بیک تیر دیگر مهابان
او را همچنان بینداخت و درجودهن با بهیم روبرو شده تیرهای بسیار بر یکدیگر زدند
و همه لشکر چشم بر ایشان داشتند تا ببینند که کدام یک ازین دو پهلوان بر دیگری
غالب آید و دوساسن با نکل روبرو گشته تیرهای بسیار بر هم زدند و دوساسن بیرق
و اسپان ارابهٔ نکل را بینداخت و ترکه برادر دیگر درجودهن با سهدیو برابر افتاد
و با هم جنگ بسیار کردند هیچکدام بر دیگری غالب نیامد و راجه جدهشتر چون دید که
درجودهن خود با برادران بجنگ در آمده است ارجن و بهیم و نکل و سهدیو با دیگران
در برابر ایشان جنگ نمایند خود هم متوجه جنگ شده و بر شل تاخت و شل چنان
تیری بر قبضه کمان راجه جدهشتر زد که کمان بدو نیم شد راجه جدهشتر در غضب رفته
کمان دیگر بدست گرفته چندان تیر بر شل زد که شل را ابریز آورد و دهشت دمن
متوجه جنگ درونه چارج شد درونه چارج یک تیر بر کمان او زده کمانش را شکست
و تیری دیگر بر سینه اش زد و دهشت دمن با وجود آن حال کمان دیگر بدست گرفته
چهارده تیر بر استاد خود درونه چارج زد این بیت مناسب این مقام ست بیت کس
نیاموخت علم تیر از من * که مرا عاقبت نشانه نکرد * و هر دو از هم جدا شدند و سنکهه
پسر راجه برات با سوم دت جنگ بنیاد کرد و تیری بر بازوی راست سوم دت زد و او
در غضب شد و تیری بر بناگوش سنکهه زد و هر دو از غیرت جنگ عظیم میکردند باهلیک
با دهرشت کیت پسر راجه چندیری جنگ داشت و دهرشت کیت تیر پیاپی بجانب
باهلیک انداخت و او را فرصت دست برداشتن نداد و درین روز گهتوتکچ

دباز پیش بهیکهم تیامه آمدند نگاهبانی او نمودند ابهمن پسر ارجن چون دید که بهادران
فوج کوروان نزدیک بود که غالب شوند بمدد مردم خود آمده حمله بر بهیکهم تیامه کرد دران
حالتی که هر چهار اسپان ارابه ادمند و برق ارابه او مانند گل گلنار بریده منقش ساخته
بودند دران تاختن طوع بهیکهم تیامه را از بالای سرش انداخت و به نه تیر بهیم
بهیکهم را زد و بیک تیر کیرت برما و پنج تیر شل را زخمی ساخت و بدو تیر دیگر هم برق
دریکهم را فرود آورده هم پهلوان او را کشت و در وقتی که خواست جانب لشکر خود برگردد
بهیکهم تیامه نه تیر باو فرستاد که از سه تیر برق ابهمن را انداخت و به سه تیر دیگر پهلوان
او را کشت و به نه تیر او را زخمی ساخت و کیرت برما و کرپاچارج و شل او را به تیر گرفتند
اما او از غایت شجاعت و دلیری آن تیرها را چنان خیال میکرد که گویا قطره های
ابرست که بر کوه می ریزند و کوه را از جا نمیتوانند برد و التفات بحمله دشمن نداشت
شعری درین باب گفته اند بیت حلم ترا بحمله دشمن چه التفات ❊ البرز را چه باک
ز سنگ فلاخن ست ❊ چون مردم جلادت و بهادری او درین سن و سال دیدند
آفرین بر و میگفتند او هر تیری را که بهیکهم می انداخت در هوا میگرفت و تیری زده
آن را می برید بعد از آنکه جنگ بسیار در میان ایشان شد ابهمن به تیر برق ارابه
او را بینداخت و در وقت افتادن برق بهیکم تیامه او را بسیار ستود و گفت این خرد سال
درین سیزده سال طرفه دلیری و دستی دارد که آفرین بر و باد و من از اکثر بهادران خرد سال
این طور شجاعت و مهارت در جنگ ندیده ام دران زمان بهیکهم بقوت تمام شست
بگشاد و او را به تیرها میزد چه بهشر دید که بهیکهم تیامه آن خرد سال را خواهد کشت
ده بهادران نامی را که در سواری ارابه بی نظیر بودند بمدد ابهمن و نگاهبانی او فرستاد
و آن ده نفر براٹ با پسرش اُتراکنوار و درشٹ دمن و بهیم و ساتک و پنج پسر کیکی بودند که
حمله بر بهیکهم بردند بهیکهم پیش از رسیدن و ضرب انداختن ایشان به نه تیر درشٹ دمن را
و به نه تیر ساتک را و راجه براٹ و پسرش را با دوازده تیر و هر پنج کیکی را با پنج تیر و بیک
تیر برق بهیم که صورت شیر را بر و نگاشته بودند انداخت و بهیم سه تیر بر بهیکم زد

پس بهیم که از ضربهای دیو زاد حاصل شده بود پاندوان آمد و او را گهتوکچ هم میگویند و
१ अलंबुष و مبارز نامدار است از جانب کوروان دیوی النبش نام درمیان آمد و فوج و تیر جانب
گهتوکچ انداخت و او هم تیرهای بسیار بجانب النبش انداخت و سکهندی با
استوتهاما مقابل شد و استوتهاما او را تیر آهنی زد و سکهندی نیز جواب تیرهای او میداد
و بهگدت راجه کاشمیر با براث بجنگ پیوست و کرپاچارج با یکی از پنج برادران کیکی که
२ वृहद्क्षत्र برهچهتر نام داشت روبرو گشت و زمانی با یکدیگر چندان کارزار کردند و تیر انداختند
که کمانهای شکسته از دست افتاد و اسپان او را به کشته و مجروح شده بزمین آمدند
آن زمان هر دو پیاده ضرب شمشیری انداختند و درویپد و جیدرت و راجه سندهو حریف
همدیگر بودند و سه تیر کاری از دست جیدرت بدروپد رسید او آن تیرها را رد کرده تیرها بجانب
३ सुतसोम او انداخت و بکرن برادر درجودهن با ستسوم پسر بهیم مقابل شد و هر دو تیرها یکدیگر
४ सुशर्मा را زخمی ساختند و یکی بر دیگری غالب نشد و سوشرما با چیکیتان و شکن با پرت بنده پسر
५ शुनकर्मा جدهشتر و سرت کرما پسر سهدیو باشد چهمن راجه کامبوج روبرو شد بعد ازان ایراوان
इरावान
६ सुदक्षिणा پسر ارجن بمقابله سرتایش بندوآن بند راجهای اوجین با گشت بهج خال جدهشتر و
अनुविन्द विन्द सुनायक
پسرش پنج برادر کیکی با قندهاریان و بیر باه برادر درجودهن با اترا پسر براث و الوک
خال درجودهن با راجه چندیری روبرو مقابل شده جنگ میکردند همین طور سوار با سوار
و پیاده با پیاده حمله نمودند و جنگ براستی بود تا یک دو ساعت بعد ازان در رنگ
دیوان مست باهم افتادند و ترتیب را فراموش کردند و خویش را از بیگانه نمی شناختند
و پدر پسر را و برادر برادر را زخم میزد و عرابهها را که میراندند در اثنای راه بهم میرسید
از قوت حمله خود می شکستند و فیلان هم چنان جنگ میکردند گویا دو کوه پاره
از جا می جستند و بهم میرسیدند چون نیمروز شد درجودهن [illegible] را که برادران
विचित्रांगद दुर्मुख
او بودند و کرت برما و کرپاچارج و شل را فرمود که فوج پاندوان را از پیش راجه
باز برگشته بیایند و محافظت بهیکهم تا به نمایند این پنج بهادران بر [illegible] و
راجه ولایت چیدو کاشی و مهرو و پسران راجه دروپد حمله بردند با ایشان جنگ عظیم کردند

و بیک تیر کمان چاچ و بهشت تیر کرت برما را زخمی ساخت و پسر راجه برات اتر کمنوار حمله
بر شل برد و فیل خود را بر ارابه شل راند چنانچه فیلش هر چهار اسپ شل را بخرطوم
پیچیده پامال ساخت و با خاک سیاه هموار گردانید شل خود را از ارابه فرود آورد
و همان طور از بالای عرابه نیزه را بدست گرفته چنان بر اتر کمنوار زد که از بالای فیل
بر زمین مدهوش افتاد کسان پدرش او را بمنزل بردند چند روز علاج او کردند تا بحال
خود آمد چون اتر از پا در آمد شل خود را از بالای عرابه بزیر انداخت و تیغی بر خرطوم فیل
چنان زد که مانند خیار دو نیم شد و فیل مانند مناره بر زمین افتاد و مرد و شل بر ارابه
کرت برما رفت و نشست سنکهه برادر کلان اتر چون او را بدان حال دید با مردم بسیار
همه بر ارابه سوار بر شل راند مردم درجودهن چون او را دیدند هفت ارابه سواران بکومک
شل آمدند و میان آن دو جماعت جنگ بسیار شد مردمان سنکهه نزدیک بود که شل را
با همه مردمش بکشند که درین وقت بهیکم تاپه تیر و کمان خود را بدست گرفته فریاد کنان
بتاخت مردمان راجه جدهشتر از آمدن او بترس و لرزه افتادند ارجن دید که لشکریان
هراسان شده اند تیر و کمان خود را گرفته بتعجیل فریاد کنان بر آمده و سر راه بهیکم تاپه
گرفت و میان این دو دلاور جنگ عظیم دست داد همه لشکریان طرفین از مشاهده
جنگ ایشان فریاد بر آورده حیرت کردند شل درین وقت از عرابه خود بزمین آمد گرز خود را
بدست گرفت و بر سر ارابه سنکهه آمده هر چهار اسپ ارابه او را بکشت سنکهه از ارابه خود بزیر
جسته بدوید و بر عرابه ارجن سوار گشت بهیکم تاپه چون مدتی با ارجن جنگ کرد بعد
از آن دست از جنگ او کشیده ارابه را بجانب دست چپ راند و بر سر راجه دروپد رفت
و تیر باران نموده هر کس که در مقابله او می آمد بیک تیر کار او را تمام میساخت و لشکریان
پاندوان فریاد بر آوردند که هیچکس باشد که ما را از دست این خلاص سازد و اکثر
لشکریان از پیش بهیکم تاپه رو بگریز نهادند و ارجن از طرف دیگر همین طور لشکر کوروان
را درهم آورد و اکثر را منهزم ساخت درین اثنا که ارجن اکثر مخالفان را درهم شکست
خبر رسید که بهیکم تاپه لشکر شما را منهزم گردانید ارجن چون این خبر شنید فی الفور

بازگشته به تعجیل تمام ارابهٔ خود را راند تا برابر بهیکهم پتامه آمد یک تیری محکم بر سینهٔ ایشان زد
چنانچه بهیکهم بی شعور شده بعد از لحظه بهیکهم بشعور آمده در برابر تیری بر ارجن انداخت
ارجن آن تیر را به تیر خود پاره ساخته دید که میخواست که تیر دیگر به بهیکهم پتامه اندازد که افتاب
فرو رفت و آواز طبل بازگشتن بر آمد ارجن از ارابه فرود آمده نزد بهیکهم پتامه
تواضع کرده سر فرود آورده گفت مرا ضرورت شد که با شما گستاخی کردم و هر دو برگشتند و
همه لشکریان بمنازل خود رفتند این بود حال جنگ روز اول از جمله جنگ هژده روزه
کوروان و پاندوان چون هر دو لشکر بمنازل خود آرام گرفتند در اثنای شب راجه جدهشتر
باتفاق برادران بمنزل کشن جیو رفتند و کشن جیو ایشان را تعظیم نموده همه در پیش او
بادب نشستند راجه جدهشتر گفت که شما امروز جنگ بهیکهم پتامه را دیدید یا خیال میکردیم
که او پیر شده باشد امروز کاری بلشکریان ما کرده که تاب دیدن معرکه او نداشتیم چه جای
آنکه با او برابری کنیم آخر روز ارجن خود را نمی ساخت همین امروز لشکر ما را شکسته بود
و این برادران من اگر باشند هم در تعبیه برین جنگ کنند بر ایشان غالب نشوند اما
تاب دیدن جنگ بهیکهم پتامه ندارند بهیکهم پتامه حکم دریای محیط دارد و ما دران دریا
غرق مانده ایم معلوم نیست که هیچکدام ازینها از دست او خلاص شود مرا بخاطر میرسد
که آن مردان که بجهت ما این همه محنت را قرار داده اند همه را رخصت دهم تا بمنازل
خود بازگردند و من گوشه صحرا رفته بعبادت مشغول شوم یا بجائی رفته خود را بکشتم
این مردان نسبت به بهیکهم پتامه حکم پروانها دارند که خود را بر چراغ زنند و سوخته
شوند و این برادران فقیر من جهت خاطر من هرگز فراغتی نکرده اند و دائم عمر در
محنت و تشویش میگذرانند کشن جیو گفت که ای راجه این همه چرا دل از دست
دادی جائی که مثل این برادران و ابهمن و دروپد و دهشت دمن و سکهندی
و غیره مردان داشته باشی که همه در خدمت تو سربازی میکرده باشند همه خود را کشتن
و مردن قرار داده باشند و مانند من پشتیبانی داشته باشی چرا این همه بیدلی میکنی
و غم میخوری چه شد که امروز بهیکهم پتامه بر لشکر شما روز آورده و کار جنگ چنین میباشد

هرگز همچنین نشده که باغی در حمله اول بگریزد اگرچه امروز بهیکهم پتامه بسیار زیادتی کرده اما
در آخر ارجن او را نزدیک بود که مغلوب سازد چنانچه او با لشکر ما زیادتی کرد ارجن هم
با مردم ایشان همان کار کرد چرا این همه بیدل شده و پهلوانان لشکر ما امروز جنگ خوب هم
نکرده اند تو خاطر جمع دار که انشاء الله تعالی غلبه از تو خواهد بود در لشکری که دشمن و
بوده باشد کسی غم میخورد راجه جدهشتر با دهرشت دمن گفت که می شنوید کرشن جیو
شما را چه تعریف کرده چنانچه درمیان دیوتها اندرست حالا درمیان لشکر ما شمائید
دهرشت دمن گفت که کرشن جیو عنایت میفرمایند من خود هیچ نیستم اما اگر رحمت و
عنایت کرشن جیو بوده باشد امید است که درون ناچارج درگ یا چارج و شل و جیدرت و
دیگر اوران را بکشم جدهشتر ازین سخنان کرشن جیو و دهرشت دمن خوشحال گشت کرشن همه
کس را وداع کرد که بمنازل خود رفتند و باستراحت مشغول گشتند و در پهر آخر شب
راجه جدهشتر بفرمود تا همه لشکرها مستعد محاربه شوند و بدهرشت دمن گفت که امروز
افواج لشکر را بصورت کلنگ ترتیب کن که آنرا بزبان هندوی سوه گویند یعنی
ترتیب لشکر دهرشت دمن بسهدیو گفت که شما ترتیب افواج را خوب میدانید باید
تا در خدمت شما ترتیب سپاه بکنم درین روز ارجن را با بیست ۲۰۰۰۰ هزار سوار به ترتیب لشکر
در مقدمه تعلق کردند بجای منقار کلنگ و بعد از وی راجه درپد را با دو لکهه سوار بجای
سر کلنگ و کنت بهوج و راجه گوالیار و دهرشت کیت راجه چندیری را با ده هزار
سوار بجای هر دو چشم کلنگ باز داشتند و راجه مندپور و راجه بیاک و راجه
جهنپور با دو لکهه و هشتاد هزار سوار و سرداران فیلان را بجای گردن کلنگ نگاه داشتند
و راجه جدهشتر با دو لکهه و بیست هزار سوار و با چند راجه دیگر بجای پشت کلنگ ایستاد
و دهرشت دمن بجای بازوی راست کلنگ و بهیم بجای بازوی چپ هر یک با
یک کرور سواران نامدار ایستادند و نکل و سهدیو با تمام فیلان که در لشکر بودند و یک
کرور سوار بجای دم کلنگ قرار گرفتند و سهدیو پسر جراسنده و راجه کاشی را با سی هزار
سوار ابطرح انداختند که در هر جا که دشمنان زور آرند ایشان بکمک بروند و ایشان را

در عقب باز داشتند حکم شد که همه مردم درین روز لباس فاخره بپوشند تا در نظر دشمنان
مهیب نمایند درجودهن چون شنید که امروز پاندوان سپه کرده اند درجودهن و
درونه چارج و کرپاچارج و شل و سوم دت و اسوتهاما و دشاسن وغیره را طلبیده
گفت که یاران امروز پاندوان ترتیب لشکر را بغایت خوب کرده اند شما که از جنگ
دیروزه نرسیده اند و سفارش ما همان است که شما در محافظت و نگاهداشت بهیکهم پتامه
تقصیر مکنید دیروز که محافظت بهیکهم پتامه خوب کردید دیدید که فتح از جانب شما شد امروز هم
میباید که محافظت بهیکهم پتامه بکنید تا ظفر بیابید پس کوروان هم افواج خود را مرتب
کردند و متوجه جنگ شدند که در اول جنگ ارجن و بهیم و ابهمن و دهشت دمن و
پنج کیکی میخواستند که یک جانب حمله نمایند بهیکهم پتامه تنها برین نهادران نامدار
تاخت چون نزدیک رسید چنان برین جماعت تیرباران کرد که تمام افواج پاندوان
برهم خورد ارجن چون بهیکهم پتامه را دید که بان دلیری می آید و مردمان از آمدن او
هراسان اند با کرشن جیو گفت که بهیکهم پتامه در غضب آمده است بجهت دولتخواهی
درجودهن میخواهد که همه مردم ما را برهم زند اگر شما بفرمایید من در برابر او روم و او را
بکشم کرشن جیو گفت که من ارابه ترا در برابر او می برم آنچه میتوانی بکن کرشن جیو
آنرا گفته ارابه ارجن را در برابر بهیکهم پتامه آورد و جماعتی از راجها که بمحافظت بهیکهم
ایشان را باز داشته بودند همه بجهت محافظت او پیش آمدند چون ارجن و بهیکهم پتامه
روبرو شدند اول مرتبه بهیکهم هفت تیر آهن و فولادی بر ارجن زد و درونه چارج بیست
پنج تیر و کرپاچارج پنجاه تیر و سوم دت سه تیر بر ارجن زدند و این همه تیرها که بارجن رسید
چنان بود که سنگها بر کوهی زنند ارجن اصلا از آن تیرها متغیر نشد و کمان گاندیو خود
برداشته بیست و پنج تیر به بهیکم زد و شصت تیر بر درونا چارج و نه تیر بر کرپاچارج و سه تیر
بر سوم دت و پنج تیر بر درجودهن زد مردم چون دیدند که ارجن تنها در میان باغیان
مانده است اول ابهمن پسر ارجن بر سر پدر تاخته رسید و ساتک از عقب او و پنج پسر دروپدی
یک مرتبه بمدد ارجن آمده با مخالفان آغاز محاربه کردند و دهشت دمن بر سر درونه چارج

رفت دُرجودهن با بهیکهم پتامه گفت که شما را از تیرهای ارجن شست می بینیم و کسی که
بغیر از شما با او در برابر تواند شد کرن ست اما او بجهت نزاع شما جنگ نمیکند و ارجن تمام
لشکر ما را منهزم خواهد ساخت بهیکهم پتامه چون این سخن شنید گفت بیچکاری از سپاهیگری
بد ترتیب و نفرمود تا ارابه او را برابر ارجن راندند و با ارجن بنیاد جنگ کرد و از طرفین
تیر بسیار بر یکدیگر زدند و بهیکهم پتامه سه تیر بر سینه کرشن جیو زد و خون بسیار از و روان
شد ارجن چون دید که کرشن جیو زخمی شد در غضب رفت و سه تیر بر پهلبان بهیکهم
زده او را بکشت بهیکهم دیگر رتهه طلبیده بر رتهه خود سوار ساخت و با ارجن بنیاد جنگ
کرده یکدیگر را زخمی ساختند و دهرشٹ دمن با درونا چارج بجنگ درآمد درونا چارج
شمشیر کشیده بر سر دهرشٹ دمن راند و پهلوان او را با چهار اسپ ارابه اش بکشت
دهرشٹ دمن هم شمشیر کشیده پهلبان درونا چارج را کشت و نیزه کشیده متوجه درونا چارج
شد و درونا چارج تیری بر آن نیزه اش زد که از پاره کرد دهرشٹ دمن دست بکمان و تیر
برده چند تیر بر درونا چارج زد و درونا چارج چنان تیری بر کمانش زد که کمانش خرد کرد
دهرشٹ دمن کمان دیگر بدست گرفت القصه تا شش کمان بگرفت درونا چارج همه
کمانهای او را به تیرها بشکست دهرشٹ دمن در غضب شده گرزی بدست و
درونا چارج تیری بر گرز او زد چنانچه گرز از دست او بر افتاد بهیم چون دید که
درونا چارج دهرشٹ دمن را زبون ساخته بمدد او متوجه درونا چارج شد چون
بمیان دهرشٹ دمن و درونا چارج رسید راجه بهار سر راه بهیکهم گرفت و با بهیم
آغاز جنگ کرد و چون بهیم در میان درونا چارج و دهرشٹ دمن درآمد درونا چارج
ایشان را گذاشته بر سر راجه براٹ و فوج او دوید و راجه بهار که کیت منت نام داشت
چون برابر بهیم آمد بهیم ارابه بر سر او راند مردمان راجه بهار با ده هزار فیل و پیاده
بیشمار بکومک صاحب خود آمده بهیم را در میان گرفتند و بهیم گرز خود را گرفته بر فوج
که حمله میکرد از کشته پشته ها بر هم می انداخت و بهر گرزی چند فیل را میکشت آخر
جنگے در میان بهیم و ایشان دست داد که یاد از جنگ اندر با برتراسر میداد و راجه

چندیری دیهشت کیت بکومک بهیم آمد پسر راجه بهار شنکر دیو نام بکومک پدر آماده با راجه
چندیری جنگ کرد و او را منهزم کرد و بهیم تنها درمیان آن مردم مانده بود و از هر طرف
که حمله میکرد مردم بسیار و فیلان مست را میکشت و بر سر هم می انداخت پسر راجه بهار
چون راجه چندیری را منهزم گردانید شمشیر کشیده به سر بهیم آمد بهیم بجنگ مشغول بود که شنکر دیو
برسید و فیلبان بهیم را با چهار اسپ ارابه بکشت بهیم را چون چشم بر او افتاد و فیلبان
و اسپان خود را کشته دید در غضب شد و چنان گرزی بر شنکر دیو زد که او را با فیلبان و
و فیلش در زمین نرم کرد راجه بهار چون پسر را کشته دید عالم در نظرش تیره و تاریک
گردید شمشیر کشیده فیل را بر سر بهیم راند چون فیلبان و اسپان فیل او کشته شده بود
بهیم گرز خود را گذاشته شمشیر کشید و از فیل بزیر جسته متوجه او شد تا بهیم باو رسید
او چهار تیر بر بهیم انداخت و بهیم تمام تیرهای او را در راه بشمشیر زد و پسر دیگر راجه
بهار پیشتر از پدر فیل خود را بر سر بهیم راند چون نزدیک رسید بهیم پایی بر دندان فیل
نهاده بر فیل سوار شد و سر پسر راجه بهار را که بهان منت نام داشت از تن جدا کرده بجانب
پدرش انداخت پدر چون هر دو پسر را کشته دید از غم نزدیک بود که هلاک شود فیل خود
نزد بهیم راند و بهیم هم بنیاد جنگ کرد میان ایشان آنطور معرکه درمیان گرفت که شرح
آن نتوان کرد و از گرد و غبار معلوم نشد که بهیم کدام ست و کنت منت کدام بهیم
دراز کرده گرز خود از زمین برداشت و از روی غضب آنچنان بر راجه بهار زد که او را با
فیلش بزمین نرم کرده لشکرش چون سردار خود را کشته دیدند همه بیک بار بر سر بهیم دویدند
بهیم بوق فتح بنواخت و بعد ازان متوجه جنگ شد چون صدای بوق بهیم بلشکریان رسید
دانستند که بهیم فتح کرده و چون دیدند که مردم بسیار بر سر او آمدند دهرشت دمن و ساتک
بکومک بهیم دویدند چون خبر کشته شدن راجه بهار بکوروان رسید همه غمگین و دل شکسته
شدند و بهیکهم تامه بر سر بهیم راند و ساتک و دهرشت دمن سر راه بهیکهم تامه گرفتند و
هر یک سه تیر بر بهیکهم تامه زدند در نیوقت ارابه دیگر بجهت بهیم آوردند بهیم بر ارابه سوار شده
متوجه جنگ بهیکم تامه گشت چون نزدیک رسید بهیکهم چندین تیر بر ارابه بهیم زده

اسپان او را کشت و بهیم برجهید خود را برداشته بجانب بهیکم تاپ انداخت و
بهیکم به تیر برجهید او را دو پاره کرد بهیم گرز خود را گرفته از عرابه زیر جست متوجه بهیکم تاپ
شد درین وقت دهرشت دمن با بهیم گفت که بهیکم آن طور سواری نیست که تو پیاده در برابر او
در آئی آمد ترا خواهد کشت بر ارابه من سوار شو ساتک درین وقت نزدیک رسید بهلبان
بهیکم را بکشت و یک دو تیر بر اسپان بهل زد و اسپان چون نگاهبان نداشتند بهیکم را
برداشته رو بگریز آوردند را از فتح در جودهن گذشتند ساتک و دهرشت دمن از بهیم
پرسیدند که تو کجا بودی بهیم قصه تمام جنگ خود را از کشتن راجه بهار و پسران او و
گریختن راجه چندیری را با ایشان بگفت و ایشان او را تحسین بسیار کردند و بر راجه
چندیری لعنت فرستادند درونا چاچ بر سر راجه دروپد رفته بود پسرش اسوتهاما
بکومک پدر رفت و پسران راجه دروپد سکهنڈی و دیگر برادران در برابر ایشان آمده
میان ایشان جنگ عظیم شد ابهمن پسر ارجن بکومک راجه دروپد آمد بهیمن پسر درجودهن
در برابر ابهمن آمد هر دو باهم بنیاد جنگ کردند بهیمن کمان ابهمن پسر ارجن را شکست
ابهمن کمان دیگر بدست گرفته چندان تیر بر بهیمن زد که او بیهوش شد درجودهن
چون دید که پسر زبون شده ارابه بکومک پسر بر سر ابهمن راند مردمان دیدند که درجودهن
خود تاخت آورده بسیاری از ارجا همراه درجودهن برابهمن تا ممند لشکر پانڈوان
فریاد بر آوردند که ابهمن را میکشند ارجن چون آواز شنید همچو شاهین بر
سر درجودهن و مردمش راند چون مردم درجودهن آواز ارابه ارجن را شنیدند
اکثر رو بگریز نهادند و سلاح و فیل و اسپان را همانجا گذاشتند خود را با سلاح در میان
ماندو هیچکس نتوانست که در برابر ارجن درآید درجودهن چون دید که مردمان رو بگریز
نهادند هر چند فریاد میکرد و لشکریان را نام بنام می طلبید هیچکس گوش میکرد و
میگریختند چون دید که هیچکس نماند لاعلاج خود هم رو بگریز نهاد فتح عظیم نصیب پانڈوان شد
ارجن و سری کشن جیبه هر دو بوقهای فتح در میان نواختند و آن روز پانڈوان را فتح
عظیم دست داد پانڈوان و لشکریان ایشان بخوشحالی تمام بمنازل خود باز گشتند.

جنگ روز سوم

و غنیمت بسیار گرفته بودند تا آنکه شب گذشت چون سوم روز شد باز فریقین صفها راست
کردند بهیکهم پتامه بمردم خود گفت که امروز نوبت آنست که بیهوده کنم پس فرمود لشکر را
بصورت گرڑ ترتیب دادند خود با جمعیت تمام بجای منقار گرڑ شد و درونا چارج و
و کرت برما را دو چشم اعتبار نموده و اسوتهاما و کرپاچارج بجای سر شدند و راجه بجاره
و راجه چهواره و پنج کیکی و راجه مادرها تا کحالا به کابلی مشهورست راجه بهور شروا و شل و راجه
سیال کوت و شلی راجه مدر و بهگدت راجه کامرو و راجهای سنده که مابین پنجابست
بهمراهی جیدرت بمنزله گردن شدند و درجودهن با صد برادران بجای پشت شدند و
بندوان بند و کنبوجان و جماعه مسلمانان بمنزله پای گرڑ شدند و سورسینیان و مردم
ولایت مگده و لشکر کالنگ که حالا بهار مشهورست بازوی راست و فوج کاروکهه که
कारुष
به جونپور مشهورست و مردم بکنج[۱] که در دامن کوه واقع شده نزدیک با دوه ست ۱ विकुंज
و جماعه افغانان سترا شده با راجه برهدبل بازوی چپ و باقی مردم بجای سینه شدند
پانڈوان چون ترتیب لشکر کوروان دیدند افواج خود را بصورت هلال که آنرا اردهه چند
میگویند راست ساختند و قرار دادند که هر وقتی که مقدمه لشکر ایشان بجانب
پانڈوان روان شود میباید که ما ترکی شویم و از هر دو جانب ایشان را زیر تیر بگیریم
بعد ازان که پریشان میشود آن زمان جمع شده می تازیم برین قرار بجنگ روان شدند
و طرف راست هلال بهیم با بهادران نامی بود بعد ازان راجه براٹ و درود پد و نیل
و نیلاده و مهانیل و دهرشت کیت راجه چندیری که اول چندتام داشت و راجه کاشی
و مردم جونپور و دهرشت دمن و سکهنڈی و ده پسران درود پد و پس جدهشٹر و نکل
و سهدیو و ساتک و پنج پسران دروپدی و ابهمن پسر ارجن و گهٹوتکچ پسر بهیم و پنج
برادران کیکی و کرشن جیو با ارجن در غول شدند و مابین جدهشٹر و ساتک قرار گرفت
و شروع در جنگ کردند و بطوری با هم می تاختند که اول در صفها ترتیب نمی ماند
و جنگ مغلوبه میشد و پانڈوان قرار چنان دادند که در لشکر غنیم غوطه خورده ایشان را
پریشان ساخته باز بترتیب سابق یکجا شوند بهیکهم و ارجن با یکدیگر حمله آوردند و جنگ

در پیوستند و در معرکه گردی عظیم برخاست چنانکه یکدیگر را نمی شناختند و به آواز تیر می انداختند
و با آنکه از احوال یکدیگر بیخبر بودند اما چون ازین طرف ارجن سردار بود و از آن طرف
بهیکهم پتامه این هر دو بهادران نمیگذاشتند که در سپاه خللی افتد و بعد از همه
هر جا که فتنه در حرکت می افتاد باز بجای خود می آمدند و فیل سوار با فیل سوار و ارابجی
با ارابجی و پیاده با پیاده جنگ میکردند و در گوشه میدان از کشتها پشتها شده و از تیر و کیش
و شمشیر و تیرها و دیگر سلاحها در زمین انبارها افتاده بود و بسیار تن بی سر و بسیار اسپ
بی سوار میگشت و زمین از بسیاری نقشهای مختلف و صورتهای رنگارنگ
مثل نگارخانه چین شده و از خون جویها روان شده و گرد و غبارها فرو نشست و قالبها
در رقص در آمده هر سو فریاد میکردند و مستانه نعرها میزدند و جنگ کنان در آفت خیز
بودند گویا این بیت حسب حال ایشان بود بیت مستانه کشتگان تو هر سو فتاده اند
تیغ ترا مگر که می آب داده اند ۰ و از کثرت خون ریزی و کشاکشی که دران روز واقع شد آن
جنگ مهابهارت نام یافت یعنی قران عظیم شد و چون همه دیدند که قالبهای مرده در جنگ است
یقین دانستند که این علامت آنست که همه مردم کشته خواهند شد بنابران هر دو
فریق دل بر مرگ نهادند و زندگی را وداع کردند بهیکهم پتامه و درونا چارج و جیدرت
پرمتر و کرن و شکن و شل یکبارگی حمله بر پاندوان آوردند و نزدیک بود که آن فوج را زیر
و زبر سازند درین حین بهیم با گهتوکچ و ساتک و چیکتان و هر پنج پسران دروپدی بار جای
دیگر مقابل بهیکهم جماعه شدند درین حین جهان روشن از گرد مثل شب تاریک شد
و هیچ چیز در نظر نمی آمد غیر از فیلبانان که از بالای فیل مانند ستارهای خرد نمودار میشدند و
درخشیدن تیغها دران تاریکی مثل شهابی بود که از آسمان می ریزد چون بر دریودهن حال
لشکرش مخفی ماند ترسید که مبادا بهیکهم پتامه بهادران دیگر کشته شده باشد پس
با هزار ارابه چنان بر پاندوان دوید و پیش از همه که گهتوکچ استاده بود با او به جنگ
در پیوست و هر چهار پاندوان بغیر از ارجن با بهیکهم و درونا چارج جنگ بنیاد کردند و ارجن
در غضب شد و ابهمن و ساتک جادو بجنگ شل پیوستند و از جانب سن سپتک

چندین هزار ارابه سوار ارجن را درمیان گرفتند و هر جنس سلاحی که داشتند از تیر و شمشیر و
نیزه و برچهه و گرز و غیره همه را کار میفرمودند تا آنکه هر سلاحی را که بروی انداختند او به تیر
می برید و دیوتها بر او آفرین میگفتند و چون هیچ سلاحی نماند درختان را از جا میگرفتند
و حواله یکدیگر میکردند و چون کار از ان هم گذشت دست و گریبان شدند و مشت و لگد
میزدند و بدندان می گزیدند ساتک و ابهمن با درم تهند و شل مقابل بودند و دران
معرکه داد مردانگی میدادند و شل چندان تیر بر ارابه ساتک زد که مقدار ناخنی هم از ان
ارابه درست نماند و خرد شکست و اسپان هرکدام دست و پا مجروح شده بجانبی افتادند
و ساتک از ارابه بزمین آمده خود را بر ارابه ابهمن انداخت و هر دو بر یک ارابه سوار شدند
و لشکر شل را به تیر گرفتند و چنان آن فوج را پریشان ساختند که باد تند کوههای ابر را
از هم جدا میسازد و درین زمان بهیکم و درونه چارج در لشکر پانڈوان رخنه انداخته و غنیم
را از پیش برداشته بر سر جدهشتر رسیدند و زور بر او آوردند و جدهشتر نیز با نکل و سهدیو پای
ثبات افشرده حملهای بهیکم و درونا چارج را تحمل آوردند بعد ازان آنطور جنگ میان
پنج کس واقع شد که نظارگیان را از تماشای آن موی بر تن ایستاده بیدلان مرد لاور را
روی زرد میشد بیت اندران میدان که فرق از مرد تا نامرد بود * ای بسا کس را که
لبها خشک و روها زرد بود * چون درجودهن آمد و حملهای قوی بروی آورد و مردم هر دو
بازوی او را شگافته خواست که زخمی بروزند درین اثنا درجودهن تیری بر کمان نهاده
تا سینه کهرو که را نشانه سازد و او را راهی عدم نماید بهیم این حالت را دیده پیشدستی کرده
تیری بسینه درجودهن زد که او بیهوش بر عرابه افتاد و خواست که بزمین افتد درین وقت
پهلوان او چابکدستی نموده عرابه او را جانب لشکر خود روان ساخت درینحالت بهیم
در تبسم شد و فریاد زد که از معرکه مردان کجا میروی پس بهیم از عقب او روان شد و مردم او را
میزد و میکشت و از دنبال بهیم جدهشتر و دهرشت دمن رخنه در صف کوروان انداختند
و گریه در کوروان افتاد و بهیکم تا مه و درونا چارج فریاد و غوغا بسیار میکردند و لشکریان خود
دلداری میکردند و بلشکریان خود باش باش میگفتند هیچکس از گفته ایشان نمی ایستاد

و ایشان هم از جنگ بسیار مانده شده بودند اکتفا بزبان درازی کرده دست بسلاح نمی بردند
و از روی غیرت جنگ نمیکردند درجودهن چون آواز ایشان شنید و از خیالات بیهوشی
بهوش باز آمد دید که پاهای او گران شده است از روی تهور بانگ بلشکر خود زد که کجا میروید
برگردید که مرا هیچ تفاوت نیست بمجرد بازگشتن او افواج از هر طرف جنبان و در موج آمد که دریا
در شب های زیادتی ماه در حرکت می آید و درجودهن خشمگین شده خطاب به بهیکهم پتامه و
درونا چارج کرده گفت اگر شما مرا نمیخواهید زودتر میان پاندوان درآیید و اگر با من یگانه
اید براستی جنگ کنید و نفاق را از دل دور سازید و الا این چه معنی دارد که لشکر ما گریزان
باشد و شما دو بهادر بی نظیر جنبان تفرج میکرده باشید و به لشکر یگانه جنگ نه کنید و مرهم را
نگریزانید بهیکهم پتامه بشنیدن این سخنان تبسم کرده گفت از راستی گذشته است چون فرصت
شده بیا بگفته اگر ترا با ید اعتبار داری من اول ترا گفته بودم که پاندوان جماعتی
هستند که بر ایشان کسی غالب نمی تواند آمد و ایشان را مقهور نتوان ساخت چرا که
این پنج برادران برادر هم غالب آمده اند اما از دست من آنچه خواهد بر آمد در وادی
جنگ تقصیر نخواهم کرد و ترا دو سه روز مانع میشوم تا لشکر شما را بر هم نتوانند زد و آنچه مقدور
من است این است اما این معنی از خاطر خود محو سازید که شما ایشان را توانید هلاک و نابود
ساخت پس از شنیدن سخنان بهیکهم پتامه درجودهن را آتش غضب فرو گرفت
و بقوت تمام مهره سفید خود را بنواخت و دیگر برادران و لشکر نیز مهره های سفید را
نواختند بمرتبه غلغله در زمین و زمان افتاد پاندوان دانستند که این همه علامت
آنست که درجودهن باز در غیرت آمده قصد جنگ عظیم دارد پس پاندوان نیز فرمودند
تا بوق جنگ نواختند همه مردم مستعد جنگ شوند مردمان از هر طرف بجد تمام بجنگ در آمدند
و جنگی واقع شد که بصعوبت آن جنگی در هیچ تاریخی کسی یاد نداشت و خون از بدنها مثل
جویهای آب در زمین روان گشت و از بسیاری کشتها عرابها و اسپان را راه گردیدن نماند
و شعاع زره های هزار رنجی که بر بدن کشتها بود در زمین مثل روشنی ستاره ها در شبهای تار
در آسمان می نمود و در میان جنگ بهیکهم پتامه پیشتر آمده بنیاد تیراندازی کرد و تیرها بجهت

باران بنان کرده عرابه او همچو باد گرد بر گرد لشکر میگردید و هر کس که اراده مینمود که در برابر
او در آید تا نگاه میکرد او را بطرف دیگر میدید که مردمان را میزند و میکشد مردمان
در کار او حیران شده بودند و بعضی میگفتند که او سحری میداند و تیر او بهر فیل ست
برگستوان دار و یا بر اسپ و آدمی که میرسید دیگر از جا نمی جنبید و همچنین بسیاری از
لشکریان پاندوان را بر خاک انداخت درین وقت کرشن جیو بارجن گفت که تو دائم در
ایام سرگردانی در جنگل که میگذرانیدی میگفتی که روزی بوده باشد که ما با کوروان جنگ کنیم
و انتقام خود را از ایشان بکشیم امروز آن روز است و می بینی که مردمان شما چه نوع روی
بگریز آورده اند اگر کاری میکنی حالا وقت کار است ارجن بکشن جیو گفت پس شما ارابه
مرا برابر بهیکهم پتامه برسانید کرشن جیو ارابه ارجن را بتعجیل تمام رانده در برابر بهیکهم
آورد چون آواز آمدن ارابه ارجن بگوش مردمان راجه جدهشتر رسید و دیدند که ارجن برابر
بهیکهم میرود همه را قوت دیگر حاصل شد و مردمانی که میگریختند همه بازگردیدند بهیکهم چون
دید که ارجن متوجه او است او نیز ارابه خود را برگردانیده با ارجن روبرو شد و بر ارجن
تیر باران کرد چنانکه تیر و همچو باران بر ارجن و بر ارابه او می بارید ارجن تیری زده کمان
بهیکهم را دو پاره کرد بهیکهم کمان دیگر بدست گرفت خواست که ارجن را بزند که باز ارجن
کمانش را بشکست بهیکهم گفت ای فرزند رحمت باد از تو این کارها می آید حالا مردانه باش
و کمان دیگر بدست گرفت و بیک مرتبه چندین تیر بر ارجن انداخت و بهیکهم و ارجن بهم گردیدم
گردیدن گرفتند کرشن جیو بنوعی ارابه ارجن را میگردانیدند که اصلا تیر بهیکهم پتامه به او
نمیرسید و هر چند که بهیکهم میخواست که او را ببیند میسر نشد بهیکهم نیز ارابه خود را تیز کرد و چنان
تیر باران بر ارجن کرد که وصف نتوان کرد کرشن جیو دید که ارجن زبون میشود با خود گفت
که لشکر جدهشتر مغلوب شد پس بارجن گفت که من بهیکهم پتامه را میزنم و این بلا را از سر
پاندوان دور میسازم درین وقت درجودهن بفرمود تا درونه چارج و جیدهرت و بهورشروا
و کرپاچارج و جمعی دیگر از بهادران و راجهای بزرگ آمده به محافظت بهیکهم پتامه
ایستادند و جمعی بمدد او به گرد ارجن آمدند چون ساتک این حال را دید با مردم خود آمده

خود را بر مخالفان زد چنان جنگی کرد که کرشن جیو تعریف او کرد و مردمان مخالف از پیش
او رو بگریز آوردند درجودهن با مردمان تازه زور رسید چنان جنگی در گرفت که زیاده
از آن تصور نتوان کرد و زور بر پاندوان آوردند کرشن جیو را دیگر طاقت نماند از
ارابه ارجن بزیر جست و چکر خود را بدست گرفت و بغضب و اعتراض تمام بجانب
مخالفان دوید و چکر خود را بسر دست بگردش در آورد همه مخالفان چون کرشن جیو
را باین حال دیدند همه دست از جان شستند بهیکهم پتامه گفت که ای کرشن جیو اگر
تو میکشی مرا اول بکش چه دولت ما را از آن بهتر باشد که بدست تو کشته شویم یاد داری
که روزی که درجودهن و ارجن بطلب شما آمده بودند شما گفته بودید که من درین جنگ سلاح
بدست نمیگیرم حالا معلوم شد که بدست بنده هیچ نیست بهگوان هر چه میخواهد میکند حالا
بهگوان چنان کرد که سلاح بدست گرفتی درینوقت که کرشن جیو چکر خود را بر سر دست گرفته
بود که باندازد ارجن دید که اگر کرشن جیو این چکر را می اندازد تمام مخالفان را یکمرتبه خواهد کشت
خود را از ارابه بزیر انداخته بدوید و در پای کرشن جیو افتاد و گفت که گناه این مردم را بمن
بخش و پاس همان سخن که گفته بودی که در جنگ سلاح بدست نگیرم بدار هیچ حاجت نیست
که تو زحمت خود را بدهی من متوجه شما همه این مردم را میکشم کرشن جیو این سخن از ارجن
بشنید و دید که او در کمال زاری در پا افتاده هست چکر را از سر دست فرود آورده و سر ارجن
را برداشت و در بر گرفته بازگشت و بر ارابه سوار شده بوق خود را نواخت مردمان مخالف
که همه دست از جان شسته بودند چون دیدند که کرشن جیو بازگشت همه خوشحال گشتند و چون
کرشن جیو بوق جنگ نواخت درجودهن نیز بفرمود تا از نقاره جنگ را بنوازش
در آوردند و جهورسرما و شل و بهیکهم پتامه باز حمله بر لشکر پاندوان آوردند و درجودهن
شمشیر بدست گرفت و شل گرز بدست و بهیکهم پتامه نیزه و جهورسرما تیر و کمان گرفته بجنگ
و همه بر لشکر ارجن راندند ارجن تمام اسلحه ایشان را به تیر شکست چون آواز کمان
ارجن بگوش مردم رسید راجه براٹ و راجه درپد با لشکر خود بکومک ارجن در آمدند
بر مخالفان تاختند فیلبانان درجودهن و لشکریان او یکبار بر ارجن و سر دانی که

بلکه یکبار او آمده بودند حمله آوردند ارجن چون دید که مخالفان بغایت پرزور می آیند دست
بترکش کرده تیری را که اندربا و درا داده بود و آنرا اندربان گویند از ترکش برآورده
بانداخت به یک مرتبه هفت صد فیل را بکشت و ده هزار عرابه درهم شکسته و همه اسپان و
مردمان را که بران سوار بودند بکشت و بسیار سواران را برخاک هلاک انداخت از انجمله
راجه پورب و راجه سورتهه درین هم کشته شدند کوروان چون این را بدیدند بیک مرتبه
همه پشت دادند و راه بگریز آوردند بهیکم پتامه و درجودهن و جیدرتهه و دیگر راجه ها و
بزرگان لشکر برگشته آهسته آهسته بمنازل خود بازگشتند و همه کس تعریف این جنگ
ارجن میکردند و میگفتند که اگر او یک تیر دیگر می انداخت هیچکس از ما زنده نمی ماند
پاندوان بفتح و فیروزی و خوشحالی تمام بمنازل خود بازگشتند و همه آمده ارجن را مبارکباد
فتح میکردند تمام شد حال روز سوم از جمله هژده روزه جنگ کوروان و پاندوان و ده روزه جنگ
بهیکم پتامه و تفصیل جنگ روز چهارم که درمیان کوروان و پاندوان واقع شد جنگ روز چهارم
اینست چون روز دیگر شد اول صباح مردم طرفین غسل کردند و لباسهای تازه پوشیدند
و براسپان تازه سوار شدند و باز کوروان حیوه کردند بدستور ابر فوج فوج لشکر علیحده
علیحده صف بسته و از عقب هم فوجی مثل پارهای ابر روان شدند پیشتر از همه بهیکم پتامه
بود و از عقب او کرپاچارج و شل و بهورشت و اسوتهامان و سودرت و درجودهن بودند
و دیگران فوج فوج از عقب هم می آمدند پاندوان هم بهیبت و صلابت هرچه تمامتر
متوجه جنگ شدند پیشتر از همه ارجن بود از عقب او پسرش ابهمن با مردمان
بهادرنامی و دیگران همه بعضی در غول و بعضی در دست راست و بعضی در دست
چپ بترتیب تمام رو بکارزار آوردند اول مرتبه بهیکم پتامه متوجه ارجن
گشت و ارجن نیز متوجه جنگ او شد و آن دو پهلوانان پردل
در برابر هم درآمدند و آغاز تیراندازی کردند و چندین تیر بر یکدیگر زدند
درجودهن با جمعی که همراه او بودند به کومک بهیکم پتامه بر سر ارجن
تاختند ازین جانب ابهمن پسر ارجن چون دید که آن قدر

بهادران بر سر پدر او آمده اند او هم با بهادرانی که همراه داشت بکومک پدر بر مخالفان
تاخت بهیکهم پتامه ارجن را گذاشته متوجه ابهمن شد جماعتی که بکومک بهیکهم تعین بودند
مثل شل و اسوتهامان و بهورشروا و سودرت و چترسین ایشان هم متوجه ابهمن
شدند چنانچه پنج فیل بگرد شیری در آیند این پنج کس بگرد ابهمن در آمدند ابهمن
با این جماعت و این فوج جنگی کرد که همه کس از دوست و دشمن بر جلادت و دلاوری
او آفرین کردند و این پنج کس را زبون ساخت چهمن پسر درجودهن چون این جنگ
ابهمن را دید غیرت آورده بر سر ابهمن تاخت ابهمن چنان تیر بر اسوتهامان زد که
او را بی شعور ساخت و پنج تیر بر شل زد چون دید که چهمن می آید متوجه بجانب او شد
و چترسین و سودرت و بهورشروا از عقب او در آمدند ابهمن بازگشته هشت تیر بر
سودرت زد و دو تیر بر چترسین و پنج تیر بر بهورشروا زد این جماعت از عقب او باز ایستادند
ابهمن خود را بچهمن رسانیده چنان تیری بر او زد که بیهوش گشت درجودهن گفت که
یاران ابهمن پسر مرا میکشد و پنج کیکی و راجه بهار و چند راجه دیگر با بیست و پنج هزار بهادر
نامی متوجه ابهمن شدند ارجن چون دید که آنقدر مردم پسر او را در میان گرفته اند
خود را بتعجیل به پسر رسانیده بران مردم تیرباران کرد و ایشان پدر و پسر را در میان
گرفتند راجه درپد با پسران خود دهرشت دمن و سکهنڈی و دیگران و فیلان مست را
از پیش برداشته بکومک ارجن آمدند کرپا چارج با مردم خود از یک طرف بر سر ارجن
رسید و دهرشت دمن از یک طرف سه تیر بر بناگوش کرپا چارج زد پسر سودرت چون دید
کرپا چارج زخمی شد از یک طرف در آمده ده تیر بر دهرشت دمن زد دهرشت دمن رو
بطرف او آورده بیست و پنج تیر بر وی زده اسپان ارابه اش را انداخت او از ارابه بزیر
جسته شمشیر کشیده متوجه دهرشت دمن شد دهرشت دمن در غضب شده گرز خود را
بدست گرفت چون باو رسید آن گرز را بر سرش زد که با زمین هموار شد سودرت چون
پسر خود را کشته دید از روی غضب حمله بر دهرشت دمن آورده سه تیر بر دهرشت دمن زد
اما از صلا درو اثر نکرد و شل بر سر راجه درپد آمده با او آغاز جنگ کرد دهرتراشته چون

تا آنجا از سنجی شنید گفت که همه چیز به تقدیر بهگوان وابسته است زور و حشم و لشکر هیچ
دخل ندارد و با وجودی که لشکر ایشان از لشکر پسر ما بسیار کمتر است از تو همین می شنویم که
فلان کس از مردم ما کشته شده و فلان فوج ما منهزم گشت فتح از جانب پاندوان می شود
سنجی گفت که شما راست میگویید این همه از شما و پسر شما شده حالا حکایت جنگ بشنوید
بعد از آن شل بر دهرشت دمن راند و درجودهن هم با مردم بسیار بر سر دهرشت دمن آمد
و درجودهن چهار تیر بر دهرشت دمن زد و چترسین هفت تیر و دیگری بیست و دیگری ده
و دیگری پنج و دوشاسن شش تیر این همه تیرها به یکبار بر دهرشت دمن خوردند دهرشت دمن
با وجود آنکه این همه تیرها خورده بود اصلا از پا در نیامد و تیر و کمان خود را بدست
گرفته هر مرتبه ده تیر و بیست تیر و بیست و پنج تیر بر هر کدام ازین جماعه میزد بهیم چون
دید که مخالفان بر دهرشت دمن زور آورده اند گرز خود را بدست گرفته بر درجودهن
دوید درجودهن ده هزار فیل همراه بهگدت کرده بفرمود که سر راه بر بهیم بگیرد بهیم گرز
را برگرد سر گردانیده هر مرتبه که فرود می آورد چند فیل را با فیلبانان برزمین نرم
میساخت و اگر ارابه سواران نزدیک می آمدند چهار چهار پنج پنج ارابه را با سوارانش
بیک گرز خرد میکرد و بسیار فیلان را میکشت و سهدیو پسر جراسنده بر سر اسوستهاما
آمد چندان تیر بر اسوستهاما زد که اسوستهاما بی شعور شد و بهلبان او را به پیش پدر
درونا چارج برد و درونا چارج بر سر سهدیو پسر جراسنده راند و تیر بسیار بر او زد ادهم
با درونا چارج بجنگ درآمد درونا چارج نزدیک بود که سهدیو را از پا درآورد که نکل
سهدیو و سه پسر دروپدی بکمک پسر جراسنده درآمده با درونا چارج آغاز جنگ کردند
درونا چارج با همه ایشان جنگ غالبانه میکرد و بعد اندکی لشکرها بهم ریختند جنگ
مغلوبه شد و بهورشروا با ساتک بجنگ درآمد و درجودهن از یک طرف درآمده نه تیر
بر پهلوی بهیم زد بهیم به بهلبان خود گفت باخبر باش و ارابه مرا بر سر این مردم بران
که اینها بر سر من می آیند ارابه او را بهلبان بطرف درجودهن راند بهیم ده تیر بر
درجودهن زد درجودهن بی شعور گشت و ده برادر درجودهن درین روز کشته شدند

و مردمانی که در اطراف او بودند از گرد پیش او متفرق شدند برادران درجودهن چون
این حال بدیدند بیک مرتبه متوجه بهیم شدند و او را تیرباران کردند و بهگدت فیل خود را
رانده بر سر بهیم آمد تتمه جنگ روز چهارم از هژده روز جنگ کوروان و پانڈوان این بهگدت
در وادی شجاعت چنان شهرت یافته بود که او بلای سیاه است از بلاهای بهگوان
و از برای خلق مرگیست طیار تیری بر سینه بهیم چنان زد که بیهوش شده تکیه بر ارابه
کرده افتاد و بهگدت تبسم کرده نعره زد گهتوتکچ پسر بهیم بدیدن این حال تاب نیاورد
و خود را بر فیلی که از طلسم ساخته بودند و ایراوت نام داشت رسید و دیگر را بصورت
خود ظاهر ساخته بر سه فیل ساختگی سواری فرمود چنانچه از یک گهتوتکچ چهار گهتوتکچ شده
متوجه جنگ بهگدت شدند و از آن سه فیل یکی انجن و دوم بامن و سوم مهاپدم نام
داشت و عادت فیلان گهتوتکچ چنان بود که هر کس آن را میدید بدست خیال کرده
از پیش او گریزان میشد پس گهتوتکچ هر چهار فیل را بر بهگدت براند تا آنکه او را بخرطوم
می پیچیدند و فیلش را پایمال میکردند و او از بی طاقتی فریاد میکرد و مدد می طلبید
درین وقت نظر بهیکهم بر او افتاد و بانگ بر مردم خود زد که بزوری خود را به کومک
بهگدت برسانید پیش از آنکه تلف شود او را دریابید و درونا چارج با صف آراسته و
بهادران چیده بجنگ گهتوتکچ در آمد بهیکهم تا به درونا چارج را نصیحت فرمود که گهتوتکچ
در اصل دیوزاده است جنگ او بجنگ آدمیان نمی ماند و طلسم و دغابازی بسیار
میداند شما را ازو با احتیاط باشی بلکه مصلحت چنان می بینیم که امروز با او جنگ موقوف
بباید داشت و چنانچه او طلسم کرده ما هم دغابازی و تعبیه بکنیم تا فردا هم بر او ظفر بیابیم
و هم بر پانڈوان و مصلحت کوروان هم موافق رای بهیکهم بود اما با این همه درونا چارج
روان شد که بهگدت را خلاص سازد القصه جدهشٹر چون دید که درونا چارج برای خلاص
ساختن بهگدت بجنگ گهتوتکچ آمده بهیم را فرمود تا او خود را بمدد گهتوتکچ رسانید گهتوتکچ را تقویت
تمام حاصل شده از روی شوق فریاد زده گفت که حالا لشکری عظیم بمدد من آمده شما از
پیش من کجا میروید و جان را چه طور میتوانید برد این را بگفت و بهگدت را گذاشته مقابل

درونا چارج شد و درونا چارج سخن بهیکهم را یاد کرده و جنگ با کهرو که مصلحت ندید و نیز وقت
شب هم نزدیک رسیده بود بنا بران عنان را باز کشیده برگشته باتفاق کوروان
راه دیره گرفت و پاندوان چون دیدند که کوروان دست از جنگ باز داشته رجوع بمنازل
خود نمودند ایشان نیز عنان بجانب دیره تافتند خرم و خوشحال باز گشتند و دست
بر پشت کهرو که نهاده به و تحسین میکردند و آفرین میگفتند چون شب شد درجودهن پیش
بهیکهم تنها رفت و همه بزرگان و سرداران کوروان را بحضور طلبیده بطریق حسرت و
ندامت گفت که از جنگ امروزه و معاینهٔ این حالت مرا نومیدی بسیار رو داده
چه نسبت بشما مردم که هر کدام شما آن قوت و زور دارید که تنها فوجی را میتوانید کشت
معلوم ست که کهرو که چه قدر زور و قوت داشته باشد عجب ست که امروز همه متفق شده تساهل
و در زید و تجیل روز را به شب آوردید و از عهدهٔ جواب او نتوانستید بر آمد و لشکر را
گرفته برگردانیدید این اداهای شما خالی ازان نیست که با من یگانه نیستید یا کم زورید
شق اخیر را چه گونه باور دارم بان شق اول پس بفرمائید تا مرا فکری دیگر باید کرد بهیکهم
از جانب همه متصدی جواب شده گفت که اگرچه سخن راست خواه از من شنوی خواه
از دیگری پیش تو درجهٔ قبول ندارد اما چون میپرسی بضرورت میباید گفت من اول هم
بتو میگفتم و حالا نیز میگویم که پاندوان مردم دیگر اند و ایشان را فتح کردن کار ما نیست
چه هرگاه که ایشان اندر را فتح میکرده باشند و مهادیوجیو از ایشان اعتبار گرفته افسون
و سلاح بطریق اعطا و تفویض کرده باشد دیگر را چه مجال ست که در جنگ با ایشان غالب آید
نمایش از دست ما آنچه بر می آید انیست که با ایشان جنگی و جدلی بکنیم و دفع آن قوت
کرده از بلای ایشان حذر نمائیم بنا برین مناسب آنست که تو هم حالا بر سر انصاف بیائی و با ایشان
بدانچه میطلبند صلح نمائی چه هنوز هیچ نرفته و در آشتی باز ست و انچه مهادیوجیو
و کشن جیو ارجن را تعریف کرده اند و گفته اند که این هر دو نر و نارا این وقت اند آن را
خود بارها از من و از دیگران شنیده چه احتیاج بتکرار ست بعد ازان که این مقدمات
شنیده باشی بارها را برای چه ملامت میکنی و ما ازان قبیله نیستیم که نمک را بحرامی بخوریم

و جنگ نکنیم اما یقین میدانیم که پانڈوان را نمیتوانیم کشت و نه فتح میتوانیم کرد درجودهن
به شنیدن این مقدمات از بهیکم تامه بغایت ملول شد و از غضب برخاست و بخانه
رفت و سر پیچیده بخواب رفت چون روز چهارم گذشت و روز پنجم شد کوروان فوج خود را
بصورت نهنگ ترتیب دادند و پانڈوان نیز بصورت سچان یعنی شکره صف بستند
و میوه کرده و بهادرانی که مدار را به سواری مرتبه اعلی داشتند از جانبین مقابل
شدند و هرکسی با غنیم خود متوجه شد فیل سوار با فیل سوار و پیاده با پیاده علی هذا القیاس
بهیم با چندین بهادران نامدار بجای منقار سچان شد و سکهندی و دهرشت دمن
بمنزله دو چشم و ساتک جا داد بمنزله پیشانی و ارجن بمثابه گردن و ابهمن با یک کوهنی
لشکر بازوی چپ و دروپد با هشت پسران بازوی راست و یکی با یک
کوهنی پشت و راجه جدهشتر با نکل و سهدیو بجای دم شدند و ارجن از طرح ساختند
و بهیم سبقت کرده در مقدمه فوج کوروان که بهیکم تامه سردار آن بود غوطه
خورده بضرب تیر باران صفهای انها را پنهان گردانید و بهیکم در غضب شد و
تیرهای بهیم را به تیرهای خود بریدن گرفت چنانچه از فوج پانڈوان هرکس را نجات
را امید به حیران میماند و از آن تیر باران بهیکم دست و پا گم کرده معطل ماندند
ارجن از کنار لشکر چون دید که قصوری و فتوری در لشکر پانڈوان راه یافته تاب
نتوانست آورد و هزار تیر پیاپی بر بهیکم انداخت بهیکم تامه نیز تیرها بروی انداخت
و این تیرها در هوا بر یکدیگر میرسید و معطل میشد درجودهن چون جنگ بهیکم و ارجن
را بدید بدروناچارج گفت که اگر تو با من راست و یگانه هستی پانڈوان را فتح کردن
چه مقدار است بجمعیتی که ما داریم میتوان اندر را مغلوب ساخت چه جای اینها حالا
موقوف بر یکجهتی و اخلاص یاران و دوستان هست درونا چارج گفت که من تو را
از ته دل اخلاص و اعتقاد دارم و جانفشاری پیش تو میخواهم که بکنم حالا خدمتگاری
مرا ببین این بگفت و بر لشکر اعدا تاخت چون ساتک دید که درونا چارج در میان
فوجها در آمده مردم را درهم برهم زده خود مقابل درونه چارج شد و با او بجنگ پیوست

و کارزار عظیم درمیان این دو پهلوان واقع شد و درونا چارج بده تیر کاری ساتک را
زد و بطریق تمسخر تبسم کنان گفت که این طفل را ببینید که در مقابل من آمده جنگ میکند
بهیم برین حالت اطلاع یافت و بمدد ساتک آمده درونا چارج را تیر زد درونا چارج
خشمناک شده چندان تیر بر بهیم انداخت که او زیر تیر نهان شد درین اثنا ابهمن و
پسران درپدی بکومک بهیم رسیدند و با او جنگ کردند پس ازان درونا چارج و
بهیکهم تا مه یکجا شده مقابل ابهمن و پسران درپدی شده معرکه عظیم کردند سکهندی
چون دید که آن هر دو استادان یکجا جمع شده اند و ابهمن و برادرانش هر دو خبر بهلان اند
مبادا ضایع شوند تاخته بجنگ بهیم ایستاده و داد تیراندازی داد و چندان تیر انداخت
که نزدیک بود که روشنی روز پوشیده شود بهیکهم چون دید که سکهندی مقابل شده جنگ
میکند تبسم کرد که این خود زنست مرا حیف می آید که با او جنگ بکنم درجودهن چون
غلبه سکهندی و برادرانش دید به بانگ بلند فریاد زده و بدرونا چارج گفت که ازین
حریف غافل مباش و بهیکهم را ازو محافظت نمای مبادا که تلف شود بنابرین
درونا چارج دویده بسرعت ضرب بر سکهندی انداخت و بهیکهم خود سکهندی را گذاشته
متوجه جنگ دیگر برادران سکهندی و ابهمن شده بود درجودهن دریافت که بهیکهم
تنهاست و این جماعه بسیار بنابرین از جای خود جنبیده و خود را به بهیکهم رسانید و
شروع در جنگ کرد جدهشتر با ارجن گفت که درجودهن و بهیکهم باهم اتفاق نموده میخواهند
که ترا با دیگر برادران از جا برآرند مناسب انیست که ما و تو از جا جنبیده خود را بمدد
ایشان رسانیم پس ارجن و جدهشتر با فوج خود از عقب او روان شدند و آنطور جنگی
میان فریقین واقع شد که زیاده ازان متصور نباشد و جائی که دو سردار باهم درافتند
و هر دو تشنه خون یکدیگر باشند و ازان طرف مثل بهیکهم و درونا چارج وغیره و ازین طرف
مثل ارجن و بهیم وغیره باشند قیاس باید کرد که چه مقدار کس کشته شوند و چندان دست و
پا و سایر اعضای آدمیان در زمین افتاد که جای پا نهادن نبود و دران معرکه
کسی مجال گذشتن نداشت و از گوش و گردن و بازوی کشتها چندان حلقه و انگشتری

و طوق زرین بر زمین افتاده بود که زمین مثل عروس آراسته در نظر می نمود و اسپ و فیل
و غیره هر طرف دران بساط چون مهره های لت کرده شطرنج افتاده بودند و از سپر و
شمشیر و نیزه معرکه حکم نیستان پیدا کرده و هر جا از بسیاری خون زمین مانند ارغوان زار
گشته القصه جنگ چنان کردند که حلقه حلقه از کشتها بر میخاستند و تنهای بی سر در
حرکت بودند و اسپان بی سوار میدویدند و این را بزبان هندوی کبندهه میگویند که
بالا گذشت درین اثنا لشکر کوروان از بسیاری تیرهای ارجن سراسیمه و حیران شدند و از
ترس پناه به بهیکهم آوردند و پس پشت او جای گرفتند کار بجائی رسید که هرگاه آواز کمان
ارجن می شنیدند کوروان از اسپ بر زمین می افتادند و همچنین فیل سواران از بالای
فیل سرنگون میشدند و پیادها را خود چه توان گفت آن زمان درجودهن فرمود تا جیدرته
و درساسن و شل با چهارده هزار ارابه سوار مقابل ارجن شوند و پانڈوان نیز در آمده
همراه این هر سه کس را گرفتند و فوج ایشان را به تیر گرفتند و جنگی قوی میان ایشان
درگرفت ارجن همان طور بجنگ بهیکهم مشغول بود هر جنس از سلاح تیر و نیزه و شمشیر و چقی
تبر و فلاخن را هم کار میفرمودند و داد مردانگی میدادند و جماعه که دران روز جنگ میکردند
خصم یکدیگر بودند از انجمله راجه اوجین با راجه بنارس و بهیم با جیدرت و جدشتر با شل
و سهدیو با بکرن و چترسین با سکهندی و راجه براٹ با درجودهن و دروپد با شکن
و چیکتان و ساتک با دروناچارج و اسوتهاما و دهرشت دمن با کرت برما و دهرشٹکیت
با کرپاچارج مقابل بودند و با حریف خود چنان جنگ میکردند که در روزگار کسی ندیده
بود و نه شنیده بود وقتی که مردم بسیار کشته و مرده افتادند علامات خونریزی و شگونهای بد
ظاهر شدن گرفت که در روز ستارها میریخت و بی ابر باران و آواز رعد از آسمان شنیده
میشد که آنرا بزبان هندوی بهاوی میگویند و بادهای مخالف وزیدن گرفت آفتاب
چنان تاریک شد که مردم همدیگر را نمیدیدند درین وقت جنگ بنوعی اشتداد یافت که
مردمان همچو کوه بر بالای یکدیگر افتاده بودند و چندان اسپان و فیلان و ارابه در
میدان افتاده بود که مردم را مجال تردد نماند بعضی فیلان و ارابه های که سواران آنها

کشته شده بودند بی سر در میان لشکر میگردیدند و از بسیاری تیر که در میدان افتاده بود
تمام آن صحرا حکم نیستان داشت راجه براٹ و پسرش دسکهنڈی در برابر بهیکم در آمدند و
ارجن در برابر درونا چارج و کرپاچارج و جیدرت در آمدند و نکل با سلّ و سهدیو در مقابل
شل و پنج کیکی که بجانب کوروان بودند در آمدند و این کیکی ده برادر بودند پنج بجانب
پانڈوان و پنج بجانب کوروان و ساتک چیکیتان و ابهمن و دهشت کیت و گهٹوکچ این
چند بهادر نامدار در برابر دریودهن و صد برادر او در آمدند و همه با یکدیگر آغاز جنگ کردند
نصف روز بود که این همه مردمان باهم باین ترتیب جنگ میکردند و بنوعی بشدت باهم
بجنگ در آمدند که زیاده بران متصور نتواند بود و خلق بسیار از جانبین کشته شدند هر کدام
از طرفین میخواستند که امروز فتح کنند و هر کدام از بهادران طرفین که باهم رو برو میشدند
تا آنکه یکی دیگری را نمیکشت دست از وی بر نمیداشت و بهیم که در میان جنگ در برابر بهیکم در آمد
برچه بجانب او انداخت بهیکم تیری انداخته برچه او را در راه دو پاره کرد بهیم کمان
بدست گرفت بهیکم بیک تیر دیگر کمان او را بشکست ساتک بکومک بهیم آمده دو تیر به
بهیکم انداخت بهیکم تیری زده مهلبان او را بکشت و به ده تیر دیگر اسپان ارابه او را زد
اسپان چون نگهبان نداشتند ساتک را برداشته رو بگریز آوردند مردمان فریاد بر آوردند که
ساتک را خواهند کشت جدهشٹر چند کس بدوانید تا ارابه ساتک را گرفتند و بهیکم چون آتشی که
در نیستان افتد در میان لشکر پانڈوان در آمد و از کشته ها پشته ها بر سر هم انداخت
دهشت دمن خود را با رجن رسانید و گفت که تو اینجا مشغول شده ای بهیکم تمام
لشکر شما را کشت ارجن ارابه خود را بجانب بهیکم راند و با دهشت دمن گفت که تو برو
راجه جدهشٹر و بهیم را خبر کن دهشت دمن پیش راجه جدهشٹر آمده و با او همه حکایت
بهیکم را گفت جدهشٹر و بهیم و راجه براٹ و دهشت دمن با مردم بسیار متوجه جنگ
بهیکم شدند اگر ایشان دیرتر میرسیدند بهیکم دران ساعت تمام مردمان را نابود میساخت
راجه براٹ سه تیر به بهیکم زد بهیکم در برابرش تیر به وی زد ارجن تیری بر بهیکم زد که بهیکم ساعتی
بی قوت شد بعد از آن بهیکم تیری زده چله کمان ارجن را برید و نه تیر بر ارجن زد و نقصان

تیر بجانب کشن هم انداخت چنانچه بعضی از آن تیرها بر کشن جیو خورد و ارجن از این بغایت در
غضب شد و تیری که کم کس از آن جان ببرد بر کمان نهاد که بر بهیکهم زند اسوتهاما
در همین وقت رسیده در پیش بهیکهم ایستاد و آن تیر ارجن را گرفت اما بیهوش گشت و
خون بسیار از وی برفت مردم اسوتهاما را بگوشه بردند و ارجن متوجه درجودهن شد
و درجودهن از پیش ارجن گذشت و متوجه بهیم گشت چند تیر بر بهیم انداخت و بهیم هم تیر
بسیار بر وی زد و میان ایشان جنگ بسیار شد و ابهمن در برابر بهیکهم در آمد و هفتاد تیر
بر وی زد و بهیکهم نیز هفتاد و نه تیر بر وی زد و چتر سین برادر درجودهن دو تیر بر ارجن زد و ابهمن که
در برابر بهیکهم بود چون دید که چتر سین تیر بر پدرش می اندازد یک تیر بر کمان او زد
چنانچه کمانش را خرد شکست سنجی بدهرتراشت میگوید که مردمان شما متوجه ابهمن شدند و هر کدام
که نزدیک او میرسید او ایشان را چنان میزد که دیگر نمی جنبید و مردمان همه گفتند امروز
کاری که ابهمن کرده بکارهای اندر میماند که در جنگ دیوان کرده بود و چنانچه دیوان از
اندر منهزم شده بودند لشکریان شما از ابهمن رو بگریز نهادند درجودهن با پسر خود لچهمن گفت
که تو پسر منی و ابهمن پسر ارجن چه کارها میکند تو نمیکنی و او از تو بسال خردتر است و تو
شاگردی درونا چارج و کرپاچارج کرده و همچو من پدری داری چرا او را نمیکشی لچهمن از
سرزنش پدر در غیرت آمده بغضب تمام متوجه جنگ ابهمن شد ابهمن چون آمدن او را
دید ارابه خود را بجانب او دوانید و سه تیر بر پهلوان لچهمن انداخت و لچهمن هر سه تیر او را
در هوا برید و ارابه بر سر ابهمن دوانید و ابهمن هر چهار اسپ ارابه او را بکشت و یک تیر
پهلوانش را انداخت لچهمن بر بالای ارابه خود ایستاد و برچه را بر ابهمن انداخت
و ابهمن تیری انداخته در راه برچه او را دو پاره کرده یک تیر چنان بر سینه لچهمن زد
که بیخود گشت و شمشیر کشیده خواست که او را بکشد کرپاچارج نزدیک بود بدوید و دست
لچهمن را گرفته بر ارابه خود سوار ساخته او را بدر برد و دوست و دشمن بر مردانگی ابهمن
آفرین میکردند درجودهن مردمان خود را گرفته در میان لشکر پاندوان در آمد بهیکهم هم
متوجه جنگ او شد و مردمان خود را دلداری داد و این دو لشکر دست و گریبان شدند.

تا چهار گهری بشب باهم جنگ کردند ساتک در آن وقت رسیده بر هر دو لشکر فریاد زد و گفت که
مردمان سپاهی تا سلاح دارند بشب جنگ نمی کنند هر دو لشکر از این سخن ساتک از همدیگر جدا
گشته روبرو بایکدیگر ایستادند و باهم تیرباران کردند درجودهن ده هزار سوار بر ساتک
و مردمانش ریختند بعد از جنگ بسیار مردم ساتک را منهزم گردانیدند در آن وقت ارجن
خود را رسانید و بسیاری از بهادران نامی همراه ارجن بودند ارجن بفرمود تا شمشیرها
کشیده مردم درجودهن را درمیان گرفتند و تمام این ده هزار کس را کشتند و بعد
از آن متوجه دیگر مخالفان شدند تا پانزده هزار کس دیگر از بهادران لشکر درجودهن را بکشتند
لشکر درجودهن از پیش ارجن رو بگریز نهاد درجودهن هرچند سعی نمود که مردم را برتابد
میسر نشد در آن وقت آفتاب فرو رفت و ارجن هم برگشته و هر دو لشکر بمنازل خود رفتند
تمام شد جنگ روز پنجم از جمله هژده روز جنگ که درمیان کوروان و پاندوان شده و از
جمله ده روز جنگ بهیکهم تا به توفیق سری بهگوان چون صباح روز ششم شد مردمان
هر دو لشکر اول غسل کردند بعد از آن مبارزان زره های تنگ حلقه و خلعت های
زرنگار پوشیده خود را آراستند و همه سوار گشتند و راجه جدهشتر به دهرشت دمن گفت که
امروز هم بیوه باید کرد و امروز بصورت سیه سار بیوه کردند ارجن را با راجه درپد بجای
سر سیه سار بازداشتند نکل و سهدیو را بجای هر دو چشم سیه سار گذاشتند و بهیم ابهمن و
پنج پسران دروپدی و گهتوکچ پسر بهیم را بجای دو بازو تعیین کردند و جدهشتر با ساتک
بجای گردن استاده و راجه براٹ با پسران خود و دهرشت دمن و هشت پسر دیگر بجای
پشت ایستادند و پنج کیکی پهلوی راست شدند و دهرشتکیت و چیکتان بجای پهلوی چپ
و سکهندی و ابهمن پسر ارجن و ستانیک و کنت بهوج بجای دم گردیدند بهیکهم گفت
که شما امروز بصورت کلنگ بیوه زنید تا ببینیم که ما بیوه کلنگ بهتر کردیم یا پاندوان
پس درون چارج را بجای منقار کلنگ بازداشتند و کرپاچارج و اسوتهاما را بجای
دو چشم کلنگ و کرت برما و بالهیک بجای سر کلنگ و درجودهن با برادران بجای
گردن کلنگ و راجه بهگدت با مردم خود سینه کلنگ و جیدرت بازوی راست

و سومدت بازوی چپ و بهیکهم تنها ریشت و بچهن پسر درجودهن با فیلان بجای
دم کلنگ و پنج ایکی را که همراه کوروان بودند با راجه سورت بجای هر دو پای کلنگ
باز داشتند چون آفتاب یک نیزه بلند گشت هردو لشکر آمادهٔ محاربه شدند اول
مرتبه ازین طرف ارجن و از آن طرف درونا چارج با لشکریان خود پیشتر آمده باهم
بجنگ درآمدند ارجن اول مرتبه تیری برکمان نهاده بانداخت چون از کمان او
یک گز دور شد ده تیر از ان جدا گشت چون پیشتر رفت صد تیر شد چون نزدیک دشمن
رفت هزار ظاهر گشته بر هزار کس آمده هزار کس را بکشت و درونا چارج نیز مثل این تیری
بر لشکر ارجن انداخت ارجن چنان تیری در برابر انداخت که اکثر تیرهای درونا چارج
را رد کرده باز داشت و از ان تیرها زیاده از ده تیر بر مردمان لشکر ارجن نرسید درونا چارج فریاد
زده گفت شاباش شاباش ارجن تو لایقی که کار را از اوستاد گذرانیدی ارجن گفت که
این همه از شما آموخته ام بحکم شما این گستاخی میکنم درونا چارج گفت حالا وقت
عذرخواهی نیست و حمله بر مردم ارجن کرد و ارجن نیز بر او تاخت و جماعتی که از طرفین
در عقب بودند یک مرتبه برهم ریختند ارابه سوار در برابر فیل سوار افتاد و اسپ سوار
با پیاده رو برو گشتند و این نوعی جنگ عظیم دست داد که بصعوبت آن هیچکس یاد نداشت
و بهیم گرز خود را در دست گرفته درمیان دشمنان در آمده مردمان بسیار را با زمین
هموار نمود بهر طرف که هجوم می آورد مردم بسیار را می کشت و دیگران میگریختند همچنین درمیان
فوج درجودهن در آمد درجودهن گفت یاران بهیم تنهاست سعی نمائید که او را دستگیر
توان کرد همه یکبار بر بهیم درآمدند بهیم دانست که این مردم قصد گرفتن دارند گرز خود را
برداشت و از ارابه جسته پیاده و هر کس که نزدیک او میشد چنان بر سرش میزد که با زمین
هموار میشد دهرشت دمن چون شنید که مخالفان بهیم را درمیان گرفتند ارابهٔ
خود را دوانیده خود را نزدیک او رسانید و دید که ارابهٔ بهیم ایستاده است و بهیم بران سوار
نیست آتش در جان او افتاد و از پهلوانان بهیم پرسید که بهیم کجاست او گفت که
بهیم جنگ میکند و مرا گفته که تو ارابه را همین جا نگاه دار که من درمیان این مردم

درهمین ایام دهرشت دمن شمشیر کشیده صفها را شگافته خود را بجائی که بهیم جنگ میکرد
رسانید دید که تیر بسیار بر بهیم زده اند دهرشت دمن شمشیر کشیده چندین کس را بکشت و
دیگر مردمان را که بگرد بهیم در آمده بودند دور ساخت و فرود آمده تیرها را از بدن بهیم
بدر کشید و او را بر ارابه خود سوار ساخت و تیری انداخت که تمام آن کسانی که در
نزدیک بودند بیهوش گشتند و همه سلاحها از دست ایشان بافتاد و دهرشت دمن
و بهیم این مردم را که بیهوش افتاده بودند کشتن گرفتند درونا چارج از جای خود این
حال را دید فی الحال به تعجیل خود را بانجا رسانید و چنان تیری بانداخت که این
مردم همه بهوش آمدند باز بهیم و دهرشت دمن آغاز جنگ کردند راجه جدهشتر
ابهمن و غیره دوازده ارابه سوار را بکومک ایشان فرستاد و درجودهن با مردم خود
رانده در برابر بهیم در آمد بهیم با او گفت که امروز آن روز است که غمهائی که کنتی در گفتار ما
کشیده همه را از دل او دور کنم و غمی که دروپدی از آن موی گرفتن او و در مجلس آوردن
درین دوازده سال خورده همه را از خاطر او بدر آرم و عوض آن زنان شما موها کشیده
و زار زار بر شما نوحه کنند این گفته با مردمان خود حمله بر یکدیگر کردند کار از تیر و شمشیر بدست
و گریبان رسید بهیم مردمان بسیار را بکشت و چند زخم کاری بر درجودهن زد چنانکه نزدیک
بود که درجودهن از پا در آید و دهرشت دمن هم بشمشیر جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و
مردمان درجودهن چندان تیر بر هر دو پهلوان پردل زدند گویا که در تمام اندام آنها
پر بر آمده است و مردم درجودهن ستانیک را که بکومک بهیم آمده بود دستگیر کردند بهیم از
ارابه جسته با وجود این همه زخمها خود را بستانیک رسانید و او را از دست دشمنان خلاص ساخت
و از چندین جماعت را که در برابر او بودند منهزم گردانید مردان درجودهن چون دلاوری بهیم
را دیدند درجودهن را گفتند که ما حریف این لشکر نمیشویم درین اثنا آفتاب فرو رفت
هر دو لشکر دست از جنگ باز کشیدند و بمنازل خود باز گشتند جدهشتر بهیم و دهرشت دمن را
در کنار گرفته سر و روی ایشان را بوسه داد و گفت اگر شما این کارها را نکنید و همت
ما را نگاه ندارید من با این همه دشمن که تشنه خون ما ایستاده اند چون برابری میتوانم کرد

برایشان را نوازش بسیار فرمود تا جراحتهای ایشان را مرهم نهاده بستند و ارجن را
نوازش بسیار کرد و ارجن گفت که ای راجه اگر ما درین روز بکار تو نیاییم پس زندگی ما بچه کار
می آید خاطر جمع دار که تا ما جان در بدن داشته باشیم در خدمت و جان سپاری تو
دریغ نخواهیم کرد راجه جدهشتر بسیار خوشحال گشت و هر یک بمنازل خود رفته باستعداد
جنگ روز دیگر مشغول شدند تمام شد روز ششم از جمله هژده روز جنگ کوروان و پاندوان
و از جمله ده روز جنگ بهیکهم پتامه بتوجه و توفیق سری جگدیس جگت گورو و جگت آتما
چون شش روز از جمله هژده روز جنگ گذشت در شب هفتم کوروان در یکجا جمع شدند
درجودهن از بهیکهم پتامه پرسید که لشکرها چنانچه میبایست آراسته شده و بهادران هامی
جمع آمده اند اما ازین رهگذر که بهیم زخمهای تیر کاری بحضور شما بمن زده و مرا ایذای
بلیغ رسانیده کلفتی بسیار دارم و این چون روا باشد که مانند شما دلیران نامور بجانب
من باشند و بهیم بیشتر کشته شود از عهده جواب او نتوانید برآمد بهیکهم گفت که من همیشه
فتح تو میخواهم و از برای خاطر تو بهیم چه باشد همه پاندوان را میخواهم که بکشم و از عالم
بر اندازم اما چکار کنم که ایشان هم فیل و اسپ و مردم بسیار دارند یکمرتبه همه ایشان
را نمیتوان مقهور ساخت و فتح آسمانی ست تا عنایت بهگوان کارساز هر کدام چه
باشد بعد از آن بهیکهم پتامه بر زخمهای درجودهن مرهم مالید که فی الحال درجودهن به شده
و بمنزل خود رفت و روز هفتم علی الصباح کوروان از خواب بیدار شدند و افواج
خود را بترتیب بصورت ماه ساختند و پیش از همه حلقهای فیلان مست بر گرد لشکر
ترتیب دادند و عقب هر فیل هفت ارابه نامزد کردند و عقب هر ارابه هفت سوار گماشتند
و عقب هر سواری هفت پیاده جنگی گذاشتند و همه جوشن پوش و تیر انداز و نیزه گذار
بودند و عقب هر پیاده جنگی هفت پیاده بی یراق تعیین کردند بعد از ترتیب صفها درجودهن
فرمود تا برادرش چتر سین با ده هزار فیل و ده هزار ارابه و ده هزار اسپ سوار عقب بهیکهم پتامه
میگشته باشد و محافظت او نماید بعد از آنکه افواج هر کدام بجای خود قرار یافت درجودهن
خود با دلیران و بهادران نامدار کارگذار بهلوی بهیکهم پتامه با پیاده و پاندوان چون دیدند

که کوروان این صفها بسته در معرکه آمدند ایشان نیز افواج خود را بهمان ترتیب آراستند
بصورت دائره نمودند و از هر جانب آواز بوق و نقاره و طبل تا بعیوق رسید و
گردی برآمد که روی روز را پوشید و شجاعان دعوی دار هر کدام با حریف خود
کارزار بنیاد نمودند و درین روز درونا درونا چارج با راجه براٹ و اسوتهاما با سکهندی
جنگ میکردند و دریودهن دید که سکهندی تعالیانه در آمده خود بمدد اسوتهاما رفت
و آن هر دو بیک جانب بودند و سکهندی تنها بجای خود و میان این سه کس
جنگ قوی پیوست و نکل و سهدیو حریف شل و بهدوان هند با راجهای اونت یعنی
اجین چند جانت مقابل شدند و چندین دیگر از راجها بجنگ ارجن آمدند بهیم با پسر
باروک غنیم شده بود و چترسین و بکرن و دیگر مرکهن حریفان ابهمن و راجه پراگ جوتکه [illegible]
در برابر گهتوتکچ و النبش دیو با ساتک و بهورشروا با دهرشت کیت و راجه سترماه با راجه جدشٹر ۲ আলম্বুষ
و چیکتان با کرپاچارج مقابل بودند باقی مردم که مانده بودند بمدد راجه پراگ جوتکه بمدد بهیم
رفتند درین اثنا ارجن با کرشن جیو گفت که می بینی بهیکم پتامه برای ما لشکر را چه طور
آراسته است خود مستعد شده مارا هم بجان میباید کوشید این بگفت و کمان خود را بدست
گرفت و تیر بر زه نهاد به شنیدن آواز چاشنی کمان او از هر گوشه غریو برخاست همه دانستند
که امروز قران عجب خواهد شد و ارجن تیری را که مهادیو جیو باو داده بود نام سرواو دهیر
بجانب فوج اعداء چنان پیاپی انداخت که از ان سه تیر اکثر لشکر ایشان از فیل و اسپ
و آدمی مجروح شدند و دیوتها که این حال میدیدند آفرین بر ارجن میکردند و از ترس تیرهای
او لشکر کوروان جابجا متفرق شده پناه به بهیکم پتامه آوردند تا شاید آنجا خلاص یابند
و دران زمان که ارجن بجنگ مشغول بود دریودهن دید که ارجن پیش لشکرست
و بسر با همراه اوست فریاد بر مردم خود زد که دل چرا پای میدهید اگر شما با ارجن جنگ
نمیتوانید کرد بسر مارا بارے جواب دهید که با ارجن بهیکم جنگ خواهد کرد پس بهیکم مقابل
با ارجن شده برو حمله آورد ارجن در برابرش بایستاد و آواز آیه ارجن و نفیر منوفت که
بهیر قیش مقصود بود چندان زلزله افتاد و غوغا خاست که مردم دست و پا گم کردند

و هیچکس بجانب او تیز نمیتوانست دید و بهیکهم تیامه که در مقابلش بود چندان صلابت
و مهابت داشت که باعث حیرت نظارگیان بود و هر دو برنگ دو دیو دیوانه با هم افتاده
رد و بدل میکردند و درونا چارج که حریف راجه براٹ بود تیری کاری بجانب راجه براٹ
انداخت از یک تیر بر سینه اش رسید و تیر دوم بر قش انداخت و تیر سوم کمان او را
از میان قبضه بشکست و راجه براٹ از روی غضب فی الحال کمان دیگر بدست آورد
و چهارده تیر بر درونا چارج انداخت از آنجمله سه تیر درونا چارج را زخمی ساخت و بچهار تیر
هر چهار اسپ او را مجروح کرد و بیک تیر بیرقش را فرود آورد و به پنج تیر فیلبان او را زد
و بیک تیر کمان درونا چارج را ترید درونا چارج در غضب شد و بچهار تیر اسپان عرابه
و بیک تیر فیلبان او را بکشت و راجه براٹ عرابه خود را گذاشته بر عرابه پسر خود که
شنکه نام داشت سوار شد و پدر و پسر با درونا چارج جنگ میکردند و درونا چارج
به تیر آهنی مثل مار پیچان و از آن شنکه را چنان زد که از سینه اش پران گذشته
بر زمین فرو نشست راجه براٹ چون دید که شنکه بجا نماند و جان بجان آفرین داد
تاب جنگ درونا چارج نتوانست آورد و مهربانی و فرزندی را بیک سو گذاشته رو
بگریز نهاد بیت بی بلا نازنین شمرد او را * چون بلا دید در سپرد او را * سکهنڈی بعد از
دیدن این حال بمقابل درونا چارج آمد و درونیت اسوتهاما بجنگ او در آمد و سکهنڈی
سه تیر بر پیشانی اسوتهاما زده او را مجروح ساخت پس از آن اسوتهاما در یک لحظه
رتهه و رتهبان و اسپان و اسلحه و علم سکهنڈی را به بسیار تیرها بیفگند و سکهنڈی
شمشیری بدست گرفته از روی تیزدستی هر تیر را که اسوتهاما بوی میزد بعضی را بطول
و بعضی بعرض می شگافت و می برید بطوریکه یکی از آن تیرها کارگر نشد اسوتهاما
یک مرتبه او را غافل ساخته بسیار تیرهای پیکان دراز بر سکهنڈی زد و به تیر شمشیر
او را بشکست سکهنڈی شمشیر دیگر بدست گرفت اسوتهاما آنرا هم به تیر انداخت و آن را
نیز پاره کرد پس از آن او را نیز مجروح ساخت بعد از آن سکهنڈی از عرابه خود فرود
آمده بر ارابه ساتک رفت و ساتک با المبش دیو در جنگ بود از نهایت اعتراض المبش

را به تیر زد والمبش نیزه به تیری که پیکانش بصورت هلال بود کمان ساتک را پاره کرد و طلسمی
تعبیه کرد که مثل نمود هزاران هزار دیوان مهیب و هولناک نمودار ساخت
که راجپوتیان بجنگ ساتک برخاستند و او را به تیر می زدند ساتک دران زمان تیری
بدست گرفت که منسوب باندر بود و بآن تیر خیال المبش را زد که آن تعبیه او
برطرف شد دیوان جابجا نابود شدند و المبش زخمی شده تنها بگریخت و معلوم همه شد
که این دیو سحر و طلسم فوجی را از دیوان بهم رسانیده بود و این معنی باعث حیرت
مردم شد و آفرین ها بر ساتک گفتند مقارن این حال دهرشت دمن برابر درجودهن
آمد و تیرها را بجانب او روان کرد لشکریان کوروان اسپان او را به تیر مجروح ساختند
و بیرق را انداختند و کمان او را بریدند و پیاده شده مقابل سردار آن لشکر
شد و میخواست که برو ضرب اندازد که شکن از پیش رسید و حمله بر دهرشت دمن برد
و شکن با آنکه او را به سوار و دهرشت دمن پیاده بود با وجود این غنیم خود را در نظر
نمی آورد و داد مردانگی میداد و چنان جنگ میکرد که هیچ کس آن طور جنگ را نشان
نداده و تنها با فوج شکن می آمد و درین اثنا خدمتگاران دهرشت دمن رسیدند و
او را به دیگر رته پیش او کشیدند تا او سوار شد و باز در جنگ درآمد و جواب اعدا میداد
و بهیم با کرت برای جنگ پیوست بهیم او را به تیر بدوخت و هم بهیم را زیر تیرها پوشید
پس بهیم خشمناک شد و چهار اسپان او را به او را بکشت و بیرقش را انداخت
و چندان تیر بر بدن او رسید که تمام بدن او بخون آلوده گشت و هر دو دلیران چون
خروسان جنگی حمله بر یکدیگر مینمودند و جنگ براستی میکردند بی آنکه غدری و مکری
درمیان باشد و هر چند که تشنه خون یکدیگر بودند تا دو پاس روز کشش و کوشش
نمودند اما از هیچ جانب غلبه نمود و نسیم فتح نوزیده و جنگ میان پهلوانان تمام نبود
مقارن اینحال بند و انو بند راجهای اوجین که مقابل ارآوان بودند بیکدیگر
کارزار مینمودند و از هر دو جانب مقابل یکدیگر را زخمی ساختند و یکی به دیگری غالب
نشد آخر ارآوان چهار اسپان بند را بچهار تیر زد و به دو تیر دیگر هم بیرق را بانداخت

وهم کمانش را پاره کردن و هر دو پادران که هر کدام در وادی مردانگی بی نظیر روزگار
بودند نوبت بنوبت بارها از آن جناب براستی میکردند و او را به تیرباران گرفتند و
بند در غضب شد بهلبان او را به تیر زده برگشت و جنگ ایشان تا آخر روز به همین طور
قائم بود آمدیم بر سر قصه گهرکره و بهگدت چون سر دو این بهادران دیو نژاد بودند و در
قوت از آن دو میان افزون تر متعصب چنان جنگ کردند که میان اندر و به تر آسر دیو
شده بود که ذکرش بالا گذشت گهرکره چندان تیرها بر بهگدت زد که گویا هوا از پران
رسته و پر برآورده بهگدت پای تحمل بر جا فشرده چابکدستی نموده جواب تیرهای او میداد
و گهرکره همه تیرهای او را در هوا میگرفت و به تیرهای خود می برید و بهگدت در همین جنگ
آفرین بر مردانگی گهرکره میکرد پس تیر پیاپی زده اسپان ارابه او را مغلوب و مجروح ساخت
گهرکره از روی اعتراض نیزه بدست گرفته بقوت تمام خواست که بخرطوم فیل بهگدت زند
پیش از آنکه نیزه دستی او بفیل رسد بهگدت تیزدستی نموده نیزه او را در هوا چنان به تیر زد
که سه پاره شد و بر زمین افتاد چنانچه تیر شهاب از آسمان بریزد گهرکره چون دید که
بهگدت حریف زبردست است و سلاح بر او کار نمیکند تاب نتوانست آورد و از پیش او
گریخت بهگدت از آن حال خنده کرد و از روی شوق فریاد داده بمردم میگفت که ببینید
راجه چه طور زبون ساختم پس بهگدت شیرگشت و غالبانه فوج پاندوان را زیر پای فیل
می مالید و در هم بر هم میزد و فیل او هر کس را که پیش او می آمد بخرطوم و دندان جدا
و چهار دست و پا جدا و دم جدا میزد و میگشت نکل و سهدیو با شل مقابل بودند سهدیو
تیرها بر شل می انداخت و شل نیز با و جنگ میکرد و نوبت بنوبت ضرب به یکدیگر
می انداخت چنانکه سهدیو مانده شد نکل به مدد برادر آمده با شل جنگ بنیاد کرده و شل
هر چهار اسپان او را به تیر زده نکل شل را به تیر کاری زد چنانچه او بیهوش افتاد و بهلبان
شل او را از معرکه بدر برد و کوروان از دیدن این حال دل شکسته شدند و گفتند که
شل راجه بزرگ است از ولایت مدر که هم جمعیت بسیار دارد و هم قوت و مردانگی انکه
از پیش نکل گریخت خوب نشد در خیال نکل و سهدیو از خوشحالی بوق فتح نواختند

و پانڈوان برایشان آفرینها گفتند چون نیم روز شد جدهشتر با راجه تیرهای مقابل شد
و اورا نه تیر زد و او راجه جدهشتر را هفت تیر زد چنانکه هر هفت تیرها از جوشن جدهشتر
گذشتند و بدن او را مجروح و خون آلود ساختند جدهشتر زمانی ضعف کرد چون
بهوش آمد بیک تیر بیرق او را انداخت و باز هفت تیر بر جدهشتر زد جدهشتر
در غضب شد در حالی که دیوتها او را در غضب دیدند بیکدیگر گفتند که راجه جدهشتر
بغایت حلیم است دنیا و غضب و غصه را برانداخته حالا که خشمناک شد جهانی از آتش
غضب خود خواهد سوخت دعا باید کرد تا در سینه او کینه جا نگیرد و بنابران راجه جدهشتر از غضب
فرود آمد و بیک تیر کمان و تیرهای او را برید و تیری دیگر بدست گرفته بر سینه او زد و
بهلبان او را نیز بکشت شل راجه چون دید که راجه جدهشتر خشمگین شد و بهلبان او را کشته
و بیرق او را انداخته تاب مقاومت آورد از پیش راجه گریزان شد چنانچه گریختن او
باعث ملال کوروان شد و بیک دیگر میگفتند که کار بد شد و از پشیمانی و شرمندگی
سر در پیش انداخت آن زمان کرپاچارج بجنگ جدهشتر آمد در میان این دو حریف
جنگ قایم بود درین اثنا چیکتان از جانب پانڈوان بجنگ کرپاچارج مقابل شد
کرپاچارج راجه جدهشتر را گذاشته متوجه چیکتان شد و بضرب چند تیر هم قبضه کمان او را
شکست و هم بهلبانش را کشت و از اسپان ارابه او بعضی را مجروح ساخت پس چیکتان
از ارابه فرود آمده و گرز گران را بدست گرفته اسپان کرپاچارج را چنان بگرز زد که
استخوان در بدن آنها خرد شد و کرپاچارج نیز پیاده شد و او را زیر تیر گرفت و
چندان تیرهای کاری بر او زد که از سینه پران گذشته بر زمین نشست دران حالت
هر دو بهادران که از ارابه فرود آمدند شکن کرپاچارج را برارابه سوار کرده چون هر دو
سربسر ماندند نوبت جنگ سومدت و دهرشت کیت رسید انها نیز مثل دیگران جنگ
آغاز کردند درین وقت بهورشروا پسر سومدت آمد و از جانب او بدهرشت کیت
تیر انداختن گرفت دهرشت کیت چون دید که او تنهاست و مقابل دو کس نمی‌تواند شد
و هیچکس لهذا پانڈوان نیز بکومک او نرسید فی الحال هزیمت را غنیمت دانسته رو بگریز

نهاد پس ازانکه دهرشت کیت گریخته آمد بر عرابه تستانیک سوار شد و حریفان جنگ
او خوشحال شدند و بوق فتح نواختند درین اثنا ارکبرن و چتر سین و درمرکهن
مقابل ابهمن در جنگ شدند و با او مجادله بنیاد نهادند ابهمن تیزدستی نموده ایشان
را به هر سه کس رابکشت و ایشان را بزمین فرود آورد و زخمی به بدن ایشان نشانید
چه او شنیده بود که مرگ این سه کس بدست بهیم خواهد بود آنزمان بهیکم تیاپه با فیل
و اسپ و آدم بسیار متوجه ابهمن شد تا با و جنگ کند ارجن را مهر پدری در تحریت آورد
بکرشن جیو گفت که ارابه مرا زود تر آنجا ببر که مبادا این بلای سیاه یعنی بهیکم نور دیده و
جگرگوشه ما را ضایع سازد و جمعیت بهیکم چون دیدند که ارجن مقابل ایشان می آید
ابهمن را گذاشته با و روبرو شدند و ارجن ایشان را زیر تیر بگرفت و ایشان نیز
بجانب او تیرها سر دادند بیک شصت هزاران هزار تیر بروی میکشادند و ارجن همت
خود را بران گماشت که دل از همه ایشان پرداخته نوعی باید کرد که بهیکم کشته شود و هر چند
بقصد بهیکم عنان را تافته بود اما دید که مقدمه فوج لشکر بهیکم جیدرتهست و راجه
درجودهن نیز محافظت بهیکم مینماید و لشکر تازه زور را از عقب او گذاشته است ارجن
اول مقابل جیدرته شد و با او بجنگ پیوست راجه جدهشتر چون دانست که
درجودهن متصل جیدرتهست و بکومک بهیکم خود را رسانیده جدهشتر نیز از عقب
ارجن رسید و نکل و سهدیو همراه جدهشتر بودند بهیکم تیاپه باآنکه می دانست که
پاندوان مغلوب شدنی نیستند باوجود این هم از کمال تهور و مردانگی ابرو خم نمیکرد و
از آمدن ایشان باکی نداشت مردمان خود را گفت که تیرباران کنید و آمدن ندهید
و سر راه بر ایشان بگیرید درین اثنا جیدرته با پاندوان آغاز جنگ کرد و پاندوان
بیک مرتبه بر او شصت کشادند او از تیزدستی چندان تیرها انداخت که همه تیرهای
پاندوان را در هوا برید و کمانهای ایشان را شکست و ورای آن به پیکان تیر هر کدام
را از پاندوان مجروح ساخت پس درجودهن و شل و کرپاچارج و چترسین نیز خود را
بکومک جیدرته رسانیدند و تیرها بر پاندوان انداختند جدهشتر که این صورت را دید

با سکهندی گفت که امروز ارجن بر ما غلبه کرده اند و تنها جیدرهت همه لشکر ما را معطل داشته
بود با این همه درجودهن با سرداران دیگر آمده کار بر ما دشوارتر ساخت تو بارها گفتی
که بهیکهم را خواهم کشت آن وعده های تو چه شد سکهندی در غیرت آمده بجانب کوروان
حمله آورد و شل با سکهندی مقابل شد و هر تیری که بر سکهندی می انداخت کارگر نمی شد
پس سکهندی تیری را که برن باو داده بود بجانب شل انداخت و شل آن تیر را به تیر خود
در هوا ببرید در میان ایشان جنگ همین طور قائم بود که بهیکهم تا پنج تیری انداخته
کمان راجه جدهشتر را ببرید و به تیر دیگر برق او انداخت بعد از آن حال بهیکهم قهقهه بلند
کرده و کمان و تیر خود را از دست گذاشت و گفت که راجه جدهشتر طفل است همین قدر
بس بود که رتبه مردانگی و علم جنگ خود را باو نمایم و تا کشتن با و همراه نشینم بهیم چون دید
که راجه جدهشتر را این حال پیش آمده و ترسی بخاطر او راه یافته و حال بر راجه متغیر شده
از روی غضب و غیرت گرز خود را بدست گرفت و با بهیکهم ملتفت نشد بجنگ جیدرهت
رفت در همین دو دیدن بهیم جیدرهت به نه تیر او را زد و بهیم آن زخمهای او را نظر نیاورده
و خندان خندان بگرز خود هر چهار اسپان ارابهٔ جیدرهت را کشت و درجودهن بسرعت تمام
خود را بمدد جیدرهت رسانید بهیم جیدرهت را گذاشته مقابل درجودهن آمد چترسین که در
ارابه پیش رو درجودهن بود نه گذاشت که بهیم حمله بر درجودهن کند و بر و ضرب اندازد
بنابران چترسین خود را سپر درجودهن ساخت و چون دید که بهیم بر و گرز حواله کرد چترسین
فی الحال از ارابهٔ خود بزیر جست و خود را بر زمین انداخت درین حین گرز بهیم بر ارابه او رسید
و ارابه او را ذره ذره کرد و بکرن چترسین را بر ارابهٔ خود برداشت و بهیکهم باز دست به
تیر و کمان برده و لشکر پاندوان را زیر تیر گرفت و راجه جدهشتر هم بجانب او تیر می انداخت
و بهیکهم تیرهای او را در هوا می برید حتی که کمان راجه را نیز شکست و اسپان ارابه او را به تیر
کشت و جدهشتر پیاده شد و بر زمین ماند درین اثنا نکل رسیده و راجه را بر ارابهٔ خود
برداشت پس نکل و سهدیو هر دو با بهیکهم تا مه جنگ تیر میکردند بهیکهم تیرهای ایشان را
نیز بیکار میساخت جدهشتر ازین حال بسیار غمگین شد و بهیکهم در رنگ شیری سیاه

در نصف پانڈوان درآمده خلقی بسیار تلف ساخت و گشت و سکهنڈی و دهرشت دمن و ساتک تیر بر بهیکم زدند با جمعیت کوروان جنگ کرده فوج ایشان را ازجا بردند و کوروان زور آوردند و دهرشت دمن را پیاده ساختند و او بر عرابه ساتک بر آمد پس جد هشتر مراتب روان شدند و ارجن با درونا چارج بجنگ پیوست درینوقت درجودهن بهرا بهی بهیکم مقابل ارجن آمده درین جنبش آن ترتیبی که داده بودند بصفوانما جنگ مغلوبه شده کشته ها بر زمین پشته پشته افتادند از خون جوها روان شد و کرگسان و جوگنیان که همیشه تشنه خون بودند بکام دل رسیدند دست و بازوی انگشتان مردها عقابان و کرگسان در یکپاس روز بلک کمتر بمنزلهای بعیده رسانیدند این خبر باطراف عالم منتشر شد اگرچه در نصف روز اول غلبه کوروان بود اما در آخر روز پانڈوان غالب آمدند چون شب شد خرم و خوشحال بجانب دیره روان شدند و هر دو طائفه بمعالجه زخمها مشغول شدند و شب را آمد و رفت بمنازل یکدیگر میکردند تا آنکه آن شب گذشت چون روز هشتم ازجمله ده روز جنگ بهیکم شد کوروان لشکر خود را مانند دریا موج زن ترتیب دادند و این صورت را در مهاروی مها بیوه میگویند درجودهن چون سپاه خود را دریای بی پایان اعتبار کرده افواج را با موج دریا تشبیه میداد بهیکم ساید را بمنزله تمشکل خیال کرده میگویند که تمشکل جانوریست که هیچ جانوری دیگر در دریا به بزرگی آن نیست بنا بر این بهیکم مقدمه لشکر شد و راجهای مالوه و دکهن پس سر او ایستادند پس ازان درونا چارج و کرپا چارج و بندار و بهگدت و راجه مگده و راجه کانگ یعنی بهار و برهل راجه اوده و میکل و مرستهل بودند بعد ازان اسوستهاما پس او درجودهن بود پس او کرپا چارج و راجه جد هشتر بدهرشت دمن گفت که در برابر این لشکر شما هم مردم خود را ترتیب بدهید دهرشت دمن گفت که ما افواج خود را بصورت سنگهاره که میوه ایست آبی با سه گوشه بدین ترتیب آراسته میسازیم در یک سر آن بهیم و در سر دوم ساتک و در گوشه سوم که بجای مغول بود راجه جد هشتر را با نکل و سهدیو و بعد از بهیم ارجن بود و بعد ارجن سرداران دیگر به ترتیب ایستادند و بهمین طور بهادران نامی و دلیران جنگی پس

१ मेकल
२ मस्थल

پشت ساتک بترتیب صف بستند و کرپ و کرتوکرما و بهمن و پنج پسران دروپدی عقب
راجه جدهشتر جای گرفتند تا آنکه میان هر دو صف جنگ قایم شد و از جنبش سواران
فیلان زلزله در زمین افتاد و از بسکه شمشیر به شمشیر و تیر به تیر و نیزه به نیزه میرسید گویا چهار
حکم آهن و سنگ چقماق پیدا کرده بودند و از آنها شعله های آتش بر میخواست و آنها
که جرأت و غیرت داشتند مبارز میطلبیدند و جان بر کف دست نهاده کارزار
میکردند و آنکه خود را به بیغیرتی متهم قرار داده بودند برای گریز بهانه می طلبیدند و
راه راست می دویدند درین روز بهیکهم پتامه از همه پیشتر شروع در جنگ کرد و
مثل جم در نظر آشنا و بیگانه می نمود هر کس که او را میدید از دور خیال میکرد که بلای
سیاه و پنجه او شکنجه اجل میباشد و راجهای پنچال یعنی کنبلیه و افغانان سنجی و راجه سومک
مقابل او شدند و او اکثر مردم ایشان را بسر حد عدم رسانیده مغلوب و مجروح ساخت
چون این جماعت را طاقت مقاومت با او نماند بهیم بمدد ایشان رسید و از انطرف
درجودهن بمحافظت بهیکهم آمد و درمیان بهیم و بهیکهم پتامه جنگ پیوست بهیم بیک ضرب
پهلبان بهیکهم را کشت و بضرب دیگر سوناب را که یکی از برادران درجودهن بود گشت و २सुनाभ
سر او را از تن جدا کرد و بعد از کشتن سوناب هفت برادران او بر بهیم تاختند و او را
به تیرهای بسیار زدند بهیم آن ضرب ایشان را بخاطر نمی آورد و ابرو خم نمیکرد و بعد
ازان بهیم نیز حمله بر ایشان آورد و بر هر یکی ازین هفت برادر تیری میزد و او را همراه
برادر دیگر یکایک بعدم میفرستاد تا آنکه همه ایشان را در طرفة العین چنان نابود
ساخت که گویا بعالم وجود نیامده بودند درجودهن از مصیبت برادران خود بگریست
و بیقراری و زاری بنیاد نهاد و شمه ازان سخنان که کرشن جیو و بدر و دیگر بزرگان
بطریق نصیحت با او گفته بودند بیاد آورد اما کار چون از صلح گذشته بود هیچ ظاهر نساخت
و با بهیکهم پتامه گفت که روا باشد که با وجود مثل شما دلیران و دلاوران بزرگ نامدار
هفت هشت برادر مرا که هر کدام بجان برابر بودند بهیم تنها بکشد و شما این حالت دیده
باشید و دمار از روزگار بهیم بر آرید بهیکهم گفت حالا وقت گریه نیست کرده را ناکرده باید شمرد

و خون جگر باید خورد و در کارزار باید کوشید ما پیش ازین این معنی را میدانستیم و آن را
نصب العین ما بود هر چند بتو نصایح و مواعظ دلپذیر با هم باد هم ما در و بید ر تو گفتیم قبول
نکردی و همه سخنان ما را حمل بر غرض نمودی و روز بروز که حیله می آوردیم و از جنگ
احتراز میکردیم نه ازین رهگذر بود که صرفه جان خود داشته از ترس و بیدلی میکردیم بلکه برای این
بود که یقین میدانستیم که درین مهابهارته ما همه بغارت خواهیم رفت و هر ساعتی که
بگذرد غنیمت است تو توقف را از ما نفاق شمردی و کار بجائی رسانیدی که نه بایستی
رسانید حالا بی توقف و بی تحاشی میباید کوشید و دل بقضای بهگوان باید نهاد و تا هر چه
شدنیست زود تر شود این بگفتند و از جای خود جنبیدند و هر غنیمی بحریف خود مقابل
شد دهرشت دمن و ساتک و سکهنڈی با بهیکم جنگ میکردند و راجه بهاث و دروپد
و کیکی و کنت بهوج و سومک نیز یک یک مقابل او بودند و ارجن و جیکتیان و پسران دروپدی
حریف درجودهن شدند و ابهمن و گهتوتکچ و بهیم با لشکر عظیم با دیگر کوروان رو برو گشتند
و جدهشتر در قلب پا برجا بود و هر دو لشکر با هم یکی شدند و ترتیبی که در وقت آراستن
قرار داده بودند نماند و جنگی میکردند که در جریده روزگار آثارش باقی مانده پانڈوان
مردم بسیار را از کوروان چون تلف کردند درونا چارج نیز بر سر صف سین رسیده افغان
زور آورد و ایشان را از جا راند و بهیم از جانب دیگر حمله کرده و چند کوروان را گریزانید
و دران جنگ کارستانی ساخت که هیچ کس نشان ندهد و از قوت بازو فیل را بر فیل و
اسپ را بر اسپ و آدمی را بر آدمی میزد که بعضی بجا می مردند و جمعی مجروح میشدند طایفه در هوا
مثل جانوران می پریدند و از هر طرف ناله و فریاد و فغان بود و نکل و سهدیو هر دو برادران
نیز همراه بهیم شدند و به تیرها بعضی اسپان ارابه را میکشتند و بعضی را پی کردند جنگ ارجن را
نیز ازین حال بهیم قیاس باید کرد که او هم از جانب دیگر کوروان را از پیش انداخته بود
و چندان چشم زد یاد داد که شما را نه بهگوان داند پس درین وقت شکست و خلل بر پانڈوان
دیدند و ارادان پسر ارجن در مقابل ایشان آمد او هر جا که اسپ تازی و عراقی در لشکر
کوروان میدید همه را میکشت و پی میکرد تا آنکه خیلی سواران را پیاده ساخت بعد ازان

ایشان را به تیر گرفت درینوقت شش برادران شل بجنگ اراوان رسیدند و او تنها بهمه ایشان حمله میکرد و هر چند برادران شل ضربها بروانداختند کارگر نیفتاد و از عقب چندان تیرها برایشان انداخت که مجروح شدند و غرق خون گشتند آنگاه اراوان تیغ در دست گرفته قصد کرد که سرهای ایشان را از تن جدا سازد هر شش کس او را در حلقه گرفتند و او بضرب تیغ سرهای ایشان را ببرید بعد از آن دو هزار سوار که تابینان برادران شل بودند بجنگ اراوان آمدند او ایشان را بکشت و درینحالت دریودهن آرشیه شرنگ دیو را که برادر بک دیو بود و با بهیم کینه برادر خود داشت طلبید و گفت که بهیم برادر ترا کشته و حالا پسر برادرش یعنی ارجن اراوان تنها در میدان میگردد تو چون جنگ و دغابازی و طلسم را خوب میدانی با و رفته جنگ بکن و او را بکش او بجنگ اراوان آمد و هر دو مقابل همدیگر شدند آرشیه شرنگ بطلسم و سحر دو هزار دیو را برای مدد خود بهم رسانید اراوان همه آنرا کشت و دگر نپائید تا آنکه تنها آن دیو برای جنگ او ماند پس اراوان کمان او را به تیر ببرید و آن دیو گاهی بصورت فیل گاهی بصورت اسپ وغیره می نمود جنگ بدغابازی میکرد اراوان چون در اصل ماربود و ماران را دران زمان این قدرت بود که بهر رنگی که میخواستند میشدند بنابران اراوان در هوا رفت و از بالا آرشیه شرنگ را به تیر میزد و هر مرتبه که او را کشته خیال میکرد او باز زنده میشد و از صورتی بصورتی انتقال مینمود با اراوان جنگ میکرد تا آنکه اراوان ازان کار بار حیران ماند و پیش او عاجز شد آنگه دیو خود را بصورت اژدها ساخت که تا او را فرو برد اراوان نیز طلسمی ساخت و تعبیه کرد که از یک مار هزاران هزار مار پیدا شدند و خود بصورت سیس ناگ که باعتقاد هندوان زمین بر سر اوست ساخت درین اثنا آرشیه شرنگ خود را بصورت گرر جانوری که ماران غذای اویند ساخت و همه لشکر ماران را کشت و اراوان را چون تنها یافت سر او را از تیغ جدا کرد و ارجن که در گوشه با مخالفان خود مقابل بود از جنگ اراوان خبر نداشت چون کوروان خبر کشتن اراوان شنیدند خوشحال شدند و طبل شادی نواختند و ایشانرا فی الجمله تقویتی شد پس بهیکم و درونا چارج و کرپا چارج هر سه سرداران یکجا شدند و صفهای २ आर्ष्य श्रृंग

پانڈوان را از پیش انداختند و بر بهیم میزدند و اکثری را بی جان و بی سر و پا می ساختند
درینحالت گهتوتکچ نعره بلند زد که از صدای او لرزه در اندام شیر شرزه افتاد چه جای
آدمی زاد و نیزه بدست گرفت و متوجه کوروان شد و طلسمی کرد که از یک گهتوتکچ به طریق
تعبیه چندین هزاران هزار دیوان و دیوتا باو همراه شد در جودهن با ده هزار فیل مست
بجانب گهتوتکچ تاخت بطوریکه از جنبش فیلان نزدیک بود که زمین بلرزد و از گرد و غبار
هوا تاریک شد و دیوان گهتوتکچ هر کدام بصورت هولناک شده بود و بعضی پارچه کوه را
بدست گرفتند و جمعی درختان را از جا کنده بودند و جماعه سپر و تیغ و نیزه و تیر و فلاخن داشتند
القصه آلات جنگ هر چه میبافتند بکار می بردند و کوروان را هلاک میساختند تمام حشم و فیلان
مجروح و مغلوب و مسلوخ گردانیدند آنگاه در جودهن خود دست به تیغ برد و بجنگ
متوجه شد پس گهتوتکچ خود را بدر جودهن رسانید بقوت بازو تیری که در ترکش داشت
برو انداخت اصلا کارگر نیامد گهتوتکچ در غضب شده گفت هر بدی که با پدر و عموان من
در در بدری کرده ایشان را از ولایت بدر آورده جلای وطن داده امروز وقت آنست
که کینه ایشان را بکشم و یا خود کشته شوم و یا ترا بکشم این را بگفت و در و بروی در جودهن
شد ناگاه بهگدت راجه بنگاله از طرف کوروان فیل سوار بجنگ گهتوتکچ آمد و گهتوتکچ نیزه دستی
را بر فیل او انداخت و گشت در جودهن چون دید که فیل بهگدت را گهتوتکچ کشت خود تیرها
بر گهتوتکچ انداختن گرفت و گهتوتکچ تیرهای او را در هوا به تیر خود می برید دران اثنا نعره های
بلند میزد بهیکم به یاران خود گفت گهتوتکچ دیوزاد و ساحر است و بد فریاد دارد و جنگ
او همه دغل است میترسم که مبادا آسیبی بدر جودهن رساند بنابران بهیکم و هفت هشت
نامداران امثل درونا چارج و کرپا چارج وغیره بمدد در جودهن رسیدند و جنگ عظیم با گهتوتکچ
و دیوان او کردند گهتوتکچ با پیکان آبدار کمان درونا چارج را برید و به نه تیر دیگر بیرق
سومدت را انداخت و با ملیک و کرپا چارج و بهورشروا و بهربل و چترسین را به یگان یگان
تیر مجروح ساخت و یک تیر دیگر بر بازوی بکرن زده او تکیه بر عرابه خود کرده بیهوش افتاد
گهتوتکچ بعد ازان بهلبان بنزئت و اسوستهاما را بکشت و کمان شل را به تیر شکست

برید القصه ازین جماعه که با و مقابل بودند بعضی را زخمی ساخت و بعضی را بکشت چون
دل از ایشان جمع گردانید آنگاه بجنگ درجودهن آمد و بر وحمله میکرد جدهشتر با بهیم
گفت که پسر تو با درجودهن جنگ میکند تو برای محافظت او برو و از حال او باخبر باش
و ارجن برای محافظت راجه های پنچال مقابل بهیکهم پتامه جنگ میکند اگر ارجن را
فرصت می بود او را بجنگ درجودهن میفرستادم بهیم روان شده درجنت کیت و
پسران دراپدی و ابهمن و چند راجه دیگر را نیز با شش هزار فیل همراه گرفت و بجنگ درجودهن
مشغول شد تا آنکه قوت و طاقت داشتند سلاح ها را کار میفرمودند و آن طور جنگ کردند که
که بالاتر از آن متصور نبود و دران اثنا هم نه پدر پسر را نه برادر برادر را می شناخت و
هر کس که پیش می آمد به تیغ بی دریغ میزدند درجودهن بهیم را دید آتش غیرت در نهادش افتاد
و تیری بر سینه بهیم زد بهیم با گهتوتکچ و ابهمن یکجا شده باتفاق حمله بر درجودهن بردند کرپاچارج
و درونا چارج و اسوتهاما و دیگر دلاوران نامی بحمایت درجودهن برآمده بهیم را زیر تیر گرفتند
و درونا چارج بر بهیم تیری زد بهیم نیز تیری کاری بر درونا چارج زد چنانکه بیهوش افتاد پس
درجودهن و اسوتهاما هر دو بر بهیم حمله کردند بهیم گرز را بدست گرفته از ارابه فرود آمد و
برجای ایستاد کوروان یکبارگی بر و تاختند ابهمن و دیگر جوانان مثل پسران دروپدی
با خود قرار دادند که حالا کار زور بر عموی ما رسیده است مناسب نیست که ما از جان دست شسته
خود را بکشته شدن قرار دهیم درینوقت راجه نیل که دعوی دار اسوتهاما بود و در مردانگی از جمله
مشهوران بود رسیده اسوتهاما را به تیر زد اسوتهاما بچند تیر ایشان او را مجروح ساخت و تیری
کاری بر راجه زد راجه نیل ساعتی بیهوش افتاد گهتوتکچ انتقام او را از اسوتهاما کشید او را به تیر
زد درونا چارج پدر اسوتهاما آمده گهتوتکچ را به تیر زد گهتوتکچ وقتی که ضعف کرد در حالت
بیهوشی تعبیه کرده بانواع صورتها خود را نمودن گرفت و لشکر کوروان را از زخمهای
گوناگون مجروح ساخت نزدیک بود که غالب آید بهیکهم پتامه بدرجودهن گفت که برای جنگ
گهتوتکچ بهگدت را باید فرستاد زیرا که هر دو دیوزاد اند درجودهن همچنان کرد و بهگدت بر آمد
که بجنگ گهتوتکچ برود بهگدت چون مقابل او آمد بهیم و ابهمن و پسران دروپدی همه بکمک گهتوتکچ رسانیده

در میان پاندوان و بهگدت جنگ عظیم شد و فیلان بهگدت مردمان افتیان را بجز طعم
دندان می انداختند ایشان کندهای درختان در دست گرفته فیلان را میزدند بهگدت
و بهیم با یکدیگر مقابل شدند درین میان چندان خونریزی شد که از حساب افزون بود
و نعرها چنان بلند میشد که ازان آواز گوشها کر میشد و راجه چتردیو که حاکم ولایت دشارن
یعنی کرنیه کنپله بود چون دید که بهیم ارابه سوار است و بهگدت فیل سوار و زور بهیم چنانچه
باید باو نمیرسد بر فیل سوار شده فیل خود را بر بهگدت راند هر دو فیل با هم چون دو کوه
پاره رسیدند و در جنگ شدند فیل چتردیو زمانی فیل بهگدت را معطل داشت بعد ازان فیل
بهگدت غالب آمد او را از انجا راند و فوج پانڈوان را زیر پای فیل خرد داد و بسیاری را
از مردم و اسپ پایمال ساخت پس کهروکه چند تیر خود را سر داد و پای جلادت در میدان
فشرده فیل بهگدت را خواست که از معرکه بگرداند درین هنگام بهگدت به تیر خود تیر
آتش بار کهروکه را بیکار ساخت بعد ازان نیزه دستی را حواله کهروکه کرد او بهر دو دست
آن نیزه را شکست بهیم درین اثنا نعره زد و کمان و تیر بدست گرفت میان بهگدت و او
جنگ تیر شد و او یک تیر بر بهیم و نه تیر بر کهروکه زد و دیگران را نیز زخمی ساخت و
چند تیر بر اسپان ارابه بهیم و بهلبانش انداخت که بر جا ماندند بهیم عرابه را گذاشته
بر زمین فرود آمد و بگرز در مقابله او جنگ میکرد درین اثنا ارجن بمدد بهیم رسید و عجب
تمام تیر اندازی نمود و بهگدت را با فیل زیر تیر پوشید پس درجودهن پیش بهگدت آمد و
خود را کمک او رسانید و درین وقت که ارجن پیش بهیم آمد بهیم او را از کشته شدن ایراوان
خبردار ساخت او بر فوت فرزند گریه بسیار کرد و جزع و فزع نمود بعد ازان گفت که اگر
خواست بهگوان موافق تدبیر آمدیه ببین که چطور ما را روزگار کوروان همی برآرم و بجای
هر قطره خون که از بدن ایراوان برآمده جویهای خون از بدن ایشان روان سازم بعد
ازان ارجن بکرشن جیو گفت که زود ترا ارابه مرا روان ساز پیش ازانکه ارجن بدیشان
رسد بهیکهم و کرپاچارج و بهگدت و سشرما و جیدرت پیشوا بر ارجن آمدند و با بیابند
و کرت برما و باهلیک با ساتک و انبشتک با ابهمن و با دیگران دیگران جنگ بسر

بهیم باز حمله کرده وایشان را تیر میزد و سرداری بزرگ را از جانب کوروان که بهیم بیک
نام داشت کشت و متصل انجال کنکلی را نیز کشت و سر هر دو را برید و باز تیر بلای دیگر
بدست گرفت و راجه آنا مهرشت و کنده بهید براث و دیگر لوچن و دیگر باه و شتباده و
کناک و سیج پسران ترا و چند راجه دیگر را به تیر زده وایشان را غرق خون ساخت و بکشت و
پسران باقی تو از پیش بهیم گریختند و هر چند مردم کوروان دست و پا میزدند و تیر می انداختند
اما فائده نداشت و بهیم ایشان را فرصت نمیداد و در این حالت بهیکم و درجودهن و
درونا چارج هر سه ... چارج و شل میدیدند و تا آنکه لشکر خود را تقویت میدادند هیچکس سخن
ایشان باز پس نمیگشت و بهیم کاری نمایان عجیب این کرد که پسران ترا کشته درونا چارج را
نیز سد راه شده و آمدن نداد و ابهمن امبشتک را از ارابه فرود آورده او از شرم سر
در پیش انداخته بر ارابه پراگ جوتش سوار شده و از انجا شمشیر حواله ابهمن کرد او بجلدی
شمشیر امبشتک را به تیر زده برید چنانکه آفرین از اهل معرکه برخاست بعد از ان مهرشت دمن
هم با کوروان چنان جنگ کرد که پیش از ان کسی ندیده بود بهادران جانبین بیکدیگر چنان
افتادند که گوشت را بدندان پاره میکردند تا آخر روز جنگ دست و گریبان بود و موهای سر
یکدیگر را گرفته بر زمین میکشیدند اسپان و فیلان و مردم بسیار چندان از هر طرف کشته افتاده
که گویا کوههای بلندست و خون چندان روان شد که گویا دریای خون ست و سلاح و
یراق را کسی چه گوید و چه نویسد که عدد آن را محاسب نمیتواند شمرد ز روز پور و حلقه طوق و
انگشتری بمثابه بود که اگر کسی آنرا جمع میتوانست کرد تا ابد از نکبت و ادبار و محنت
خلاص می یافت اما از بسکه مردم را فرصت از معرکه و امیدواری حیات نبود هیچکس پروای
چیزی نداشت و پروای برداشتن کشتها از میدان نبود القصه آن روز تا شام همچنین
جنگ بود چون آفتاب فرو نشست هر کدام رجوع بمنازل کردند یکی بر مرده خود نوحه میکرد
و دیگری بر زخم خود مرهم می نهاد و جمعی در غم فردا بودند تا چه واقع شود و طایفه در اندیشه
این بودند که با حریف خود چه نوع جنگ باید کرد علی هذا القیاس بسیاری شادمان بودند
و بعضی غمگین تا آنکه شب سرمه خواب در چشم مردم کشید و داروی بیهوشی داد تا همه

فراموشی و غفلت را غنیمت شمردند و سر بر بستر بالین نهادند این بود قصه جنگ روز نهم
از جمله ده روز جنگ بهیکهم تامه سردار لشکر کوروان که با پاندوان جنگ میکرد بعد ازان
شروع جنگ روز دهم میشود انشاء الله تعالی آورده اند که درجودهن و کرن و دوساسن یکجا
جمع شده نشستند و گفتند که درین هشت روز که با پاندوان جنگ کردیم با وجودیکه لشکر
ما زیاده از ایشان است و مانند بهیکهم تامه و درونا چارج و کرپاچارج و اسوتهاما و دیگر
بهادران که هر یک پاندوان را با تمام لشکر ایشان جواب توانند داد در لشکر ما هستند اما
درین جنگها که درین چند روز با ایشان کردیم اکثر ایشان غالب می آیند و آن نیست که
بهادران و سپاهیان لشکر ما در جنگ ایشان تقصیری کرده باشند هیچ نمیدانم که باعث این
امر چه بوده باشد هر روز که میشود مردم ما کم میشوند و قوت پاندوان بر ما زیادتی میکند
فکری درین باب میباید کرد کرن با درجودهن گفت که تو درین باب هیچ اندیشه
بخود راه مده همین که بهیکهم تامه در لشکر ما نباشد یا آنکه او سلاح بیندازد من بجنگ
درآیم و همه پاندوان را با لشکر ایشان بکشم بهیکهم تامه با ملاحظه ایشان نمیاید یا پیر شده است
از دست او کاری بر نمی آید حالا تو یک کاری بکن به خانه بهیکهم تامه برو و او را بگو
که سلاح بیندازد تا آنزمان ببینی که من به جان این مردم چه میکنم درجودهن با همه
برادران سوار شده مشعلها و چراغ بسیار برافروختند و بخانه بهیکهم تامه رفتند و خبر
به بهیکهم فرستادند بهیکهم تامه ایشان را طلب داشت ایشان باندرون در آمده
همه تعظیم او نموده ایستادند بهیکهم بفرمود تا همه نشستند بعد ازان پرسید که هرگز قاعده نبود
که شما درین وقت بیائید باعث آمدن چیست درجودهن گریه بنیاد کرده و گفت ما این همه
جنگ و نزاع که با پاندوان کردیم بامید شما بود و حالا هشت روز جنگ با ایشان کردیم
و می بینیم که هر روز آثار فتح و ظفر از جانب ایشان ظاهر میشود و نمیدانم که شما در جنگ ایشان
خود داری میکنید یا آنکه شما حریف ایشان نمیشوید معلوم است که این پاندوان پیش شما
چه وجود داشته باشند اگر شما با همه دیوتها جنگ کنید همه را میکشید و آن جنگ که شما
با پرسرام کرده بودید اگر اندر هم میبود نمیتوانست کرد و حالا با آنکه شما خوب توجه میفرمائید

این پنج پانڈوان رامی کشید ومن بهبت شما پنج کیکی فرزند هشت دمن وراجه دروپد را که
خلاصه لشکر بود قبول کردم که بکشم با آنکه ایشان بشما نسبت فرزندی دارند
ملاحظه جانب ایشان میکنید پس دو سه روز دست از حرب کشیده دارید تا کرن
در میدان در آید و کار ایشان را بسازد بهیکهم پتامه ازین سخن چنان در غضب شد
که رنگ رویش سرخ شد و چشمانش بگردش در آمد پس بهیکهم گفت که ای درجودهن
از تو عجب است که با من میگوئی که تو منشین تا کرن جنگ کند همه مردم از غضب بهیکهم بسیار
ترسیدند بعده از آن بهیکهم گفت که این پانڈوان هرچه مردمان زبون نیستند که اگر من دست
از جنگ ایشان بدارم کرن جواب ایشان میتواند داد در آن وقت که شما به جهت
خودنمائی نزدیک کاماک بن رفته بودید و با گندهربان جنگ کردید کرن راچه شده بود
که شما را گذاشته هیچ زبان گریخت تا آنکه ارجن رفته باگندهربان چه نوع جنگها
کرده که گندهربان زبون شدند و ترا از دست ایشان خلاص ساخت این
بهادری کرن آن زمان کجا رفته بود و چون به شهر راجه براٹ رفته بودید و مواشی براٹ
راندید و ارجن بدر آمد تمام شما را گریزانده و تمام مواشی را باز گردانیده برد آن زمان
کرن خود همراه بود چرا آنجا آن بهادری نداشت که اینجا حالا پیدا کرده است و در وقتی که
ارجن بجنگ دیوان دریا رفته بود آن دیوان پیش کرن آمده گفتند که تو بیا و از جانب ما
با ارجن جنگ کن کرن قبول نکرد و حالا این بهادری از کجا آورده که با من دعوی زیادتی
دارد هنوز جائی نرفته است که پانڈوان بمانند که من ایشان رامی شناسم پس کرن را
نوبت بسیار جنگ خواهد رسید ببینیم که چه خواهد کرد و تو بعقلی و هیچ نمیدانی که در برابر من
آمده این طور سخنان میگوئی فردا آنچه از دست من خواهد آمد دریغ نخواهم کرد و تو
حالا برو و بخاطر جمع تا صبح خواب کن فردا من راجه دروپد و اکثر راجها و سرداران پانڈوان
را بکشم و بغیر از آنکه سکهندی که او زن بوده است او را نخواهم کشت اگرچه او مرا بکشد
اما بغیر از و دیگری را ببین که چون خواهم کشت درجودهن و دیگران خوشحال شده از
خانه بهیکهم پتامه بدر رفتند و همه میگفتند که بهیکهم در غضب آمده است فردا

پانڈوان را با لشکر شان تا کشته باز نخواهم گشت درجودهن بدوساسن گفت که من بهیکم را
در غضب آورده ام میترسم که او بی تحاشی خود را در میان باغیان اندازد و بدست عمله
کشته شود شما فردا باید که دو کس از امرا و بهادران در نگاهبانی بهیکم خود را معاف
ندارید او را بیشتر از سکهنڈی نگاهدارید چرا که او سکهنڈی را نمیکشد مبادا سکهنڈی
او را بکشد چون روز نهم شد همه امرا در وقت صباح سوار گشته بدر خانه بهیکم پتامه
رفته ایستادند و دیگر لشکریان همه بهمت و صلابتی سوار گشتند که زمین و زمان بلرزه
در آمده این خبر به پانڈوان رسید که امروز بهیکم پتامه در غضب آمده گفته است که همه
لشکر ما را با سرداران ناجی بقتل رساند پانڈوان گفتند که ما را محافظت سکهنڈی
میباید کرد مبادا که دوران پرورده را آزرده و او را بکشد و او بکار ما می آید چرا که مرگ بهیکم
بدست اوست بغیر از او کسی دیگر بهیکم را نخواهد کشت پس ارجن را بمحافظت سکهنڈی
تعیین نمودند هر دو لشکر با ستعداد تمام سوار گشته متوجه جنگ گاه گشتند و کوروان
امروز سربتوبهدر[1] بیوه کرده یعنی بطریق بساط شطرنج و کرپاچارج و کرت برما و شیب[2]
و شکن و جیدرت و ستاچیتن و کنبوج و بهیکم پتامه و برادران درجودهن در صف
پیش بیوه بجای هراول صف کشیدند و درونا چارج و بهورشروا و شل و بهگدت در صف
دست راست بجای برنغار ایستادند و اسوتهاما و سودرت و راجه اوجین در طرف دست
چپ جرنغار صف کشیدند و درجودهن با مردم بسیاری و راجهای نامی و بهادران نامی
که هر یکی خود را بر صفها میزدند در میان این جماعت بجای غول لشکر صف بسته مقام گرفت
و در عقب لشکر برهدبل را بجای میانه لشکر تعین نمودند و در پیش فوج دست چپ درونا چارج با جمعی
از بهادران نامی قرار گرفت و در پیش صف دست راست اسوتهاما و ترتا می با فوجی از نامداران
با ایستادند و پانڈوان نیز بهمین دستور لشکر خود را ترتیب دادند بهیم و نکل و شهدیو
و دهرشت دمن هراول شدند و در برابر بهیکم جدهشتر و راجه براٹ و راجه درپد با بهادران
نامی و بسیاری از راجها در غول صف کشیده مقام گرفتند و ارجن و سکهنڈی و چیکتان
و کنت بهوج در برنغار در مقابل درونا چارج ایستادند و ابهمن و پنج پسر درپدی و پنج کیکی

بهیکم ۱۱۱

१ सर्वतोभद्र
२ यौध्य

در چند لغار در برابر اسوتهاما پخیره صف کشیده ستاک با جمعی از مردم عقب در تعقب
مشغول ایستاده و در پیش ارجن دهرستکیت با فوجی از لشکر تعیین شد و سهدیو پسر
جراسندهه در پیش ابهمن و مردم چند لغار قرار گرفتند قرنا و نفیر و نقاره و بوقها در هر دو
لشکر بنوازش در آوردند فوجی با فوجی برابر خود با یکدیگر تاختند و باد وزیدن گرفت
و از آسمان آوازهای هایل بگوش مردم میرسید و آب از چشم اسپان روان گشت همه دانستند
که قران عظیم خواهد شد همه مردم هراسیدند اول مرتبه ابهمن پسر ارجن براراپه که هر چهار
اسپ سمند آنرا می کشیدند با فوجی از بهادران از چند لغار پانڈوان متوجه مشغول گشته
بر سر درجودهن تاخت و چنان تیرباران کرد که باران از پاره ابر ریزد جمعی که پیش
درجودهن بودند همه را کشته خود را مقبول رسانید و ایشان را رانده جمعی را کشته
درجودهن را بیجا ساخت و بجای او ایستاده هیچکدام دیگر در برابر نیارست آمد و باز
ابهمن نرجاست و بدست راست تاخت و کرپاچارج و جمعی را چنان به تیر زد که همه
بی شعور گشتند بعد از آن درونا چارج و فوج دست چپ حمله بر و آوردند و درونا چارج را چنان
زد که از هوش برفت و مردم بسیار را بکشت و ابهمن چنان دران معرکه داد مردانگی داد
که مردم ارجن را فراموش کردند درجودهن پیش النبس دیو رفت و گفت تو در قوت
و زور بر همه مردم زیادتی داری میخواهم که بروی و ابهمن را بکشی او امروز ما همه را
زبون و بی حرمت ساخته است النبس دیو فریاد عظیم کرده همچو ابر غریده هر دو دست
را چنان بر زمین زد که از آواز آن مردمان از اراپه ها افتادند و بر سر ابهمن و لشکر پانڈوان
دوید و چندان تیر بر لشکر پانڈوان زد که اکثر فوجهای پانڈوان را گریزانید و پنج پسر
دروپدی در برابر النبس دیو آمدند و تیر بسیار بر النبس دیو زدند النبس هم بر ایشان
تیرباران کرده آخر پسران دروپدی چند تیر بر چشم و سینه النبس دیو چنان زدند که او
بی شعور شد و باز بهوش آمده بهر کدام از آن برادران پنج پنج تیر زد و اسپان اراپه
ایشان را با مهلبانان بکشت ایشان پیاده شده بر النبش دویدند در آنوقت ابهمن
خود را به النبش دیو رسانید میان او و النبش دیو جنگ تیر در گرفت اول مرتبه ابهمن

سه تیر کاری بر النبس دیو زد آن تیرها را او از بدن کشیده و به انداخت و باز ابهمن پنج تیر
دیگر به النبس دیو زد و النبس در غضب رفته نه تیر بر سینه ابهمن زد ابهمن آن تیرها
را از سینه بر آورده گرفت النبس هزار تیر بر کمان نهاده بر جانب ابهمن انداخت
ابهمن هم چنان تیرها انداخت که تمام آن تیرهای او را در هوا بشکست النبس دیو
دید که با ابهمن حریف نمی شوم سحری کرد که عالم تیره و تاریک شد و ابهمن چون
آن تاریکی را بدید دانست نتیجه سحر ست فی الحال چنان تیری بینداخت که این همه
تاریکی بر طرف شد و ابهمن را چشم بر النبس دیو افتاد چند تیر چنان بر و زد که النبس را
طاقت نماند و رو بگریز آورد و خود را در میان لشکر درجودهن انداخت و ابهمن چون
آن دیو را منهزم گردانید باز رو بلشکر درجودهن آورده ایشان را تیر باران کرد و چنان
شد که لشکریان کوروان رو بگریز آوردند بهیکهم پتامه چون آن را بدید با مردم خود گفت
که آن کودک تمام مردمان را گریزانیده بیائید تا او را در میان گیریم و نگذاریم که باز بدر
رود که بیک مرتبه بهیکهم پتامه با همه بهادران و راجها از اطراف ابهمن در آمده او را
بمیان گرفتند ارجن این حال را بدید از جای خود در حرکت آمده بزودی خود را
به پسر رسانید کرپا چارج بیست و پنج تیر بجانب ارجن انداخت ساتک تمام آن تیرها را
در راه بگرفت و نگذاشت که یکی به ارجن خورد و کرپا چارج نه تیر بجانب کرشن جیو انداخت
ارجن در راه تمام آن تیرها را به تیر خود بزد که هیچکدام بکرشن جیو نرسید کرپا چارج باز
نه تیر بجانب ساتک انداخت و بر سینه او بزد ساتک در غضب شده تیری بر کرپا چارج
انداخت کرپا چارج آن تیر را به تیر خود بهوا برید ساتک تیر دیگر انداخت آن هم به برید
ساتک دست از جنگ کرپا چارج باز داشته با اسوستهاما بجنگ در آمد و چند تیر بر او
زد اسوستهاما کمان او را به تیر خود بشکست ساتک کمان دیگر بدست گرفته چندان
تیر بر اسوستهاما انداخت که اسوستهاما پر بر آورد و بلحظه بیهوش گشته تکیه بر بیرق ارابه
خود کرد اسوستهاما بعد از لحظه بهوش آمده یک تیر زده بیرق ارابه ساتک را انداخت
ساتک در غضب شده تا هزار تیر بجانب اسوستهاما انداخت چون درونا چارج

از حال پسر خود خبر یافت بتعجیل خود را بکومک رسانید و چندان تیری بر ساتک زد که
ساتک بیهوش شد و اسوتهاما را از دست او خلاص ساخت در همین وقت ارجن بکومک
ساتک آمد سر دو چندان تیر بر درونا چارج زدند که او مجال نمیافت که تیر بر ایشان زند
درونا چارج بیک طرف رفت و تیر و کمان خود را گرفته ارجن و ساتک را به تیر گرفت
ارجن ملاحظه درونا چارج میکرد چرا که هم استاد و هم برهمن بود و درونا چارج چند تیر
بر ارجن زد چنانچه ارجن بیشعور شد بعد از مدتی بشعور آمد و در غضب رفته چنان
تیرها بر درونا چارج زد که درونا چارج عاجز گشت درجودهن سشرما را بکومک درونا چارج
فرستاد سشرما هر تیری که بر ارجن می انداخت در راه آنرا میزد و چند تیر بر ارجن زد و
ارجن در غضب شده چند تیر زد که سشرما بی شعور گشت درونا چارج بکومک سشرما
آمد چند تیر بر ارجن زد ارجن در غضب شده چنان تیری بر درونا چارج زد که درونا چارج
تاب نیاورده بگریخت درجودهن و کرپا چارج و شل و سدچهن و باهلیک بر سر ارجن
راندند ارجن با ایشان بجنگ درآمد و شترائی و بهگدت با مردم خود بر بهیم دویدند بهیم گرز
خود را گرفته متوجه ایشان گشت و چندین کس ایشان را با فیل و عرابه بر زمین برم ساخت
ایشان از پیش او گریختند و ارجن هم با درجودهن و آن مردم جنگ بسیار میکرد درجودهن
پیش بهیکهم تامه رفته گفت که شما حریف ارجن نمیشوید شر او را از سر دور کنید بهیکهم تامه
بجنگ ارجن آمد میان او و ارجن حرب بسیار شد و هیچکدام بر یکدیگر غالب نمیشدند
چون برادران ارجن دیدند که ارجن تنهاست مردم بکومک ارجن آمدند بهیکهم پیتامه
چندان تیر بر ایشان زد که اکثر از هوش رفتند و ساتک و ابهمن و جمعی دیگر بر بهیکهم تامه
دویدند و از جانب درجودهن هم مردم بکومک بهیکهم تامه رسیدند و در میان این
دو جماعت جنگ عظیم واقع شد بهیکهم تامه در غضب شده تنها در میان پاندوان
غوطه خورد درجودهن با دوساسن گفت که بهیکهم تامه از آن سخن که شب با او گفته بودم
بسیار در غضب و غیرت آمده است و بی تحاشی در میان دشمنان میرود البته نیک
او را ملاحظه نمائید که اگر او در حیات است ما را هیچ غمی نمی باید خود را خاطر جمع است

و اگر امروز اجتیری دیگر پیش آید آنوقت دیگر کارها مشکل خواهد شد پس چند راجه‌ها دراسه
دهنچاین هزار اراده سواره چنداین لک سواران نامدار باطراف بهیکهم ستاده درآمده
بمحافظت او مشغول گشتند لیکن هرچند خواستند که شاید خود را پیش بهیکهم برسانند
میسر نشد چراکه او در میان افواج مخالفان چنان درآمده بود که چندین فوج مخالفان
در پیش و پس او بودند چنانچه گمان دوساسن آن شده که مگر بهیکهم را کشته اند درین اثنا
نظر ایشان بر بهیکهم افتاد دیدند که راجه جدهشتر و نکل و سهدیو باطرافش درآمده
اند دوساسن سعی بسیار کرد که در میان مخالفان و بهیکهم تواند درآمد میسر نشد
درجودهن ده هزار کس دیگر تازه بکومک بهیکهم و دوساسن فرستاد تا ایشان بجد تمام
شمشیرها کشیده بر سر پانڈوان تاختند و پانڈوان نیز با بهادران نامی بجنگ ایشان
درآمدند آن طور جنگی دست داد که بصعوبت آن کس نشان ندهد و راجه جدهشتر و نکل
و سهدیو بجانب کمان درآمده بسیاری از لشکر کوروان را بخاک هلاک انداختند و در زمین
بغیر از کشته هیچ چیز دیگر بنظر در نمی آمد و لشکریان کوروان از پیش ایشان بهزیمت رفتند
و ایشان بوق فتح نواختند و درجودهن بسیار از دیدن اینها پریشان خاطر گشت
و باشل گفت که جدهشتر با دو برادر خود ایستاده است هیچکس بغیر از شما جواب او
نمیتواند داد شما لشکر را گرفته متوجه جنگ او شوید شل با مردم بسیار بر سر جدهشتر راند
و جدهشتر ده تیر بر سینه او زد و نکل و سهدیو هم هرکدام هفت تیر بر او زدند بهیم سین
چون دید که راجه جدهشتر خود جنگ میکنند گفت جائی که جدهشتر که صاحب ولایت
ماست خود جنگ میکرده باشد ما چرا ایستاده ایم این گفته بدوید و بجنگ درآمد چندین کس
نامداران را گرز خود نرم ساخت و درجودهن از دیدن این حال بسیار در غضب شده خود
با برادران و بهادران لشکر متوجه جنگ شد و بر لشکر مخالف تیرباران کرد شش تیر بر نکل
و هفت تیر بسهدیو و دوازده تیر بر راجه جدهشتر و پنج تیر بر دهرشت دمن و دوازده تیر
به بهیم سین زد و نکل دوازده تیر بر درجودهن زد و ساتک هم سه تیر بر او زد و دهرشت دمن
هفتاد تیر بر درجودهن و مردمانش که نزدیک او بودند زد و راجه جدهشتر دوازده تیر

بر بهیکهم پتامه زور راجه هایی که در لشکر درجودهن بودند بگیرد و لشکر پاندوان در آمد هاشنا
به تیرباران گرفتند و تیر همچو باران از طرفین بر یکدیگر میزدند بهیکهم پتامه در غضب شده
بالشکر پنچالیان تیرباران کرد و چندان کس را بزد که همه لشکر رو بگریز نهادند کرشن جیو چون
دید که مردمان همه میگریزند بارجن گفت که لشکر شما همه گریخته حالا وقت سستی نیست آنکه
میگفتی که روزی شود که من انتقام از دشمنان بکشم حالا آن روز است ارجن باز پس نگریسته
بکرشن جیو گفت از کسی که مردم ما میگریزند عموی پدر من بهیکهم پتامه است من اگر او را
بکشم بدروغ میروم اما چون شما میفرمایید بحکم شما جنگ میکنم پس شما ارابه مرا به او
رسانید کرشن جیو ارابه ارجن را برابر بهیکهم آورد و ارجن با بهیکهم آغاز جنگ کرد راجه
جدهشتر چون دید که ارجن بجنگ بهیکهم رفت او هم برگشت و اکثر لشکر همراه او باز گردیدند
و میان ارجن و بهیکهم پتامه جنگ بسیار شد بهیکهم چندان تیر بارجن زد که تمام
ارابه و اسپان و بدن ارجن زیر تیر پوشیده شد ارجن تیر زده کمان بهیکهم را بشکست
بهیکهم کمان دیگر بدست گرفت ارجن آن کمان را هم بشکست بهیکهم بخندید و
گفت که ای فرزند رحمت بر تو باد از چنان پدر و مادر اینچنین فرزند عجب نیست و
بهیکهم باز کمان دیگر بدست گرفت و ارجن را تیرباران کرد کرشن جیو ارابه ارجن را
بنوعی بگردش در آورد که بهیکهم هر چند خواست که ارجن را ببیند میسر نشد و ارجن چند تیر
بر بهیکهم زد بهیکهم ارجن را گذاشته متوجه طرف دیگر شد و چندان کس را از نامداران
لشکر پاندوان بکشت که حد نداشت و مردم از پیش او رو بهزیمت نهادند کرشن جیو را
تاب نماند که این تمام مردمان را میکشد و هیچ کس حریف او نمی شود من او را میکشم
این سخن گفته برخاست ارجن فی الحال در پای کرشن جیو افتاد و گفت شما زحمت
نکشید سخنی که گفته اید که من درین جنگ جنگ نمیکنم پاس همان سخن بدارید اما
توجه از من دریغ ندارید که من بدولت شما آن مردم را بکشم و بهیکهم در آن وقت آن طور
تیرباران بر لشکر پاندوان کرد که آن افواجی را که در برابر بود منهزم گردانید اما دیگر جا ها
لشکرها رو برو جنگ میکردند چون بهیکهم این مردم را که خلاصه لشکر پاندوان بودند

منهزم گردانید میخواست که متوجه دیگر افواج شود که آفتاب فرو رفت و همه مردم دست از
جنگ باز داشتند و کوروان را درین روز از جهت بهیکهم تاپمه غلبهٔ عظیم بر پانڈوان
بود و همه کوروان دران روز شادان و خرم بمنازل خود باز گشتند و پانڈوان
پریشان و دل شکسته بجای خود آمدند تمام شد روز نهم از جملهٔ هژده روز جنگ پانڈوان
و کوروان و از جملهٔ ده روز جنگ که بهیکهم تاپمه کرده است چون پانڈوان درین شب
پریشان خاطر و دل شکسته بمنازل خود ها باز گشتند راجه جدهشتر باتفاق برادران
بمنزل کرشن جیو آمد و راجه جدهشتر بکرشن جیو گفت که امروز ملاحظه فرمودید که بهیکهم تاپمه
چه کار کرد و چه نوع مردمان را منهزم گردانید و چه مقدار مردم را کشت و اگر بهیکهم همان
لشکر خواهد بود محال است که کار ما پیش برود شما را فکری باید کرد که بهیکهم کشته شود
و اگر او کشته نشود ما همه را خدا بکشت کرشن جیو گفت ای راجه غم مخور جای که
کسی این طور برادران داشته باشد و مثل من کسی در مدد او باشد او چرا
غم را بخود راه دهد آن لشکر شما همه لشکر منست شکست شما شکست و فتح شما فتح منست
و ما اینجا با رجن همراه ایم که اگر ضرور بود تمام گوشت بدن خود را بریده صرف کار ارجن
میکنم جدهشتر گفت شما عنایت میفرمایید و ما را دلخوشی که هست از همین توجه شماست
جدهشتر گفت مرا یک چیزی بخاطر میرسد اگر بفرمایید بگویم کرشن جیو گفت بگویید
جدهشتر گفت میباید که امشب در ملازمت شما بمنزل بهیکهم تاپمه برویم و ازو التماس
کنیم که بگویید که ما چکار کنیم که فتح از جانب ما شود کرشن جیو گفت بسیار خوب گفتی همه
متوجه منزل بهیکهم تاپمه شدند و دعا باو فرستادند و او ایشان را طلب داشت
چون بدرون رفتند بهیکهم تاپمه کرشن جیو را تعظیم کرد و او را در بالای مسند خود
نشانده و خود باادب پایان نشست و راجه جدهشتر و برادرانش را بسیار پرسش
کرد و گفت ای فرزندان خوش آمدید سبب آمدن شما درین نصف شب چیست
جدهشتر گفت ما همه فرزندان بلکه بندهای شما ایم و شما همه ما را با لشکر ما زیر و زبر
کردید حالا از شما یک التماس داریم بهیکهم تاپمه گفت که کار جنگ چنین میباشد

اما چون مرا گفته آمده آید حالا از من هرچه بطلبید آنرا قبول مینمایم راجه جدهشتر
گفت میخواهم که شما بفرمایید که هیچ کس در جنگ حریف شما میشود و در جنگی که شما
بوده باشید کسی شما را مغلوب میتواند ساخت شما اول روز خود فرموده بودید که فتح
از جانب شما خواهد شد این سخن چطور راست می آید و نمیخواستم که بدی بذات ایشان
شود بهیکهم جواب داد و گفت چون من بشما تقاول کرده ام میگویم اگرچه در هر جنگی که من
در آن جنگ بر عرابه خود سوار باشم هیچ کس آن لشکر را نمیتواند شکست داد
اگرچه اندر دیا پیسرام بوده باشد مگر وقتی که من بیافتم آنوقت میتواند غنیم فتح کردن
راجه جدهشتر گفت همین را میخواهم که بدانم کسی شما را چون میتواند انداخت بهیکهم پتامه
گفت من در جنگ قول دارم که هر کس از پیش من گریزد من او را نمیکشم و هر کس که
از من امان بطلبد و هر کس در برابر من سلاح بیندازد و هر کس که بگوید که من تعلق تو دارم
و هر کس که در اصل زن بوده باشد بعد از آن بقدرت بهگوان مرد شده باشد
من اینچنین کسان را نمیکشم و در میان لشکر شما بغیر از کرشن جیو و ارجن نیست که مرا
تواند کشت اگرچه من برهنه و در خواب باشم و در لشکر شما سکهندی مردیست که در
اصل زن بوده اگر او در برابر من در آید من دست بسلاح نخواهم برد چون شما بدرخواست
من آمده اید بشما میگویم که فردا ارجن را بگویید که سکهندی را در پیش خود بدارد که من دست
به سلاح نخواهم برد ارجن را میباید که به تیرها که بران اعتماد داشته باشد چندان بر من زند
که بعد از آن زمان شما این لشکر را فتح میتوانید کرد این سخن را که با شما گفته ام با کسی مگویید
تا بگوش دیگری نرسد الصباح همه ایشان بیایند و مرا در میان گیرید پس شما کاری
نتوانید ساختن حالا زود برخیزید بمنازل خود بازگردید و در فکر کار خود باشید ایشان
او را وداع کرده بمنازل خود باز آمدند ارجن بکرشن جیو گفت که عموی من بهیکهم پتامه
میگوید که بغیر از ارجن کسی دیگر مرا نمیتواند کشت مرا دل نمیدهد که بهیکهم را که عموی ولی نعمت
من باشد بکشم کرشن جیو گفت تا بهیکهم ازین جنگ دست کوتاه نمیکند شما را هیچ جای
که کاری توانید ساختن و فتح کردن و فردا لازم است که او را بکشی و زخمی کنی و از ارابه بیندازی

بتیر اندازی و چنان شود که او جنگ نتواند کردن تا کار شما پیش برود این سخن گفته هر یک
بجای خود رفتند چون صباح شد باز هر دو لشکر اول غسل کردند بعد ازان لباس زره
پوشیدند و مستعد جنگ گشتند و هر دو لشکر بیوه کردند باین طریق که صف صف در پهلوی هم
ایستادند و از همه پیشتر در لشکر پاندوان سکهندی بود با افواج آراسته و بهیم سین با فوجی
در طرف راست و ارجن با جمعی از مها رتان نامی بر دست چپ او قرار گرفتند و در عقب
انها پسران دروپدی و ابهمن بودند و در جانب دست راست بهیم ساتک بود که با جمعی نگاهبانی
بهیم میکرد و بر طرف راست ارجن چیکتان با فوجی انبنا ماران بمحافظت ارجن قرار
گرفت و راجه جدهشتر در غول مقام گرفت و نکل و سهدیو در دو طرف دست او و دهشتدمن
در پس سر او با فوج خود ایستادند و در عقب لشکر راجه دروپد و راجه براٹ و پنج کیکی بودند
با فیلان مست و پیاده‌ها و غیره بهیکهم پتامه درین روز با درجودهن گفت که امروز من
تنها در پیش لشکر شما جنگ خواهم کرد و باید که کسی امروز همراه من نبوده باشد و در عقب
بهیکهم پتامه افواج کوروان بترتیب فوج در فوج هر یک در جای خود قرار گرفتند چون
هر دو لشکر آغاز جنگ کردند اول مرتبه بهیکهم پتامه که دست از جان شیرین شسته بود
حمله بر لشکر پاندوان آورد و آنقدر جنگی کرد که هرگز هیچکس در هیچ داستانی آنچنان جنگی یاد
نداشت و تنها آنقدر مردم را از لشکر پاندوان بر خاک هلاک انداخت که از کشته
پشته بر سر هم افتادند و نزدیک شد که تمام آن لشکر را از بنیاد براندازد و هیچکس قدرت
نداشت که در برابر او در آید راجه جدهشتر کس پیش ارجن فرستاد که زودتر خود را برسان که
بهیکهم این لشکر را برهم زد درجودهن چون این کار بهیکهم را دید از خوشحالی نزدیک بود
که هلاک شود خود را بملازمت بهیکهم رسانید و دست او را بوسه داد و گفت اگر آنچه شما امروز
کرده اید دیگر روزها همچنین میکردید تا حال از پاندوان اثری نمی ماند درجودهن چون دید
که ارجن می آید با بهیکهم گفت که ارجن آمد آنرا ملاحظه کنید بهیکهم گفت که تو مرا بگذار که امروز
من او را میکشم و یا او مرا میکشد درین روز یک لک که صد هزار کس ارابه سوار و اسپ سوار
بوده باشند بر دست بهیکهم پتامه کشته شده و ده هزار فیل و ده هزار اسپ را بضرب تیر زد

شمشیر بر خاک هلاک انداخته بود و همه مردم ازان دست و بازوی او در تعجب شدند
چون ارجن برابر بهیکهم پتامه آمد با سکهندی گفت که تو در پیش من میرفته باش و زنهار
نترسی که من نخواهم گذاشت که آسیبی بتو برسد چون هردو به بهیکهم رسیدند سکهندی ده تیر
بر بهیکهم زد بهیکهم اصلا باو التفات نکرده او را یک طرف گذاشته رو بروی ارجن شده و
چند تیر بارجن زد و ارجن تیری زده کمان بهیکهم را شکست بهیکهم در غضب آمده برچهه فولاد را
بر ارجن انداخت ارجن آنرا به تیر در راه پنج پاره کرد بهیکهم پتامه گفت اینها را همه ارجن
بزور کرشن جیو میکند اگر کرشن جیو درمیان پاندوان نبوده باشد من همه ایشان را با لشکر
شان بکشم پس بهیکهم پتامه گفت که پدر من مرا دعا کرده بود که تا مرگ نطلبم مرگ بمن نرسد
حالا وقت آن آمده که من مرگ را ازگوبند بخواهم درانوقت هفت برادر بهیکهم پتامه که مادر
ایشان گنگا ایشان را درآب انداخته بود و ایشان همه دیوتها شده بودند آن هفت
برادر بهیکهم بالای سر او آمده باو گفتند که خوب خیالی کرده وقت شده است که تو
موت خود را از درگاه نارایَن خواهی وآن قصه برادران بهیکهم پتامه چنان بود که
روزی گنگا بصورت دختر صاحب جمال برآمده بخانه راجه پرتیپ که پدر راجه سنتن که پدر २प्रतीप
بهیکهم پتامه بود آمده بر زانوی راست او نشست راجه پرتیپ گفت که تو چه کسی گفت که من
گنگا ام راجه گفت بچه جهت اینجا آمده گفت آمده ام تا تو مرا بزنی نگاهداری راجه گفت
اگر تو داعیه داشتی که تو زن من شوی بر زانوی راست من نمی بایست نشست چراکه زانوی
راست جای نشستن دختران و عروسان است حالا که تو بزانوی راست نشستی مرا روا نیست
که ترا زن خود بکنم گنگا گفت اگر تو مرا زن خود نکنی من ترا بد دعا خواهم کرد راجه پرتیپ گفت
که تو مرا دعای بد مکن که من ترا به پسر خود سنتن که در علم و شجاعت و در صورت و عقل
نظیر خود ندارد بدهم و تو عروس من شوی که عروس حکم دختر دارد گنگا قبول کرد و با راجه گفت
بشرطی من زن او میشوم که من هرچه از نیک و بد بکنم او مرا نگوید که تو چرا چنین کردی چراکه
هرچه من میکنم بنابر مصلحتی و حکمتی خواهد بود و اگر پسر تو از من بپرسد چرا چنین کردی من دیگر
پیش او نخواهم ایستاد و همان لحظه خواهم رفت چنانچه هرچند او مرا طلب نماید هیچ جا اثر

مارا نیا پدر راجه پرتیپ پسر خود سنتن را طلب داشت و گنگا را با و نمود سنتن عاشق
او شد راجه پرتیپ گفت که این دختر بتو بزنی میدهم سنتن بسیار خوشحال شد راجه گفت
این دختر بیک شرط زن تو شود هر چه او بکند با و نگوئی که چرا چنین کردی اگر خواهی گفت
او از پیش تو خواهد رفت و دیگر او را نخواهی یافت سنتن چون عاشق شده بود آن
شرط را هم قبول کرد و پدرش آن دختر را بزنی او داد و سنتن چنان محبتی با او پیدا
کرد که یک ساعت بی او آرام نداشت تا بعد از مدتی آن زن را پسری متولد شد گنگا
آن پسر را برداشته بکناره آب گنگ برد و او را در آب انداخت و آب او را ببرد و
آتش در جان سنتن افتاد اما از ترس آن که مبادا اگر بپرسد که چرا این پسر را در آب
انداختی زن هم برود آن غصه را فرو برد و هیچ نگفت همچنین تا هفت پسر سنتن را از و
حاصل شد و او همه را در آب انداخت و سنتن هیچ نگفت تا در نوبت هشتم این
بهیکم متولد گشت و او بغایت مقبول و صاحب جمال بود پدر اول نداد و نگذاشت
که مادرش در آب اندازد به گنگا گفت تو ظلم کرده هفت فرزند مرا در آب انداختی و این
پسر را بمن بخش گنگا گفت حالا شرط ما و تو برطرف شد این پسر خود را نگهدار که من
میروم هر چند سنتن با و زاری و تضرع نمود قبول نکرد و بکناره گنگا رفته در آب درآمد
ناپدید گشت سنتن در مفارقت او گریه و زاری بسیار کرد و این پسر را عزیز میداشت
و آن فرزند چنان خدمت پدر میکرد که مزیدی بران متصور نمیتوان کرد و اصلا
از حکم پدر تجاوز نمی نمود چنانچه پدر از و بغایت خرم و شاکر بود چون پدرش غیر از و
فرزند نداشت و میخواست که دیگر فرزند بهم رساند این بهیکم آنرا دریافته در
بند آن شد که از جهت پدر زنی لایق بهم رساند تا آنکه تعریف جوجن گندها را شنید
بجهت خواستگاری او از جهت پدر پیش مادر و پدر او رفت چنانچه در بالا مذکور شده
و با ایشان شرط نموده که من مدت العمر زن نخواهم جوجن گندها را بجهت پدر خود
آورد چون پدر شنید که او شرط کرده که هرگز زن نخواهد او را دعا کرد و گفت که
تا تو مرگ نطلبی بهگوان ترا مرگ ندهد القصه چون در آن وقت آن هفت برادر بهیکم

ز هوا با و گفتند که برادر خوب خیال کرده وقت آن رسیده است که تو تمنای موت خود
بکنی بهیکهم مرگ خود را از درگاه بهگوان جیو درخواست نمود و تیر دعایش بهدف
اجابت رسیده و همان لحظه سرش بدرد آمد و از آسمان گل بر سرش بارید و آواز
نقاره از طرف آسمان بگوش همه کس رسید سنجه به دهیتراشت میگوید که اینک
برادران بهیکم او را گفتند که تو مرگ خود را بطلب بغیر از بهیکهم و من دیگری هیچکس آنرا
نه شنید القصه چون سر بهیکهم بدرد آمد و رنگش متغیر گشت در دلهای همه لشکر کوروان
افتاد که امروز بهیکهم خواهد افتاد و بهیکهم با وجود درد سر کمان دیگر طلبیده بدست گرفت و
خواست که ارجن و دیگران را بزند که سکهنڈی برابر او آمد بهیکهم اصلا باو ملتفت نشد و
سکهنڈی تیر بر سینه بهیکهم زد آن تیرها اصلا درو اثر نکرد درین وقت ارجن از عقب
سکهنڈی بیست و پنج تیر بر کمان بهیکهم زد بهیکهم تیا مه خواست که او را بزند که ارجن تیر زده
کمانش را شکست بهیکهم چون تیر بدست میگرفت همه را ارجن میشکست و از عقب سکهنڈی
ارجن بهیکهم را به تیرها پیاپی میزد و سکهنڈی هم بهیکهم را میزد بهیکهم به دوساسن گفت
که این ها که بمن آمی خورد مرا بسیار درد میکند این تیر سکهنڈی نخواهد بود بلکه تیرهای
ارجن است وگرنه تیر سکهنڈی آنقدر قوت ندارد که بمن تاثیر کند ارجن و سکهنڈی
چندان تیر بر بهیکهم زدند که در تمام بدن بهیکهم دو درا را به او هیچ جا نمانده بود که چند تیر
بر بالای هم نشسته باشد بعضی از اعضای بهیکهم از هم جدا شد و دیوتا که و بلند نظاره
میکردند فریاد زده گفتند که عجب دلاوری کشته شد و در تمام بدن بهیکهم برابر یک انگشت
جا نمانده که زخم تیر نداشت و درین وقت آفتاب نزدیک بغروب رسیده بود که ارجن
از عقب سکهنڈی چنان تیری بر بهیکهم زد که بهیکهم بی طاقت گشته از بالای ارابه بر
زمین افتاد و از افتادن او زمین بلرزید و تمام قد بر بالای تیرهای انداخته افتاده بود
و تمام بدن او بر زمین نرسیده بود مگر بعضی اعضا که قدری بزمین میرسید و همان زمان باران
از آسمان نازل گشت و در آنوقت آفتاب در کمی و روزها در کوتاهی بود و در ملت
ایشان آنست که اگر کسی در وقتی که آفتاب در تنزل و روزها در کوتاهی باشد فات

کند آنقدر ثواب می برد و در وقتی که آفتاب در ترقی و روزها در زیادتی باشد وفات کند
اجر عظیم می یابد و در آن وقت گنگا که مادر بهیکم بود رکهیشی را بصورت هنس پیش بهیکم فرستاد
پیغام داد که پسر مرا بگوید که حالا آفتاب در تنزل است چندان باش که آفتاب در زیادتی
آید چراکه آن زمان اجر عظیم خواهی یافت آن هنس پیش بهیکم آمده بر گرد بالین گردید
و پیغام گنگا را به بهیکم بگزارد بهیکم پتامه گفت مادر مرا از طرف من دعا برسان و بگو
که من هم اینقدر رسیده ام و مرگ من بدست نیست چندان همین طور میباشم که آفتاب تحویل
رود و ایام شرف و ترقی او باشد آنوقت وفات خواهم کرد هنس بهیکم را وداع کرده رفت
و دوساسن چون دید که بهیکم افتاده بنیاد گریه و زاری نمود و خبر به برادر خود درجودهن
رسانید چون درجودهن و دیگران آمدن دوساسن را دیدند همه پریشان خاطر گشتند
و رنگهای شان تغیر دیده با هم گفتند که دوساسن بحال بدی آید امید نیست که
خیر باشد چون دوساسن نزدیک رسید پرسیدند که خیریت است دوساسن گفت که
چه خیر بوده باشد که بهیکم افتاده و دروناچارج چون این خبر شنید فی الحال بر زمین
افتاد و بسیار بیهوش گشت درجودهن نفرمود که تا گلاب بر روی او پاشیدند تا بهوش
آمد همه باتفاق به تعجیل گریان گریان بر سر بهیکم پتامه آمدند و جراحان و طبیبان را همراهان
او حاضر گردانیدند چون بهیکم جراحان و طبیبان را دید گفت که این مردم را چیزی
بدهید و رخصت نمائید چراکه این روز را من طلبیده ام و هیچ حاجت به طبیبان
ندارم هر چند درجودهن زاری کرده التماس نمود که علاج نماید قبول نکرد بضرورت ایشان را
چیزی داده رخصت کردند چون خبر افتادن بهیکم پتامه براجه جدهشتر رسید او هم آغاز
گریه کرد و هر پنج برادر گریان گریان بر سر بالین بهیکم پتامه آمدند و در پای او افتادند
درجودهن بجدهشتر گفت خود کشته بهیکم را و خود تعزیت میداری بهیکم گفت که
سر من بر زمین میرسد چیزی زیر سر من بنهید فی الحال دویدند و تکیه های بسیار
از هر جنس آوردند هر کدام را که نزدیک او آوردند بهیکم گفت که این تکیه ها در این
وقت مناسب من نیست چون دیگر تکیه نماند گفتند که چه طور تکیه میخواهید گفت

ارجن را بطلبید چون ارجن حاضر شد بهیکم باو گفت که تکیه زیر سر من بنه ا
کمان و تیر بدست گرفت و سه تیر بر پس سر او زد و بعد ازان گفت که فلان جای هم
میرسد و مرا عذاب میدهد ارجن بران جا هم تیری زد تا چند جا را بار چو
دارجن تیرے زد چنانچه بر سر تیرها جای گرفت آن زمان گفت ک
آسوده شدم بعد ازان گفت که من تشنه شدم آب میخواهم
آب در جامهای طلا و نقره آوردند نخورد پس بهیکم گفت که ارجن مرا آب بده ا
چنان تیر بزمین زد که آب زمین بجوشید و گرد و پیش او تمام آب گرفت چون ج
باو رسید گفت حالا راحت یافتم بهیکم تا به درجودهن و راجه جدهشتر و دروناچ
وغیره گفت که من چند روزی دیگر در قید حیات خواهم بود اگر شما چیزی د
داشته باشید که از من تحقیق نمائید بپرسید آه حالا شب بسیار رفته است به
بمنازل خود باز بگردید این سخن گفته چشم بر هم نهاد و بذکر بهگوان مشغول گ
درجودهن جمعی کثیر را بجهت محافظت او آنجا گذاشت و تمام کوروان و پاند
گریان گریان بمنازل خود باز گشتند فقط

END OF TITLE